

آیة اللہ العظمیٰ محکرم سیرا شہ

توحید فہرما

شرح و تفسیر آیات مربوط بہ حضرت ابراہیم علیہ السلام

۱۴۲۸ھ



کہلاوری :
ابورقاسم علیان آلہ محمدی دارمیں

فهرست نویسی پیش از انتشار: توسط انتشارات امام علی بن ابی طالب علیه السلام.

علیان نژادی، ابوالقاسم، ۱۳۴۳.

قهرمان توحید: شرح و تفسیر آیات مربوط به حضرت ابراهیم علیه السلام / گردآوری ابوالقاسم علیان نژادی. - قم:

انتشارات امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۳۸۸.

ISBN: 978-964-533-085-7

ص. ۲۲۴.

کتابنامه به صورت زیر نویس.

۱. ابراهیم در قرآن. ۲. ابراهیم، پیامبر -- سرگذشتنامه. الف. امام علی بن ابی طالب علیه السلام. ب. عنوان. ج.

عنوان: شرح و تفسیر آیات مربوط به حضرت ابراهیم علیه السلام.

۲۹۷/۱۵۶

ق ۸ / ۳ / ۸۸ BP

ناشر برتر

نوزدهمین نمایشگاه بین المللی کتاب تهران

قهرمان توحید

شرح و تفسیر آیات مربوط به حضرت ابراهیم (ع)

گردآوری: ابوالقاسم علیان نژادی

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

صفحه و قطع: ۲۲۴ صفحه / وزیری

تاریخ انتشار: ۱۳۸۸

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۸۵-۷



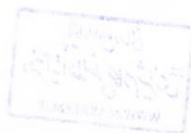
قم - ابتدای خیابان شهید - کوی آمار (۲۲) - پلاک ۱۵

تلفن: ۷۷۳۲۴۷۸ دورنگار: ۰۹۹-۷۸۴۰۰

www.amiralmomeninpub.com

جلد شمیز: ۲۰۰۰ تومان

جلد سخت: ۳۵۰۰ تومان



قهرمان توحید

شرح و تفسیر آیات پیرامون حضرت ابراهیم(ع)

علیان نژادی، ابوالقاسم، ۱۳۴۳-

قهرمان توحید: شرح و تفسیر آیات مربوط به حضرت ابراهیم(علیه السلام) / گردآوری ابوالقاسم
علیان نژادی. - قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب(علیه السلام)، ۱۳۸۸.

ISBN: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۸۵-۷. ص. ۲۲۴

کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱. ابراهیم در قرآن. ۲. ابراهیم، پیامبر - - سرگذشتنامه. الف. امام علی بن ابی طالب(علیه السلام). ب. عنوان.
ج. عنوان: شرح و تفسیر آیات مربوط به حضرت ابراهیم(علیه السلام).

۹ ق ۸ / ع ۸ / ۳ / BP ۸۸ / ۲۹۷/۱۵۶

فهرستنویسی پیش از انتشار: توسط انتشارات امام علی بن ابی طالب(علیه السلام).

قهرمان توحید

شرح و تفسیر آیات مربوط به حضرت ابراهیم(ع)

گردآوری: ابوالقاسم علیان نژادی

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

صفحه و قطع: ۲۲۴ صفحه / وزیری

تاریخ انتشار: ۱۳۸۸

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: انتشارات امام علی بن ابی طالب(ع)

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۸۵-۷

قم - ابتدای خیابان شهدا - کوی آمار (۲۲) - پلاک ۱۵

تلفن: ۷۷۳۲۴۷۸ دورنگار: ۷۸۴۰۰۹۹

www.amiralmomeninpub.com

جلد شمیم: ۲۰۰۰ تومان

جلد سخت: ۳۵۰۰ تومان

فهرست مطالب

مقدمه ۱۱...

تاریخ پیامبران ۱۱...

ابراهیم(علیه السلام) در قرآن ۱۲...

محورهای مورد بحث ۱۲...

فصل اول: ولادت حضرت ابراهیم(علیه السلام) / ۱۵

قدرت خدا فوق همه قدرت هاست ۱۸...

مقام رفیع حضرت ابراهیم(علیه السلام) ۲۱...

فلسفه رفعت مقام ابراهیم پیامبر(علیه السلام) ۲۲...

الف) عدم وحشت از تنهایی در مسیر حقّ ۲۳...

ب) شجاعت فوق العاده ۲۵...

فصل دوم: دوران جوانی / ۲۷

آزر که بود؟ ۳۱...

فصل سوم: گفتگو با ستاره پرستان، ماه پرستان و خورشیدپرستان / ۳۳

نکات آموزنده ۳۹...

۱. حفظ آرامش و اجتناب از عصبانیت ۳۹...

۲. مدارا و همراهی، سپس مبارزه و مقابله ۳۹...

۳. غروب و افول ۴۱...

۴. فلسفه پرستش اجرام آسمانی ۴۲...

اول: منجم ملعون است! ۴۳...

دوم: منجمین را تصدیق نکنید ۴۴...

هشدار! هشدار! ۴۵...

سرچشمه خرافات ۴۶...

فصل چهارم: گفتگوی ابراهیم (علیه السلام) با عمویش آزر / ۴۹

گناهان زبان ۵۲...

دلیل اول: بت پرستی مخالف عقل است ۵۳...

دلیل دوم: رجوع جاهل به عالم ۵۳...

تقلید ممدوح و مذموم! ۵۴...

دلیل سوم: بت پرستی کار شیطانی است ۵۶...

دلیل چهارم: وجوب دفع ضرر محتمل ۵۶...

لجاجت آزر ۵۷...

درس های چهارگانه ۵۸...

۱. حفظ آرامش در مقابل انسان های لجوج ۵۸...

۲. نهراسیدن از تهدیدهای دشمن ۵۹...

۳. ادیان الهی منادی رحمتند ۶۰...

۴. بدی را با خوبی جواب دهیم ۶۱...

فصل پنجم: گفتگو و مبارزه با نمروذ / ۶۳

۱. سن حضرت ابراهیم (علیه السلام) ۶۶...

۲. قبل از پرتاب در آتش، یا پس از آن؟ ۶۶...

۳. ظرفیت های متفاوت ۶۶...

۴. حقیقت مرگ و زندگی ۶۹...

۵. حیات و زندگی معجزه قرآن کریم ۷۰...

حجاب عادت! ۷۲...

۵. مغالطه و جدل ۷۲...

۶. عقیده بت پرستان ۷۴...

۷. هدایت و ضلالت ۷۵...

فصل ششم: ماجرای بت شکنی حضرت ابراهیم (علیه السلام) / ۷۹

پیروی از نیاکان ممدوح است یا مذموم؟ ۸۳...

- آغاز بت شکنی ۸۷...
 وجدان چیست؟ ۹۲...
 درس های ماندگار ۹۷...
 ۱. درس توحید ۹۷...
 ۲. درس استقامت ۹۸...
 ۳. درس شجاعت ۹۹...
 ۴. توکل بر خدا ۹۹...
 زیانکارترین مردم ۹۹...

فصل هفتم: داستان هجرت / ۱۰۳

- اهمیت هجرت ۱۰۶...
 جایزه حضرت ابراهیم(علیه السلام) ۱۰۷...
 ۱. هدایت مردم ۱۰۸...
 ۲. کار خیر ۱۰۹...
 ۳ و ۴. نماز و زکات ۱۱۰...
 ۵. توحید و یکتاپرستی ۱۱۱...
 اهمیت فوق العاده جایزه حضرت ابراهیم(علیه السلام) ۱۱۱...
 بشارت فرزندان شدن حضرت ابراهیم(علیه السلام) ۱۱۳...
 ۱. میهمانی ۱۱۵...
 آداب میهمانداری ۱۱۷...
 ۲. ثروت شایسته و ناشایست ۱۱۹...

فصل هشتم: معاد و جهان پس از مرگ / ۱۲۳

- درس ها و نکته ها ۱۲۷...
 ۱. معاد جسمانی ۱۲۷...
 ۲. تفسیر عرفانی ۱۲۸...
 ۳. آثار ایمان به معاد ۱۲۹...
 تأثیر ایمان به معاد در زندگی حضرت علی(علیه السلام) ۱۳۰...
 علی(علیه السلام) و تقاضای بی مورد عقیل ۱۳۰...
 علی و هدیه شبانه! ۱۳۲...

آیه الله العظمی بروجردی (رحمه الله) از زبان یکی از یاران ۱۳۴۰...

فصل نهم: بنای خانه کعبه / ۱۳۵

مقدمات ساختن کعبه ۱۳۸...

چاه زمزم ۱۳۹...

درس ها و نکته ها ۱۴۲...

بازسازی کعبه ۱۴۴...

دعاهای ابراهیم خلیل (علیه السلام) ۱۴۷...

فصل دهم: داستان ذبح اسماعیل (علیه السلام) / ۱۵۳

امتحان دیروز و آثار امروز ۱۵۹...

قربانی ابراهیمی ۱۵۹...

نکته ها و درس ها ۱۶۰...

۱. آزمایش و امتحان ۱۶۰...

۲. تفاوت امتحان اشخاص ۱۶۰...

۳. پاداش های الهی ۱۶۱...

فصل یازدهم: مناسک حج / ۱۶۳

نکته ها و درس ها ۱۷۰...

شکر نعمت ۱۷۰...

مقایسه ای بین حج امروز و دیروز ۱۷۱...

اهمیت حج ۱۷۲...

سخنی از دشمنی سرسخت! ۱۷۵...

حج در قرآن ۱۷۷...

حج و مراسم اجتماعی اسلام ۱۷۸...

اسرار حج ۱۸۰...

۱. آثار تربیتی و اخلاقی ۱۸۰...

۲. آثار سیاسی ۱۸۱...

۳. آثار علمی و فرهنگی ۱۸۲...

۴. آثار اقتصادی ۱۸۳...

فصل دوازدهم: امامت ابراهیم(علیه السلام) / ۱۸۵

- شرح و تفسیر ۱۸۷...
 مقامات حضرت ابراهیم(علیه السلام) ۱۹۱...
 چند پرسش و نکته ۱۹۲...
 ۱. امامت چیست؟ ۱۹۳...
 ۲. همه پیامبران امام نبوده اند! ۱۹۴...
 امامت تکوینی ۱۹۶...
 ۳. تفاوت «نبوت» و «امامت» و «رسالت» ۱۹۸...
 ۴. «امامت» یا آخرین سیر تکاملی ابراهیم(علیه السلام) ۱۹۹...
 ۵. ظالم کیست؟ ۲۰۰...
 ۶. امام از سوی خدا تعیین می شود ۲۰۲...
 ۷. پاسخ به دو پرسش دیگر ۲۰۳...

فصل سیزدهم: شخصیت ممتاز ابراهیم(علیه السلام) / ۲۰۵

۱. ابراهیم(علیه السلام) یک امت بود ۲۰۸...
 ۲. او خلیل الله بود ۲۰۹...
 ۳. میهمان نوازی ابراهیم(علیه السلام) ۲۱۰...
 ۴. او بسیار راستگو بود ۲۱۱...
 ۵. او از نیکان بود ۲۱۲...
 ۶. بردباری ابراهیم(علیه السلام) ۲۱۴...
 ۷. توکل فوق العاده ابراهیم(علیه السلام) ۲۱۴...
 ۸. شجاعت وصف ناشدنی ابراهیم(علیه السلام) ۲۱۶...
 ۹. منطلق قوی ابراهیم(علیه السلام) ۲۱۶...
 ۱۰. آیین ابراهیم! ۲۱۶...
 ۱۱. او بنیان گذار حج بود ۲۱۷...
 ۱۲. همه افراد به شخصیت او افتخار می کردند ۲۱۷...

فصل چهاردهم: آخرین برگ زندگانی ابراهیم(علیه السلام) / ۲۱۹

- الف) دوست، دیدار دوستش را دوست دارد! ۲۲۱...

ب) بهترین مقدار عمر انسان! ۲۲۲...

ج) سیمای متفاوت فرشته مرگ ۲۲۳...

مقدمه

تاریخ پیامبران (علیهم السلام)

بخش مهمی از قرآن، پیرامون تاریخ انبیا و پیامبران و امت های گذشته سخن می گوید. سرگذشت حضرت آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، سلیمان، داوود و دیگر پیامبران (علیهم السلام) و اقوام عاد و ثمود و مانند آن از جمله مباحثی است که خداوند متعال برخی را بطور مفصل و برخی دیگر را به صورت مختصر و گذرا مورد بحث قرار داده است.

سؤال: هدف قرآن از بیان تاریخ انبیا و امتها چه بوده است؟ آیا به منظور سرگرمی خوانندگان قرآن بیان شده، یا خداوند متعال قصد نگارش تاریخ آنان را داشته، یا هدف چیز دیگری است؟

جواب: قرآن مجید در پاسخ به این سؤال، در آیه شریفه ۱۱۱ سوره مبارکه یوسف می فرماید: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ»؛ به راستی در سرگذشت آنها عبرتی برای صاحبان اندیشه بود؛ آری، هدف از توصیف و تبیین تاریخ انبیا و اولیا و امت های پیشین، بیان درس های عبرتی است که در جای جای سرگذشت آنها وجود دارد، و برای امروز و فردای بشر تا دامنه قیامت مفید و مؤثر است. این درس های عبرت را باید با دقت مطالعه کرد، و با تأمل به آن اندیشید، و در نهایت آنها را در زندگی فردی و اجتماعی پیاده کرد، تا تجربیات گذشتگان چراغی روشن فراسوی زندگی آینده ما باشد.

ابراهیم (علیه السلام) در قرآن

در میان تاریخ انبیا که قرآن مجید به آن پرداخته، فرازهایی است که درخشندگی خاصی دارد، و سراسر آموزنده و پرمایه و عبرت انگیز است؛ به عنوان نمونه می توان به تاریخ حضرت نوح (علیه السلام)، و سرگذشت قهرمان توحید حضرت ابراهیم (علیه السلام)، و زندگی پرفراز و نشیب حضرت موسی (علیه السلام)، و داستان تولد اعجاز آمیز و حوادث پس از ولادت حضرت عیسی (علیه السلام)، و تاریخ اسلام اشاره کرد.

در این کتاب قصد داریم تاریخ زندگانی ابراهیم^۱ بت شکن (علیه السلام) را مرور کنیم، که هم قدرت نمایی پروردگار در آن به عیان دیده می شود، و هم درس های توحید در آن موج می زند، و هم ما را به یاد جهان آخرت می اندازد، و هم به سوی مبحث مهم امامت رهنمون می گردد، و هم فلسفه اعمال و مناسک حج را برای ما روشن می سازد.

محورهای مورد بحث:

مسائل مربوط به زندگی حضرت ابراهیم (علیه السلام) فراوان است، که با استفاده از قرآن مجید و روایات اسلامی و تواریخ معتبر، در این کتاب پیرامون چهارده موضوع، در چهارده فصل بحث خواهیم کرد:

۱. ولادت حضرت ابراهیم (علیه السلام) و دوران کودکی.
۲. دوران جوانی حضرت ابراهیم (علیه السلام) و ایمان قوی به خداوند.
۳. گفتگوهای آن حضرت با ستاره پرستان، ماه پرستان و خورشیدپرستان.
۴. گفتگوی آن حضرت با عمویش آزر، درباره بت پرستی.
۵. گفتگوهای آن حضرت با نمروذ، سلطان و حاکم آن دوران.

۱. «ابراهیم» را به پدر مهربان ترجمه کرده اند، و لقب آن حضرت خلیل الله بوده و خلیل الرحمن نیز گفته اند، و کنیه اش ابومحمد و ابوالانبیاء و ابوالضیفان است (تاریخ انبیا، ص ۱۵).

۶. داستان بت شکنی آن حضرت و به آتش افکندن وی.
۷. هجرت ابراهیم(علیه السلام) از سرزمین بابل به سوی مصر و مکه.
۸. معاد و جهان پس از مرگ.
۹. بنای خانه کعبه.
۱۰. ابراهیم(علیه السلام) و ذبح فرزندش اسماعیل(علیه السلام).
۱۱. مناسک حج.
۱۲. امامت ابراهیم(علیه السلام).
۱۳. شخصیت ممتاز ابراهیم(علیه السلام).
۱۴. آخرین برگ زندگی ابراهیم(علیه السلام).

محورهای چهارده گانه فوق عمده ترین مسائل مربوط به زندگانی این پیامبر بزرگ خداوند است که بحث و بررسی دقیق آن، هم زوایای مختلف زندگی آن حضرت را روشن ساخته، و ما را با آن آشنا می کند، و هم درس های عبرت و نکات آموزنده فراوان، و مطالب اعتقادی و علمی و اجتماعی و کلامی و مدیریتی مهمی را در اختیار ما قرار خواهد داد. با استعانت از خداوند متعال، و به منظور جلب رضای او و در جوار حرم کریمه اهل بیت حضرت معصومه(علیها السلام)، به بحث درباره موضوعات چهارده گانه، می پردازیم.

پیشاپیش از خوانندگان محترمی که با انتقادات سازنده خویش به اصلاح و ارائه بهتر این کتاب کمک می کنند، و نیز همه عزیزانی که به نوعی در آماده کردن این اثر ارزشمند یار و یاورم بوده اند، تقدیر و تشکر می کنم و امیدوارم خداوند به ما و شما توفیق پیروی از سیره و گفتار پیامبران بزرگش، به خصوص حضرت ابراهیم(علیه السلام) و بویژه خاتم پیامبران حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) را عنایت فرماید.

آمین یا ربّ العالمین

حوزه علمیه قم - ابوالقاسم علیان نژادی

۱۳۸۸/۲/۱۹

ولادت حضرت ابراهیم (علیه السلام)

فصل اوّل:

ولادت حضرت ابراهیم (علیه السلام)

در مورد تولد آن حضرت چیزی در قرآن مجید به چشم نمی خورد، اما طبق آنچه که در کتاب های تاریخی آمده، ستاره شناسان به نمرود، پادشاه زمان حضرت ابراهیم(علیه السلام) گفتند: «در آینده پسری متولد خواهد شد که تشکیلات سلطنت را متزلزل، و طومار حکومت را درهم خواهد پیچید!» نمرود که از شنیدن این پیشگویی متعجب و وحشت زده شده بود، گفت: «آیا اکنون به دنیا آمده است؟» گفتند: «هنوز پا به عرصه وجود نگذاشته است»؛ نمرود گفت: «نخواهم گذاشت زنده به دنیا بیاید، تا تاج و تختم را تهدید کند». سپس تصمیم به قتل تمام نوزادان پسر گرفت!^۱ و این تصمیم را به همه مأموران حکومت ابلاغ کرد. هر پسر بچه ای که به دنیا می آمد توسط مأموران نمرود کشته می شد. مادر ابراهیم(علیه السلام)^۲ حامله شد، و از آینده جنین در رحمش بیمناک بود. خداوند متعال به وی الهام کرد که فرزندش را پس از تولد در غاری که نزدیک شهر بود بگذارد،^۳ و روزها برای سرکشی و شیر دادن نوزادش، پنهان از چشم مأموران نمرود به آنجا برود و شب ها را در کنار فرزندش بیارامد. ابراهیم(علیه السلام) حدود ۱۵ سال در همان غار

۱. تاریخ انبیا، ص ۱۵.

۲. مادرش «نوننا» و پدرش «تارخ بن ناحور» از نوادگان حضرت نوح(علیه السلام) بوده است. و در روز اول ذیحجه به دنیا آمده است (تاریخ انبیا، ص ۱۵).

۳. تاریخ انبیا، ص ۱۵.

به سر برد.^۱ هر چه سنش بیشتر می شد توجه بیشتری به جهان خلقت و آسمان پر رمز و راز می کرد. شب ها از مخفیگاهش خارج می شد و به آسمان می نگریست. به ستاره ها فکر می کرد، و در مورد اسرار و شگفتی های آسمان می اندیشید. قرآن مجید در مورد این بخش از عمر حضرت ابراهیم(علیه السلام) می فرماید: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»؛ و این گونه، ملکوت آسمان ها و زمین (و حاکمیت مطلق خداوند بر آنها) را به ابراهیم نشان دادیم؛ تا (به آن استدلال کند و) اهل یقین گردد.^۲

هنگامی که حضرت ابراهیم(علیه السلام) مبارزاتش را با نمرود شروع کرد، ۱۶ سال بیشتر نداشت.

قدرت خدا فوق همه قدرتهاست

گاه برخی انسان های نادان خیال می کنند که می توانند با قدرت خداوند مبارزه کرده، و در پندار واهی خود تاب تحمل این مبارزه را نیز دارند؛ اما کافی است اراده خداوند بر چیزی تعلق بگیرد، که در این صورت با ابزاری بسیار ساده و گاه اعجاب آور، قدرت نمایی می کند تا به بشر بفهماند هیچ موجودی توان مبارزه با وی را ندارد.

نمرود با تمام توان و همه مأمورانش هزاران کودک معصوم را کشت تا از تولد حضرت ابراهیم(علیه السلام) جلوگیری کند، اما خداوند با الهام به مادر ابراهیم(علیه السلام)، سالیان درازی او را در غاری در کنار پایتخت نمرود حفظ کرد!

عجیب تر از داستان ابراهیم بت شکن، قصه حضرت موسی(علیه السلام) است که فرعون برای حفظ تاج و تخت خود دستوری همچون دستور نمرود صادر کرد.

۱. طبق آنچه در کتاب تاریخ انبیا، صفحه ۱۵ آمده است حضرت ابراهیم(علیه السلام) در قریه «کوئی» که به زبان عبرانی آن را «اورکیریم» نامیده اند، متولد شد و مادرش وی را در غاری پنهان ساخت و به مراقبت از وی پرداخت.

۲. سوره انعام، آیه ۷۵.

مأموران فرعون زنان حامله را زیر نظر داشتند و فرزندان پسر را به قتل می‌رساندند!^۱ اما خداوند اراده کرد دشمن فرعون را در دامان وی پرورش دهد. لذا به مادر موسی (علیه السلام) الهام کرد فرزندش را درون جعبه ای نهاده، و در رود نیل رها کند. امواج آب، جعبه را به سمت کاخ فرعون هدایت کرد. مأموران فرعون جعبه را گرفته و نوزاد را نزد فرعون نهادند. با پیشنهاد آسیه، فرعون موسی را به فرزندی پذیرفت، و ندانسته از دشمن خود مراقبت کرد!

نمونه دیگر، داستان حضرت یوسف (علیه السلام) است. برادران حسود یوسف قصد داشتند با انداختن یوسف (علیه السلام) در درون چاه مانع پیشرفت او شده، و وی را نابود کنند؛ اما خداوند همین ابزار نابودی را وسیله پیشرفت یوسف قرار داد، و او را به سلطنت مصر رساند. اگر یوسف (علیه السلام) در کنعان (که شبیه روستایی بود) می‌ماند، نمی‌توانست به حکومت مصر برسد. اما خداوندی که می‌خواهد تقوا و پاکی و علم و دانش یوسف را به مردم مصر بنمایاند، از همان حربه برادران حسود استفاده کرد، تا به آنان و دیگر حسودان^۲ بفهماند که قدرت خدا فوق تمام قدرتهاست.

نمونه چهارم لشکر فیل سواران ابرهه است، که برای تخریب خانه خدا عازم کعبه شده، و قصد داشتند قبله مسلمانان را تغییر دهند! خداوند برای نابودی آنها از صاعقه های پی در پی، یا سیلاب های ویرانگر، یا مواد منفجره ای شبیه بمب اتم

۱. در این که چند نفر از نوزادان بنی اسرائیل در این برنامه قربانی شدند، به طور دقیق روشن نیست، بعضی عدد آن را نود هزار و بعضی صد هزار گفته اند! آنها گمان می‌کردند با این جنایت وحشتناک می‌توانند جلوی قیام حضرت موسی (علیه السلام) و بنی اسرائیل و تحقق اراده حتمی خدا را بگیرند (تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۱۵).

۲. در روایتی از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «حسود قبل از آن که به محسود (شخصی که مورد حسادت واقع شده) ضرری برساند به خود ضرر می‌زند، همان گونه که ابلیس حسود بر اثر حسادت، برای خود لعن و نفرین، و برای محسود (حضرت آدم) مقام نبوت و پیامبری را به ارمغان آورد!» (میزان الحکمه، ج ۲، باب ۸۴۶، ح ۳۹۱۸).

و مانند آن استفاده نکرد، بلکه با چیزی به نام «سجیل» به جنگ آنها رفت. قدرت تخریبی سجیل (که چیزی بین سنگ و گل بود) به قدری بود که به هر یک از فیل سواران اصابت می نمود، او را همچون کاه جویده شده در دهان حیوانات، له می کرد.^۱ آری این قدرت نمایی پروردگار است که سپاه عظیم قدرتمندی را با وسیله ای بسیار ساده، به سخت ترین وجه ممکن عذاب و مجازات می کند. خداوند متعال نه تنها به هنگام مجازات و عذاب افراد قدرت نمایی کرده و با ابزار بسیار ساده آنها را مجازات می کند و یا با استفاده از ترفند دشمن خواسته خویش را محقق می سازد، بلکه در مقام دفاع و تأیید بندگان خاص و اولیای خویش نیز قدرت نمایی می کند تا انسان های خیره سر و ظالم و نادان بیش از پیش به وی ایمان آورند.

چهل شمشیرزن عرب، پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را در محاصره قرار دادند تا با کشتن وی فکر قریش و اشراف مکه را راحت کنند؛ اما حضرت با امدادهای الهی از حلقه محاصره خارج شده و بر خلاف جهت مدینه به سمت جنوب مکه حرکت کرده، و در غار ثور پنهان می شود. خداوند به عنکبوتی مأموریت می دهد که بر دهانه غار تار بتند، تا دشمن با دیدن تارها مطمئن شود کسی درون غار نیست. اگر چند تار عنکبوت نبود آنها پیامبر را شهید می کردند و اکنون جهان بشریت چهره دیگری داشت، اما خداوند با این وسیله بسیار ساده و طبیعی، مسیر تاریخ را عوض کرد و جان پیامبرش را حفظ نمود.

مقام رفیع حضرت ابراهیم (علیه السلام)

خداوند متعال در آیه ۶۷ و ۶۸ سوره آل عمران می فرماید:

«مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ *
 إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ»؛

۱. شرح این قصه عبرت آموز را در تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۳۳۰، به بعد مطالعه فرمایید.

۲. شرح این مطلب را در کتاب، آیات ولایت در قرآن، ص ۲۷۱ به بعد مطالعه فرمایید.

ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی؛ بلکه موحدی خالص و مسلمان بود؛ و هرگز از مشرکان نبود. سزاوارترین مردم به ابراهیم، کسانی هستند که از او پیروی کردند، و این پیامبر و کسانی که (به او) ایمان آورده اند (از همه سزاوارترند)؛ و خداوند، ولیّ و سرپرست مؤمنان است».

در قرآن مجید نزدیک به هفتاد مرتبه نام ابراهیم تکرار شده، و در بیست و پنج سوره درباره قهرمان بت شکن بحث شده است. از آیات ۶۷ و ۶۸ سوره آل عمران، که در بالا آمد، استفاده می شود که تمامی ادیان و مذاهب به وجود حضرت ابراهیم (علیه السلام) افتخار کرده و می کنند، بدین جهت هر یک از آنها ابراهیم (علیه السلام) را به خود نسبت داده، و مدّعی بودند که ابراهیم (علیه السلام) از آنهاست. یهودیان مدّعی بودند حضرت ابراهیم از آنهاست! مسیحیان ادّعا می کردند ابراهیم پیامبر منتسب به آنهاست! و حتّی مشرکان نیز مدّعی بودند حضرت ابراهیم (علیه السلام) از آن آنهاست. خداوند متعال با نازل کردن آیات فوق، تمام این ادّعاها را رد کرده و فرمود: «ابراهیم نه یهودی بود، و نه نصرانی؛ بلکه موحدی خالص و مسلمان بود؛ و هرگز از مشرکان نبود». چگونه ابراهیم یهودی و مسیحی بوده، در حالی که قبل از آیین یهود و نصاری زندگی می کرده، و تاریخش قبل از تولّد حضرت موسی و عیسی (علیهما السلام) است؟ و بر چه اساسی منسوب به بت پرستان است، در حالی که خود بت شکنی بزرگ بوده است؟

این ادّعاها نادرست از سوی ادیان و مذاهب بزرگ جهان هر چند غیر واقعی و ناصواب است، اما نشان از عظمت و بزرگی و مقام بس رفیع ابراهیم

می دهد. خداوند متعال در ادامه می فرماید: «ولی سزاوارترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کردند، و این پیامبر و کسانی که (به او) ایمان آورده اند (از همه سزاوارترند)؛ و خداوند، ولیّ و سرپرست مؤمنان است».

بنابراین پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) که خطّ ابراهیم (علیه السلام) را ادامه داده، و شکستن بت های رنگارنگ مأموریت مهمّ او بوده، سزاوارترین و شایسته ترین

مردم نسبت به حضرت ابراهیم است. و همچنین کسانی که به حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) ایمان آورده، و شرک و بت پرستی را رها کرده اند. آری! کسانی که فقط و فقط به رضای خدا فکر می کنند، و اعمال و گفتار و کردار آنها همگی در مسیر رضای الهی است، و تنها به قرب الهی می اندیشند، آنها تابعان حضرت ابراهیم(علیه السلام) و سزاوارترین مردم به او هستند. مقام رفیع حضرت ابراهیم(علیه السلام) بدانجا می رسد که در نزد همه مسلمانان، اعم از شیعه و اهل سنت، به عنوان «شیخ الانبیا»^۱ (بزرگ پیامبران) معروف می شود.

فلسفه رفعت مقام ابراهیم پیامبر(علیه السلام)

سؤال: ابراهیم(علیه السلام) چه صفاتی داشت که بزرگ پیامبران شد؟ چرا خداوند متعال در این مقیاس وسیع، ابراهیم(علیه السلام) را در قرآن مطرح کرده، و به وی اهمیت داده است؟ آن حضرت چه ویژگی هایی داشت که همه ادیان و مذاهب دوست داشتند او را منتسب به خود کنند؟ و خلاصه این که: چه عواملی باعث نزدیکی او به پروردگار شد؟

پاسخ: حضرت ابراهیم(علیه السلام) ویژگی هایی داشت که اگر ما هم آن را کسب کنیم، و یا لااقل به مراحل از آن دست یابیم، مقرب عند الله خواهیم شد، که به دو مورد آن اشاره می شود:

۱. سؤال: چگونه گفتید: «حضرت ابراهیم(علیه السلام) شیخ الانبیا است» در حالی که در میان مردم مشهور است که: «حضرت نوح(علیه السلام) شیخ الانبیاست»، کدام صحیح می باشد؟
جواب: این تعبیر در مورد هر دو پیامبر مذکور وجود دارد، هر چند بیشتر در مورد حضرت ابراهیم(علیه السلام) می باشد. در کتاب های ۱. الصحيح من السیره، ج ۲، ص ۴۱، ۲. حیاة الامام الرضا(علیه السلام)، ج ۲، ص ۴۶،
۳. موسوعة التاريخ الاسلامی، ج ۱، ص ۴۱، ۴. المجدی فی انساب الطالبین، ۵. ادب الضیافة، ص ۵۱،
۶. القواعد الفقهیة، ج ۱، ص ۳۹۵ و ۳۸۸ در مورد حضرت ابراهیم(علیه السلام)، و در کتاب اللمعة البیضاء، ص ۴۹ در مورد حضرت نوح ذکر شده است. ولی حضرت ابراهیم(علیه السلام) را به خاطر عظمتش در میان پیامبران و حضرت نوح(علیه السلام) را به خاطر طولانی بودن عمرش شیخ الانبیا گفته اند.

الف) عدم وحشت از تنهایی در مسیر حق

حضرت ابراهیم(علیه السلام) از تنهایی در مسیر خدا و راه حق وحشت نداشت. اگر همه مردم شهرش بت پرست بودند و فقط او موحد و یکتاپرست بود، ترسی نداشت. زبان حال ابراهیم(علیه السلام) این بود: «وقتی راه من صحیح است، و افکار و اعتقاداتم مطابق فطرتم، از هیچ کس واهمه ای ندارم».

ای جوانان عزیزی که به منظور تحصیل علم و دانش به کشورهای دیگر سفر می کنید، تا با کوله بار علم و دانایی به وطن بازگشته و به مردم خود خدمت کنید! ای تاجران محترمی که به منظور تجارت حلال و سالم به دیگر سرزمین ها می روید، تا در پی معاملات صحیح اسلامی به اقتصاد خود و کشورتان کمک کنید! ای بیماران گرامی که به منظور درمان بیماری و رهایی از درد و رنج، عزم دیار غربت می کنید تا سلامتی خود را باز یابید! اگر در محلّ تحصیل یا تجارت یا بیمارستان های آنجا هیچ کس جز شما مسلمان نبود، از تنهایی وحشت نکنید و رو به سوی خدا آورید، از پنجره نماز با خدای خود ملاقات و گفتگو کنید که خدا با شما خواهد بود. آفرین بر دختران مسلمان که گوهر ایمان به آنها اجازه نمی دهد حجاب اسلامی خود را در کشورهای کفر بردارند، هر چند با انواع محرومیت ها مواجه شده و اکثریت مردم محل زندگیشان همراه و هم عقیده آنها نیستند.

این جوانان مسلمان به پیامبر خود اقتدا کرده اند که به هنگام دعوت مشرکان مکه به اسلام و سردادن ندای «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» تنهای تنها بود، و به همراه همسر باوفایش حضرت خدیجه کبری(علیها السلام) و پسر عموی شجاعش، علی بن ابی طالب(علیه السلام) نماز جماعت سه نفری تشکیل دادند، و فارغ از زخم زبان دشمنان و اذیت و آزار و مزاحمت های مشرکان عرب، به راز و نیاز با خدای خویش پرداختند، و کمی نفرات هیچ اثر منفی بر آنان نگذاشت.

مسلمان عزیز! اگر در دل شب برای مناجات و راز و نیاز با معبود خویش، یا خوردن سحری، با رختخواب وداع می کنی، اما چراغ خانه همه همسایه هایت خاموش است، از تنهایی وحشت مکن و قدر این توفیقی که خدا به تو داده و دیگران از آن محرومند را بدان.

خداوند متعال در آیه شریفه ۱۲۰ سوره نحل می فرماید:

«إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛ ابراهیم (به تنهایی) امتی بود مطیع فرمان خدا؛ خالی از هر گونه انحراف؛ و از مشرکان نبود».

مفسرین برای واژه «امت» در این آیه شریفه، تفسیرهای گوناگونی بیان کرده اند. از جمله این که: شخصیت افراد متفاوت است. شخصیت برخی از افراد معادل یک، و برخی معادل ده، و برخی معادل صد، و برخی معادل هزار نفر می باشد. و شخصیت بعضی از انسان ها آنقدر بزرگ و مهم است که مانند یک امتند. حضرت ابراهیم (علیه السلام) از جمله این افراد بود. جوان مسلمانی که ادعای ایمان دارد، نیز باید همچون یک امت باشد، اگر خواهر و برادر و پدر و مادر و دیگر اعضای خانواده و فامیل، اهل نماز و روزه و خمس و حج نیستند، در اراده آهنین او اثر نکند، و از تنهایی در عقیده و ایمان وحشت ننماید، و بر خدا توکل کند و به وظایفش عمل نماید.

نتیجه این که یکی از ویژگی های حضرت ابراهیم (علیه السلام)، که او را ابراهیم کرد، وحشت نداشتن از تنهایی در مسیر توحید و خداپرستی بود.

ب) شجاعت فوق العاده

ویژگی دیگر آن حضرت شجاعت فوق العاده وی بود.

آن حضرت در سن شانزده سالگی که حتی یک نفر هم با او هم عقیده نبود، در میان انبوه دشمنان و بت پرستان فریاد می زد: «به خدای یکتا و یگانه قسم که بت های شما را خواهم شکست».

مطابق سوگندی که یاد کرد بت‌ها را شکست، و جان خود را به خطر انداخت، در نتیجه دریایی از آتش را فراهم کردند، وی را در منجنیق قرار دادند تا به سوی آتش سوزان شعلهور پرتاب کنند، اما اثری از ترس و وحشت و اضطراب در چهره اش مشاهده نشد.

پیروان فریادگر توحید نیز باید شجاع و نترس باشند، زیرا انسان‌های ترسو به درد هیچ کاری نمی‌خورند. اگر بیدارگر عصرما، امام خمینی (قدس سره)، شجاع و نترس نبود انقلاب اسلامی ایران بر خلاف انتظار جهانیان پیروز نمی‌شد. اگر رزمندگان دلیر و مخلص ایران اسلامی شجاع نبودند ما در دفاع مقدّس بر خلاف معادلات سیاسی سیاستمداران، فاتح جنگ نمی‌شدیم. اگر حزب الله جنوب لبنان در میان بهت و حیرت جهانیان در جنگ ۳۳ روزه بر اسرائیل تا دندان مسلّح، پیروز شد، و افسانه شکست ناپذیری اسرائیل را باطل کرد، به خاطر شجاعت و دلاوری اعضای حزب الله و توکل و توجّه آنها بر خداوند بود.

بنابراین، از تنهایی در مسیر خداوند وحشت نکنیم و در مقابل حوادث و دشمنان مختلف شجاع و دلیر باشیم، و تنها بر خداوند تکیه کنیم، و از غیر او واهمه‌ای نداشته باشیم.

فصل دوم:

دوران جوانی

بابل، محلّ تولّد و دوران زندگی کودکی و نوجوانی و جوانی حضرت ابراهیم(علیه السلام)، یکی از مناطق عراق بود، که سه گروه بت پرست در آن می زیستند:

۱. کسانی که بت هایی از سنگ و چوب را می پرستیدند.

۲. ستاره پرستان و ماه پرستان و خورشیدپرستان.

۳. کسانی که «نمرود بن کنعان» را پرستش می کردند.

نمرود نه تنها ادّعای حکومت و سلطنت داشت، بلکه خود را معبود مردم می دانست و ادّعای خدایی داشت. البتّه این مطلب اختصاص به وی نداشت و در مورد پادشاهان دیگر، همچون فرعون که خود را «ربّ اعلیٰ»^۱ می خواند، نیز به چشم می خورد.

ابراهیم(علیه السلام) از سن ۱۶ سالگی مبارزات خویش را با هر سه گروه آغاز کرد. نمرود با ابراهیم پیامبر، درباره پروردگارش گفتگو کرد، چرا که خداوند به نمرود حکومت داده بود، و او بر اثر کمی ظرفیّت از باده غرور سرمست شده بود و هنگامی که ابراهیم(علیه السلام) فرمود: خدای من آن کسی است که زنده می کند و می میراند. نمرود گفت: من نیز زنده می کنم و می میرانم، و برای اثبات این کار و مشتبه ساختن حقیقت بر مردم، دستور داد دو زندانی را حاضر کردند، سپس فرمان آزادی یکی و قتل دیگری را صادر کرد. ابراهیم(علیه السلام) فرمود: خداوند

۱. این مطلب در آیه ۲۴ سوره نازعات آمده است.

خورشید را از افق مشرق می آورد (و در مغرب غروب می کند) اگر راست می گویی که حاکم بر جهان هستی، خورشید را از مغرب بیاور! در اینجا نمود کافر، مات و مبهوت شد^۱ و در گفتگوی با حضرت ابراهیم (علیه السلام) شکست خورد.

ابراهیم (علیه السلام) در چنان محیط شرک آلودی بزرگ شد، تا آنجا که حتی سرپرست وی آزر، که عمویش بود، نیز بت پرست بود، بلکه کارگاه بت تراشی داشت. او وزیر و مشاور نمود مشرک و کافر نیز بود. ابراهیم (علیه السلام) در میان آن همه مشرک و بت پرست، به تنهایی موحد و خداپرست بود. وی تسلیم محیط فاسد خود نشد و در پشت منطق غلط «خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو» سنگر نگرفت؛ بلکه با کمک گرفتن از نیروی عقل و اندیشه و در پرتو هدایت های الهی، کار هر سه گروه بت پرست را باطل و بیهوده دانست، و به عبادت خالق آسمان ها و زمین پرداخت.

روزی عمویش آزر به وی گفت: «این بت زیبا را جهت فروش به بازار ببر! حال تکلیف ابراهیم (علیه السلام) چیست؟ اگر از فرمان عمویش سرپیچی کند مشکلاتی به وجود خواهد آمد؛ و اگر به فرمان او عمل کند با روح خداپرستی اش سازگار نیست. تصمیم گرفت بت را گرفته و با تبلیغات منفی به مبارزه با بت پرستی بپردازد.

معمولاً بت پرستان در چنین مواقعی بت را با احترام بغل کرده، و با تبلیغات فریبنده و احترام فراوان، آن را به بهترین قیمت می فروشند. اما ابراهیم بت شکن، ریسمانی به پای بت بست و سر دیگر ریسمان را به شانه انداخت، و آن را در میان کوچه و خیابان می چرخاند و همزمان فریاد می زد: ای مردم! چه کسی بت می خواهد؟ بتی که نه می بیند، نه می شنود، نه می بوید، نه حس دارد، نه

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۸.

۲. تاریخ انبیا، ص ۱۵.

می فهمد، نه سخن می گوید و نه کاری از او ساخته است! با این تبلیغات منفی کسی برای خریدن بت اقدام نکرد. ابراهیم(علیه السلام) خسته و تشنه بر لب جوی آب زلالی نشست تا رفع خستگی و تشنگی کند، بت را به زیر آب برد و در انظار بت پرستان به آن گفت: اگر تشنه شده ای آب بخور! پس از رفع خستگی و یأس از یافتن مشتری، به نزد عمویش آزر بازگشت و خطاب به وی گفت: عموجان! این بت خریدار ندارد! آزر تعجب کرد که چگونه هیچ کس حاضر به خریدن آن بت نشده است.

خوانندگان محترم! چگونگی تبلیغات بسیار مؤثر و کارساز است. اگر شنیده اید که بعضی از کارخانه ها تا ۶۰٪ بودجه خود را صرف تبلیغات می کنند و گاه هزینه تبلیغات بیش از هزینه تولید آنهاست، علت آن آثار شگرف و اعجاب آور تبلیغات است.

آزر که بود؟

سؤال: در هفت الی هشت آیه از قرآن مجید از آزر به عنوان پدر حضرت ابراهیم(علیه السلام) یاد شده است، در حالی که طبق آیات صریح قرآن وی فردی بت پرست و مشرک بود. آیا در واقع آزر پدر حضرت ابراهیم(علیه السلام) بود، یا نسبت دیگری با آن حضرت داشت؟

پاسخ: اهل سنت معتقدند که آزر عموی ابراهیم(علیه السلام) نبود، بلکه پدر وی بود. زیرا ممکن است پدر پیامبری از پیامبران بت پرست و مشرک باشد! اما علمای شیعه معتقدند که آزر پدر ابراهیم(علیه السلام) نبود، بلکه عموی وی بود. و امکان ندارد پدر و اجداد پیامبری از پیامبران مشرک و بت پرست بوده باشد. و در مورد آیاتی که از «آزر» به «اب» پدر ابراهیم تعبیر کرده، چنین پاسخ داده اند:

در آیه شریفه ۱۰۴ سوره توبه آمده است که ابراهیم حاضر نبود برای آزر استغفار کند، فقط یک بار به او وعده استغفار داد، و هنگامی که مشاهده کرد آزر حاضر نیست ایمان بیاورد از وی دست برداشت.

و در آیه شریفه ۴۱ سوره ابراهیم آمده است که آن حضرت در اواخر عمر دست به دعا برداشت و خطاب به خدا عرض کرد:

«رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ»؛ پروردگارا! من و پدر و مادرم و همه مؤمنان را، در آن روز که حساب برپا می شود، بیامرزا!

در حالی که اگر آزر پدر ابراهیم(علیه السلام) بود، نباید در آخر عمر برای او دعا و استغفار کند.

علاوه بر این «والد» در لغت عرب به معنای پدر، و «والده» به معنای مادر، و «اب» گاه به معنای پدر و گاه به معنای عمو می باشد. بنابراین «آزر» عموی ابراهیم(علیه السلام)، و پدرش «تارخ» بود.

گفتگو با ستاره پرستان، ماه پرستان و خورشیدپرستان

فصل سوم:

گفتگو با ستاره پرستان، ماه پرستان و خورشیدپرستان

مبارزه و گفتگوی حضرت ابراهیم(علیه السلام) با بت پرستان در سه مرحله انجام شد:

مرحله اول: گفتگو با ستاره پرستان و ماه پرستان و خورشیدپرستان.

مرحله دوم: گفتگو با کسانی که بتی از سنگ یا چوب را می پرستیدند.

و مرحله سوم: گفتگو با کسانی که پادشاه خود نمرود را پرستش می کردند.

حضرت در هر سه مرحله با منطق بسیار قوی و مستدل و صحیح خود، بت پرستان را محکوم کرد. و در حقیقت، روش مبارزه با انحرافات و کجی ها و مفساد، و چگونگی امر به معروف و نهی از منکر و ارشاد جاهل را به ما آموزش داد.

در این فصل به گفتگوی وی با ستاره و ماه و خورشیدپرستان می پردازیم:

قرآن مجید گفتگوی مذکور را در ضمن آیات ۷۵ تا ۷۹ سوره انعام چنین بیان می فرماید:

«وَكَذَلِكَ نُرِي إِبرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؛ و این گونه، ملکوت آسمان ها و زمین (و حاکمیت مطلق خداوند بر آنها) را به ابراهیم نشان دادیم.»

مطالعه اسرار آسمان ها و زمین باید جزء برنامه زندگی ما مسلمان ها باشد. و برای این منظور مطالعه کتاب هایی که در مورد اسرار و شگفتی های آسمان و زمین نوشته شده، و باعث بالا رفتن درجات یقین انسان می شود، برای ما لازم

و مناسب است. برای روشن شدن اهمیّت این مطلب، به دو نمونه از شگفتی های آسمان و زمین توجّه فرمایید:

(الف) کره خورشید یک میلیون و دویست هزار برابر کره زمین است. و این کره خورشید، جزیی از کهکشان راه شیری محسوب می شود، که دارای دویست میلیارد ستاره است، که خورشید ما یک ستاره متوسط آن است! عجیب این که کهکشان راه شیری با این همه ستاره، که خورشید یک ستاره متوسط آن است، یک نمونه از میلیاردها کهکشانی است که در آسمان وجود دارد! و عجیب تر این که این آسمان با این عظمت، بلکه تمام جهان هستی بر اساس برنامه و نظم و حساب خاصی در حرکت است!

(ب) زمین هم عجایب فراوانی دارد. درختان و گیاهان موجود در دریاها، ده ها برابر گیاهان و درختان موجود در جنگل ها و خشکی های روی زمین است! و میلیون ها نوع، پرنده و خزنده و حشره بر روی کره زمین زندگی می کنند، که هنوز بشر موفق بر شناسایی آنها نشده است! بنابراین، باید مطالعاتمان را در مورد اسرار آسمان ها و زمین گسترش دهیم.

بر طبق آیه «وَلَيَكُونَنَّ مِنَ الْمُوقِنِينَ»؛ تا (به آن استدلال کند، و) اهل یقین گردد؛ هدف از ارائه ملکوت آسمان و زمین به حضرت ابراهیم (علیه السلام)، رسیدن به مقام یقین بود.

سؤال: مگر حضرت ابراهیم اهل یقین نبود؟

پاسخ: یقین مراحلی دارد که ابراهیم پیامبر (علیه السلام) به برخی از آنها دست یافته بود، و پس از ارائه ملکوت آسمان ها و زمین، به مراحل بالاتری نیز دست یافت. توضیح اینکه: کسی که از فاصله دور دودی را مشاهده می کند، یقین دارد که در آنجا آتشی وجود دارد. اما هنگامی که جلوتر می آید و شعله های آتش را می بیند به مرحله بالاتری از یقین نسبت به وجود آتش دست پیدا می کند. و زمانی که فاصله او با آتش آن قدر کم می شود که حرارت آن را حس می کند، یقین او به

آتش بیشتر می شود. بنابراین، یقین مراحلی دارد و خداوند متعال با ارائه ملکوت آسمان ها و زمین به ابراهیم(علیه السلام) یقین او را کامل تر کرد.

«فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْأَفْلِينَ؛ هنگامی که (تاریکی) شب او را فرا گرفت، ستاره ای را مشاهده کرد، گفت: این پروردگار من است؟! اما هنگامی که غروب کرد، گفت: غروب کنندگان را دوست ندارم».

سؤال: منظور از ستاره ای که در این آیه شریفه مورد بحث قرار گرفته، کدام ستاره است؟

پاسخ: بعضی آن را ستاره زهره و برخی دیگر ستاره مشتری گفته اند، که هر دو جزء منظومه شمسی، و از ستارگان درخشان هستند.

سؤال: هنگامی که حضرت ابراهیم(علیه السلام) ستاره زهره یا مشتری را مشاهده کرد، آیا حقیقتاً آن را به عنوان خدای خود پذیرفت، یا برای همراهی با ستاره پرستان و قانع کردن آنها، و سپس ابطال عقیده شان چنین گفت؟ بدون شک، احتمال دوم صحیح است، و شاهد بر این ادعا، آیه شریفه (قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ)^۱ است، که پس از پایان بحث و مناظره با سه گروه ستاره پرستان و ماه پرستان و خورشیدپرستان، از شرک و بت پرستی بیزاری جست.

ابراهیم(علیه السلام) ستاره را به عنوان خداوند نپذیرفت، چون ستاره غروب کرد. خدایی می خواهد که همه جا و همیشه حضور داشته باشد، و در سایه او زندگی کند، و در همه مشکلات بر او تکیه زند.

ستاره پرستان را کنار زد و همچنان نظاره گر آسمان بود تا ماه طلوع کرد. «فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لئن لم يهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ؛ و هنگامی که ماه را دید که (سینه افق را) می شکافد، گفت: این خدای

۱. سوره انعام، آیه ۷۸. ترجمه: «گفت: ای قوم من! به یقین من از آنچه همتای خدا قرار می دهید، بیزارم».

من است؟! اما هنگامی که (آن هم) غروب کرد، گفت: اگر پروردگار مرا راهنمایی نمی کرد، به طور قطع از گروه گمراهان بودم». به نظر می رسد گفتگوی آن حضرت با ماه پرستان در شب شانزدهم و هفدهم ماه بود، که ماه یکی دو ساعت پس از غروب آفتاب در آسمان ظاهر می شود. به هر حال، ابراهیم(علیه السلام) همان سخن را با ماه پرستان گفت، و با غروب ماه همان استدلال را برای بطلان عقیده آنها ابراز کرد. راستی اگر آنچه به عنوان پروردگار پذیرفته می شود، انسان را هدایت نکند و در دو راهی ها دست او را نگیرد، به چه درد می خورد؟! «فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسُ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ»؛ و هنگامی که خورشید را دید (که سینه افق را) می شکافت، گفت: این پروردگار من است، این (که از همه) بزرگتر است! اما هنگامی که غروب کرد، گفت: ای قوم من! به یقین من از آنچه همتای خدا قرار می دهید، بیزارم».

حضرت ابراهیم(علیه السلام) پس از اثبات عدم صلاحیت ستارگان و ماه و خورشید برای پرستش، و استدلال قوی و منطقی بر بطلان عقیده ستاره پرستان و ماه پرستان و خورشیدپرستان، خدای شایسته پرستش را این گونه معرفی کرد: «إِنِّي وَجْهَتُ وَجْهِي لِلذِّی فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»؛ من روی خود را به سوی کسی متوجه کردم که آسمان ها و زمین را آفریده، در حالی که ایمان من خالص است و از مشرکان نیستم».

ستاره و ماه و خورشید، که خود مخلوقند و محتاج، شایسته عبادت نیستند، بلکه عبادت و ستایش مخصوص ذات پاکی است که آفریننده ستارگان و ماه و خورشید، بلکه تمام آسمان ها و زمین، بلکه تمام جهان هستی است. آری، من خالصانه به پرستش چنین معبودی روی می آورم، و هرگز در سلک مشرکین وارد نمی شوم، هر چند اکثریت جامعه باشند، و قدرت و حکومت در اختیار آنان باشد.

من به چنین خدایی تکیه می‌زنم، و بر او توکل می‌کنم، و از او استعانت می‌جویم، که شب و روز با من است، و هرگز افول و غروب ندارد.

نکات آموزنده

۱. حفظ آرامش و اجتناب از عصبانیت

هنگامی که با انسان‌های منحرف و فاسد یا کارهای ناهنجار و نامشروع مواجه می‌شویم، نباید کنترل خود را از دست بدهیم. اگر با شخص کافر، یا مرتد، یا بی‌اعتنا به مسائل دینی، یا بی‌حجاب، یا بدحجاب، یا روزه‌خوار، یا تارک الصلاة، یا منکر خمس و زکات، و مانند آنها برخورد کردیم، در عین حال که باید در درون وجود خود از انجام گناه ناراحت و منزجر شده و از آن برائت بجوییم، اما هرگز نباید عصبانی شویم، بلکه با دلیل و منطق و اخلاق و ادب به فریضه نهی از منکر و ارشاد جاهل پردازیم، چرا که از طریق عواطف و اخلاق، نتایج مطلوب‌تری حاصل می‌گردد و کمتر کسی یافت می‌شود که در مقابل برخورد خوب و اخلاق خوش و منطق صحیح، عکس‌العمل نامطلوب و ناهنجاری نشان دهد.

۲. مدارا و همراهی، سپس مبارزه و مقابله

از داستان حضرت ابراهیم (علیه السلام) نتیجه می‌گیریم که در مقابل افراد لجوج و عنود، ابتدا باید مدارا و همراهی کرد و در ظاهر عقیده و نظر آنها را پذیرفت، سپس به تدریج و گام به گام به نقد افکار آنها پرداخت و اشکالات آن را بیان کرد، تا به بطلان آن پی ببرند. زیرا اگر از اول موضع صد در صد متضاد و مخالف با عقیده آنها گرفته شود، حاضر به شنیدن استدلال‌ها و نکات ضعف عقیده خود نخواهند شد، و این مطلب یکی از اصول مهم بحث و مناظره است. به دو نمونه تاریخی در این زمینه توجه فرمایید:

الف) یکی از اساتید ما در نجف اشرف، که سید بزرگواری بود، چنین نقل می‌کند: به هنگام تحصیل در نجف، روزی به منظور تفریح و رفع خستگی به کنار شطّ کوفه رفتیم. مشاهده کردم که طلبه‌ای وسواسی قصد انجام غسل ارتماسی دارد و برای این که یقین به فرو رفتن تمام اعضای بدنش در آب به هنگام غسل حاصل کند، از دیگران می‌خواست که شهادت بر این امر دهند؛ اما هر بار که به زیر آب می‌رفت و بیرون می‌آمد و آنها شهادت بر صحت غسل می‌دادند، قبول نمی‌کرد. هنگامی که مرا دید گفت: «اگر این آقا سید شهادت دهد می‌پذیرم»؛ سپس به زیر آب رفت و شاید بیست سانتی متر در آب فرو رفت، هنگامی که بیرون آمد گفتم: «غسل شما درست نبود، زیرا مقداری از سرتان بیرون بود!» دوباره به قصد غسل در آب فرو رفت و آب تا نیم متر روی سرش را فرا گرفت پرسید: درست بود؟ گفتم: «مقداری از موهای سرتان بیرون بود!» برای بار سوم تا عمق یک متری آب فرو رفت و بیرون آمد. گفتم: «این بار بدن شما به طور کامل در آب فرو رفت و غسلتان صحیح بود». به این شکل سخن مرا پذیرفت و نجات یافت.

ب) شخص وسواس دیگری بود که تصوّر می‌کرد همواره کوزه‌ای روی سر او قرار دارد؛ اما هیچ کس سخن او را نمی‌پذیرفت. او را نزد طبیب آگاه و زیرکی بردند. طبیب به او گفت: درست است کوزه‌ای بالای سر شماست فردا نزد من بیا تا آن را بردارم! روز بعد، قبل از آن که شخص وسواس مراجعه کند، طبیب به شخصی گفت: «کوزه‌ای تهیه کن و به پشت بام برو، هر زمان اشاره کردم آن را به داخل کوچه بینداز»؛ هنگامی که فرد وسواس آمد، طبیب او را به بالای پشت بام برد و در نقطه‌ای نشان داد. سپس گفت: من تلاش می‌کنم که کوزه روی سرت را بردارم، بعد به آن شخص اشاره کرد که کوزه را به داخل کوچه بیندازد. طبیب به شخص وسواس گفت: کوزه را برداشتم و به داخل کوچه انداختم، می‌توانی

پایین بروی و قطعات خرد شده کوزه را مشاهده کنی. او با مشاهده قطعات خرد شده کوزه، از این وسواس نجات یافت و از این توهم خارج شد.
آری! برای هدایت افراد باید با تدبیر و آگاهی و منطق و محبت عمل کرد.

۳. غروب و افول

سؤال: چرا غروب ستارگان از جمله خورشید و ماه دلیل بر عدم شایستگی آنها برای عبادت است؟ چه ارتباطی میان غروب و افول، و توحید و یگانگی است؟
پاسخ: اول اینکه؛ غروب دلیل بر محدودیت غروب کننده است؛ هنگامی که غروب می کند، یعنی این سوی افق نیست، و آن طرف افق هست. و اگر محدود شود مخلوق است نه خالق، زیرا خداوند در همه جا هست، در آسمان، در زمین، و در بیرون وجود ما، و در درون ما، و حتی در قلب ما، او با ماست هر کجا که باشیم. چنین خدای نامحدود و پر قدرتی مرا تربیت می کند، از او شرم می کنم. خدایی که به تمام امور من آگاه است، حتی از افکار مخفی درون مغزم اطلاع دارد، با خداوندی که روزی چند ساعت هست و سپس غروب می کند قابل مقایسه نیست.

دوم اینکه؛ چیزی که غروب می کند دارای حرکت است، و حرکت یا به سوی نقصان است، یا به سوی کمال. و خداوندی که از هر جهت کامل است نه حرکت به سوی کمال دارد و نه نقصان، پس آنچه حرکت دارد نمی تواند خدا باشد.
سوم اینکه؛ ماه و خورشید و ستارگان تحت فرمان قوانین عالم (نظیر قانون جاذبه و دافعه، و قانون گریز از مرکز، و سایر قوانین) حرکت می کنند. و خداوند مافوق قوانین است، نه اسیر قوانین عالم هستی. و آن چه مقهور قوانین عالم هستی است، مخلوق است نه خالق.

نتیجه این که حضرت ابراهیم(علیه السلام) با دست گذاشتن روی نقطه ضعف مشترک ماه پرستان و ستاره پرستان و آفتاب پرستان آنها را مقهور منطق قوی و

متین خود ساخت، و به آنها و دیگران ثابت کرد که این اجرام آسمانی شایسته پرستش نیستند.

۴. فلسفه پرستش اجرام آسمانی

علت این که در گذشته در مقیاس وسیع تر و اکنون به شکل محدودتر، عده ای به پرستش برخی از اجرام آسمانی روی آورده اند، این است که در علم نجوم سه نوع عقیده درباره ستارگان وجود دارد:

الف) آنها موجوداتی زنده و عاقل و باهوش و مدیر و مدبّرند، و سرنوشت ما به دست آنهاست. اگر آنها اراده کنند جنگ رخ می دهد، و با اراده آنها بشر صلح می کند، خشکسالی و آبسالی بسته به اراده آنهاست. بدین جهت، ستاره پرستان و ماه پرستان و خورشیدپرستان به عبادت و پرستش آنها روی آوردند، تا سرنوشتشان را خوب رقم بزنند.

این عقیده مستلزم شرک و کفر است، زیرا جز ذات پاک خدا هیچ موجودی به طور مستقل، تأثیری در عالم هستی نخواهد داشت (لا مؤثر فی الوجود الا الله) اگر خداوند اجازه ندهد نه کارد می بُرد و نه آتش می سوزاند و نه هیچ حادثه دیگری رخ می دهد.

ب) آنها موجودات زنده و عاقل و باهوش و مدیر و مدبّری هستند، امّا به تنهایی کاری انجام نمی دهند، بلکه به اذن خداوند فعالیت می کنند.

این عقیده مستلزم کفر و شرک نیست، ولی اعتقاد باطلی است و دلیلی بر اثبات آن اقامه نشده است. به خصوص که بشر امروز به بعضی از کرات آسمانی (کره ماه) سفر کرده و هیچ گونه آثار حیات و زندگی در آنجا مشاهده نکرده است.

ج) ستارگان مدیر و مدبّر و با شعور نیستند، و سرنوشت انسان ها به دست آنها نیست، امّا آینده انسان ها را نشان می دهند. و لذا برخی از منجمین می گویند: «اوضاع کواکب و ستارگان نشان می دهد که در فلان مکان جنگ رخ می دهد،

و در فلان مکان صلح برقرار می شود. اوضاع کواکب نشان می دهد که امسال خشکسالی رخ می دهد، یا آبسالی خواهد بود».

این سخن نیز شرک و کفر نیست، اما همانند عقیده دوم باطل و بی اساس است، و دلیل و برهانی بر اثبات آن وجود ندارد، بلکه مخالف برخی از آیات قرآن و روایات حضرات معصومین (علیهم السلام) است.

بنابراین، این که گفته می شود: «هر کس متولد شود ستاره ای در آسمان دارد و آینده او را می توان تعیین کرد»، وهم و خیال و توهمی بیش نیست، چرا که خبر دادن از غیب، مخصوص خدا و اولیای خاص اوست. برای روشن تر شدن این مطلب به دو روایت زیر توجه کنید:

اول: منجم ملعون است!

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «الْمَنْجِمُ مَلْعُونٌ، وَالْكَاهِنُ مَلْعُونٌ، وَالسَّاحِرُ مَلْعُونٌ؛ سه گروه مورد لعن و نفرین پروردگارانند: ۱. منجم ۲. کاهن (کسی که خبر غیبی می دهد) ۳. ساحر و جادوگر».^۱

سؤال: چرا منجم ملعون است؟ آیا اسلام با علم ستاره شناسی مخالف است؟ آیا تلسکوپ های غول پیکر و فوق العاده دقیق و دانشگاه های بزرگ علم نجوم و هزاران دانشجویی که مباحث علم هیئت را پی گیری می کنند مورد لعن و نفرین پروردگارانند؟

جواب: ستاره شناسی و علم نجوم ملعون نیست، بلکه از این راه می توان به معرفت الهی رسید، اما ستاره شناسانی که با بررسی اوضاع ستاره ها پیش بینی هایی کرده، و خبر از آینده می دهند، مورد لعن پروردگارانند، چون خبر دادن از آینده، کار خداوند و آن دسته از اولیای الهی است که خداوند به آنها اذن داده، و هر کس دیگر چنین ادعایی کند، دروغ گفته و ملعون است.

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۱۰۳، ح ۷.

دوم: منجمین را تصدیق نکنید

حضرت علی (علیه السلام) عازم جنگ با خوارج نهروان بود. خوارج انسان های بی سواد، احمق و کم اطلاعی بودند که ظاهری مقدس داشته و آثار سجده های طولانی در چهره آنها آشکار بود. کسانی که حضرت علی (علیه السلام) را به خاطر ماجرای حکمیت (که خود عامل آن بودند) کافر می دانستند. در حالی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره علی (علیه السلام) فرمود: «عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ حَيْثُ مَا دَارَ عَلِيٌّ بِحَقِّهِ وَحَقُّهُ بِعَلِيٍّ» هر جا که علی باشد حق هم همانجاست.^۱ خوارج نمی فهمیدند که علی (علیه السلام) خود معیار سنجش حق است، و حق بر محور او دور می زند، و او شاخص حق و باطل است. حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) در ابتدا قصد داشت خوارج را نصیحت کند و آنها را از راهی که در پیش گرفتند باز دارد ولی وقتی موعظه های حضرت اثری در قلب و ذهن خوارج نداشت امام علی (علیه السلام) تصمیم به جنگ با آنها را گرفتند. هنگامی که امام (علیه السلام) قصد داشتند برای جنگ حرکت کنند یکی از منجمان خطاب به حضرت عرض کرد: این ساعت به جنگ خوارج مرو، که شکست می خوری! حضرت پرسید: چرا؟ گفت: اوضاع کواکب و ستارگان بد است، از برخی ستاره ها آتش و حرارت بلند است و بدین علت اقدام به جنگ در این ساعت نتیجه ای جز شکست در پی نخواهد داشت!

حضرت خطاب به وی فرمود: «فَمَنْ صَدَّقَكَ بِهَذَا فَقَدْ كَذَّبَ الْقُرْآنَ؛ هر کس این عقیده و گفتار تو را تصدیق کند، قرآن مجید را تکذیب کرده است»^۲؛ چون قرآن مجید علم غیب را به طور خاص در اختیار خداوند و کسانی که خداوند به آنها

۱. این روایت در منابع مختلف آمده است، مرحوم علامه مجلسی (رحمه الله) تنها در جلد دهم بحار الانوار سه بار آن را در صفحات ۴۳۲ و ۴۴۵ و ۴۵۱ نقل کرده است.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۷۹.

اذن داده می داند، و این شخص بر خلاف قرآن مدعی غیب است. حضرت سپس رو به مردم کرد و فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ! ... الْمُنَجِّمُ كَالْكَاهِنِ، وَالْكَاهِنُ كَالسَّاحِرِ، وَالسَّاحِرُ كَالْكَافِرِ، وَالْكَافِرُ فِي النَّارِ؛ ای مردم!... منجم همچون کاهن است، و کاهن چون ساحر، و جادوگر همانند کافر، و کافر در آتش است»؛ سپس بدون توجه به سخن آن منجم، به سوی خوارج نهروان حرکت کرد، و با آنها جنگید و پیروز شد.

هشدار! هشدار!

خوانندگان محترم! برادران عزیز! خواهران گرامی! در عصر و زمان ما نیز برخی از منجمان در گوشه و کنار اقدام به چنین کارهایی کرده، و گاه خبرهایی می دهند که به شوخی شبیه تر است. مثلاً در بعضی از تقویم های نجومی می نویسند: «تابستان امسال هوا گرم است و میوه ها می رسد!» و یا می گویند: «اوضاع کواکب نشان می دهد که زمستان امسال هوا سرد است و باران می بارد!». اجازه بدهید به مناسبت این بحث، به خرافاتی که امروزه به شکل های مختلف در میان مردم مطرح است اشاره ای کنم: برخی از افراد سودجو با ادعای این که: «بخت تو را بسته اند، فلان مقدار پول بده تا مشکل را حل کنم!»؛ یا این که: «علت بیکاری و ضعف قدرت اقتصادی تو سحر و جادوست، چند صد هزار تومان می گیرم و سحرت را باطل می کنم!»؛ یا مثلاً: «فلان بیمار صعب العلاج که پزشکان نتوانسته اند درمان کنند را با فلان روش درمان می کنم» و مانند آن، سعی در چپاول مردم و پر کردن جیب خود دارند. آنها اگر واقعاً مشکل گشا بودند و به این راحتی می توانستند مردم را ثروتمند کنند، اول مشکل مالی خود را حل می کردند، تا به این شیوه های نادرست متوسل نشوند.

سرچشمه خرافات

سرچشمه خرافات سه چیز است:

۱. **نادانی و جهالت**; اگر کسانی که در دام مروّجان خرافه می افتند از نظر اعتقادی به جایی برسند که همه چیز را به دست خدا بدانند و برای حلّ مشکلات، به او و کسانی که او معرفی کرده متوسّل شوند، نه افراد خرافه پرست؛ هرگز در دام مروّجان خرافه گرفتار نخواهند شد. دخترانی که بر اثر سخت گیری های بی مورد در انتخاب همسر آینده، مبلغ مهریه، مقدار جهیزیه، چگونگی مجلس عروسی، قیمت سرویس طلا، و مانند آن خواستگاران متعدّدی را رد کرده اند، و اکنون خواستگاری ندارند، اگر خوب بیندیشند که هیچ چیز جز افکار و تصمیمات خودشان بخت آنها را نبسته، نیازی به مراجعه به مروّجان خرافه نخواهند داشت. بنابراین، نادانی و جهالت برخی مردم یکی از سرچشمه های خرافات است.

۲. **فرصت طلبی افراد سودجو**; آنها وقتی مشاهده می کنند که عدّه ای از مردم با مشکلات متعدّدی مواجه هستند، و کسی برای حلّ منطقی مشکل آنها اقدام نمی کند، از این خلأ سوء استفاده کرده، و با ارائه خرافات به عنوان درمان و حلّ مشکلات مردم، آنها را سرکیسه کرده، و جیب آنها را خالی نموده، و مشکلی بر مشکلات آنها می افزایند.

۳. **ترویج خرافه توسط بیگانگان**; سرچشمه دیگر خرافات بیگانگان هستند. آنان برای جلوگیری از گسترش روزافزون اسلام در سراسر جهان، به هر وسیله ای پناه می برند؛ که یکی از این روش ها ترویج خرافه پرستی در میان مسلمانان می باشد. تا بدین وسیله اسلام را یک دین خرافی جلوه داده و مانع گرایش افراد تحصیل کرده و فرهیخته به اسلام شوند.

آنها حتی در چگونگی عزاداری ها دخالت کرده، و مسأله قمه زنی را ترویج نموده، و به گسترش آن کمک می کنند تا شیعیان را در نظر بیگانگان، مردمی

بی عاطفه و خرافه پرست جلوه دهند و مانع گرویدن مردم مختلف دنیا به اسلام و به خصوص مذهب شیعه شوند.

به تازگی فیلمی در یکی از کشورهای غربی به نام «فتنه» بر علیه اسلام ساخته، و در کشورهای مختلف به نمایش گذاشته شد. این فیلم دارای سه بخش بود:

۱. **کارهای القاعده؛** بمب گذاری در بیمارستان ها و مهدکودک ها و خیابان ها و کشتن زن و مرد و کودک و بزرگ و سالم و بیمار، و ایجاد رعب و وحشت، توسط طالبان به نمایش گذاشته شده تا بیننده، چهره ای خشن از اسلام در ذهن خود ترسیم کند.

۲. **کارهای احمقانه طالبان در افغانستان؛** آنها انسان ها را به راحتی می کشند، و مانند گوسفندان در کنار جوی آب سر از بدنشان جدا می کنند. غافل از این که «القاعده» از اسلام بیگانه است و «طالبان» اقلیت خشکه مقدس و نادانی هستند که محصول دشمنان اسلامند.

۳. **قمه زنی شیعیان؛** در این فیلم مادری را مشاهده می کنید که با قمه بر سر نوزاد خود می زند و خون تمام سر و صورت نوزاد را فرا می گیرد؛ افراد دیگر از بزرگ و کوچک در حالی که لباسی سفید پوشیده اند تا آثار خون کاملاً نمایان باشد، مشغول قمه زنی هستند. بی شک دست دشمنان اسلام در تهیه چنین صحنه های وحشتناکی در کار است. شخص موثقی نقل می کرد که در یکی از سال ها در ایام عاشورا از طرف یکی از سفارتخانه های خارجی، قمه های نو فراوانی در میان عزاداران تقسیم شد تا قمه بزنند! آیا سفارتخانه های خارجی برای رضای خدا و عشق به امام حسین (علیه السلام) این کار را کردند؟ یا قصد داشتند فیلمی از این صحنه ها تهیه کرده و به وسیله آن بر علیه اسلام و مسلمین تبلیغ نموده، و ما را انسان هایی وحشی جلوه دهند؟ بی شک عزاداری سرور و سالار شهیدان از بهترین اعمال جهت نزدیکی به سیدالشهدا و رمز بقای مذهب تشیع، و

کیمیای ارزشمند، و وسیله ای برای حلّ مشکلات مهم است؛ اما نباید با این خرافات مخلوط گردد.

راستی مسلمانانی که ابزار و روش های مؤثّری برای حلّ مشکلات نظیر نماز شب، دعای توسّل، زیارت آل یاسین، نماز امام زمان (علیه السلام) و مانند آن دارند، چرا به سراغ خرافه ها می روند؟! *

گفتگوی ابراهیم(علیه السلام) با عمویش آزر

فصل چهارم:

گفتگوی ابراهیم(علیه السلام) با عمویش آزر

آزر از سران بت پرستان بابل، و مشاور نمرود بود. او که در دستگاه حکومت نفوذ زیادی داشت، دارای یک کارگاه بت تراشی بود که از سنگ ها و چوب های مخصوص، بت های زیبایی می تراشید و آنها را به بت پرستان می فروخت. قسمت زیادی از بت های مورد نیاز بت پرستان بابل در کارگاه آزر تولید می شد. هنگامی که برادرزاده آزر، حضرت ابراهیم(علیه السلام)، مبارزه خود را با بت پرستان شروع کرد آزر بسیار ناراحت شد؛ چون منافع مادی و شغل و حرفه اش به خطر افتاد. بدین جهت، گفتگوی مهمی بین حضرت و عمویش صورت گرفت، که خداوند متعال آن را در آیات ۴۱ تا ۴۸ سوره مریم، مطرح کرده است. در این آیات هشتگانه، نکات مهمی برای مردم عصر امروز و زمان ما، به خصوص جوانان وجود دارد که در خور دقت و تأمل است. توجه فرمایید:

«وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا»؛ در این کتاب، ابراهیم را یاد کن، که او پیامبری بسیار راستگو بود».

جالب توجه این که در این آیه شریفه، اول وصف «صدیق» به معنای بسیار راستگو برای حضرت ابراهیم(علیه السلام) بیان شده، سپس به پیامبری آن حضرت اشاره شده است. و این، نشانگر اهمیّت فوق العاده صداقت و راستگویی است. مسأله راستگویی در زندگی بشر آن قدر مهم است که تمام پیامبران نسبت به آن توصیه کرده اند. در روایتی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ؛ خداوند متعال تمام پیامبرانش را به راستگویی و ادای امانت سفارش کرده است.»^۱

راستی اگر مردم به دولت و دولت به مردم، و آحاد مردم به یکدیگر دروغ بگویند، آیا شیرازه زندگی اجتماعی دوام و بقایی خواهد داشت؟

اگر شوهر به همسرش، و زن به شوهرش، و فرزندان به پدر و مادر دروغ بگویند و دست از راستی و صداقت بکشند، آیا اثری از صفا و صمیمیت باقی خواهد ماند؟ تأثیر صداقت در ایمان به قدری زیاد است که استحکام ایمان بدون کنترل زبان امکان پذیر نیست. حضرت علی(علیه السلام) طبق آنچه در خطبه ۱۷۶ نهج البلاغه آمده می فرماید: «لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ، وَلَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ؛ ایمان انسان، محکم و صاف نمی شود مگر زمانی که قلبش درست شود، و قلبش درست نمی شود مگر زمانی که زبانش اصلاح گردد».

طبق این حدیث نورانی، اصلاح زبان مقدمه اصلاح قلب، و اصلاح قلب مقدمه استقامت در ایمان است.

گناهان زبان

همان گونه که در کتاب اخلاق در قرآن نوشته ایم، حدود سی گناه کبیره با زبان صورت می پذیرد. کسانی که علاقمند به سیر و سلوک و تهذیب نفس هستند، عزیزانی که آرزوی دیدار آقا امام زمان(علیه السلام) آنها را بی قرار کرده است، کسانی که خواهان عاقبت به خیری هستند و می خواهند به هنگام سفر به جهان آخرت با ایمان بمیرند، باید زبان خویش را کنترل و اصلاح کنند. سخن اضافه نگویند، غیبت نکنند، به دیگران تهمت نزنند، شایعه سازی نکنند، به پخش شایعات کمک ننمایند، چیزی را بیشتر یا کمتر از آنچه که هست منعکس نکنند، سخن چینی نکنند، و خلاصه از تمام گناهان زبان اجتناب ورزند. چرا که زبان،

۱. میزان الحکمه، ج ۱، باب ۳۰۱، ح ۱۴۹۹.

آتش بپا می کند، همان گونه که می تواند آتش را خاموش کند. زبان ممکن است مقدمات طلاق و جدایی را فراهم آورد، و کانون خانواده ای را ویران سازد، و مانع جدایی زوجین گردد.

خلاصه این که زبان در سعادت و شقاوت انسان نقش بسیار بزرگی دارد. اگر زبان، عادت بر صداقت و راستگویی کند انسان را سعادت مند می نماید. بدین جهت، خداوند صفت «صداقت» حضرت ابراهیم (علیه السلام) را قبل از ویژگی نبوت آن حضرت مطرح کرده است.

«إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئاً؛ هنگامی که به پدرش گفت: ای پدر! چرا چیزی را می پرستی که نه می شنود، و نه می بیند، و نه هیچ نیازی را از تو برطرف می سازد؟!».

حضرت ابراهیم (علیه السلام) برای ابطال آیین بت پرستی و به امید هدایت عمومی بت پرستش آزر، چهار دلیل منطقی و دندان شکن ارائه کرد:

دلیل اول: بت پرستی مخالف عقل است

عموجان! چرا موجودی را عبادت می کنی که نه بنده اش را می بیند، و نه سخنان او را می شنود، و نه قادر بر حل مشکلات اوست؟ آیا عقل به انسان اجازه می دهد که قطعه چوب یا سنگی را با دستان خود بتراشد، و از آن بتی بی شعور بسازد، و در مقابل آن عبادت و راز و نیاز کند؟ بنابراین، آیین بت پرستی مخالف عقل انسان است، و آیینی که مخالف عقل باشد باطل است.

دلیل دوم: رجوع جاهل به عالم

سپس به استدلال دوم می پردازد و در مقام اقامه دلیل می فرماید: «يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطاً سَوِيًّا؛ ای پدر! دانشی برای من آمده

که برای تو نیامده است؛ بنابراین از من پیروی کن، تا تو را به راه راست هدایت کنم».

حضرت ابراهیم (علیه السلام) در دومین گام، مسأله مهم پیروی جاهل از عالم و رجوع به متخصص را مطرح می کند. لذا می فرماید: عموجان! تو خود می دانی که من در این مسأله از تو عالم تر و آگاهترم، هر چند از نظر سن و سال از تو کوچکترم. بنابراین، در این موضوع تو باید از من پیروی کنی؛ زیرا من متخصص این امور هستم، و من متخصص می گویم که آیین بت پرستی بر خلاف عقل و منطق است.

تقلید ممدوح و مذموم!

وجود یک عالم در جامعه نعمت است، زیرا آنها که نمی دانند از علم او استفاده می کنند. شخص آگاه به خیابان های شهر سر چهار راهی ایستاده است، من به آنجا می رسم، راه صحیح که مرا به مقصد برساند را نمی دانم، اگر از آن شخص آگاه نپرسم گمراه می شوم. عقل حکم می کند که از علم و آگاهی وی استفاده کنم، و با سؤال از او زودتر و راحت تر به مقصد برسم. این همان چیزی است که به آن تقلید و پیروی ناآگاه از آگاه گفته می شود.

متأسفانه برخی از دشمنان و مغرضان با برداشت ناصحیح از تقلید، از آن سوء استفاده می کنند. چون تقلید در فارسی امروز یک بار منفی دارد، و گاه به پیروی چشم و گوش بسته تفسیر می شود. در حالی که تقلید مطرح در فقه اسلامی و معارف دینی بدین معنا نیست، بلکه پیروی شخص ناآگاه و بی اطلاع از انسان عالم نسبت به آن موضوع است. و این نوع تقلید در زندگی همه انسان ها، حتی کسانی که تقلید را به سخریه گرفته اند وجود دارد. اگر انسان کسالتی پیدا کند و بیمار شود، به نزد طبیب می رود تا او را درمان کند و در حقیقت در معالجه خود

از او که متخصص در این فن است تقلید می کند. اگر شخصی قصد ساختن ساختمان داشته باشد از مهندس و معمار ساختمان کمک می گیرد تا بنایش را بسازد، و در واقع از او که متخصص این فن است تقلید و پیروی می نماید. اگر شما قصد خرید جنسی را داشته باشید به سراغ فرد آگاه به خصوصیات و قیمت آن جنس رفته، و با او مشورت کرده، و مطابق نظر وی عمل می کنید. چنان چه شخصی خدای ناکرده با کسی اختلاف و دعوی داشته باشد، برای حضور قوی در دادگاه و احقاق حق خود، به وکیل زبردست و آگاهی مراجعه کرده و مطابق دستورالعمل وی عمل می نماید و در واقع از او تقلید می کند. بنابراین، تقلید به معنای پیروی از فرد متخصص و آگاه به موضوع مورد نیاز، هیچ اشکالی ندارد و همه انسان ها در کارهای روزانه خود مطابق آن عمل می کنند. حتی خود مراجع تقلید - کثر الله امثالهم - در مسائلی که تخصص ندارند به متخصص مراجعه می کنند، همان گونه که متخصصین علوم دیگر، که در تخصص خود سرآمدند، در مسائلی که تخصص ندارند به متخصص آن علم رجوع می کنند. اگر بهترین متخصص مغز و اعصاب دچار ناراحتی چشم شود و نیاز به عینک داشته باشد، به متخصص چشم مراجعه کرده و از او پیروی می کند. نتیجه این که: تقلید به معنای پیروی کورکورانه جاهل از جاهل امری ناپسند و زشت و خلاف حکم عقل است. اما تقلید به معنای رجوع غیر متخصص به متخصص و پیروی جاهل از عالم نه تنها کار ناپسندی نیست، بلکه مطابق حکم عقل و سیره و روش تمام عقلای جهان است.

برخی می گویند: «ما نمی خواهیم تقلید نماییم، بلکه دوست داریم خودمان به صورت مستقیم و بدون واسطه از قرآن و روایات برداشت نموده، و مطابق

احکام آن عمل کنیم». آیا این کار اشکالی دارد؟

در پاسخ می گوییم: اگر توانایی فرا گرفتن علوم مقدماتی استنباط احکام دینی، که حدود ۱۴ علم است، را دارید، و به خوبی آنها را فرا گرفته اید، هیچ اشکالی ندارد

که طبق استنباط خودتان عمل کنید، بلکه تقلید بر شما حرام است. اما تا

زمانی که به این مرحله نرسیده اید، نمی توانید مطابق برداشت های خود عمل نمایید. همان گونه که کسی که اصلاً دانشکده پزشکی را ندیده، نمی تواند تیغ جراحی را بردارد و قلب خود را عمل کند. ما بخیل نیستیم که همه مردم علوم اسلامی را فرا گیرند، و راه سخت اجتهاد را طی کنند، و هر کس مرجع تقلید خود شود؛ اما تا رسیدن به آن مرحله چاره ای نیست جز این که افراد ناآگاه نسبت به مسائل دینی، به متخصصان دین رجوع کنند.

خلاصه این که: حضرت ابراهیم(علیه السلام) در دومین گام، عمویش آزر را متوجه لزوم رجوع جاهل به عالم کرد.

دلیل سوم: بت پرستی کار شیطانی است

حضرت ابراهیم(علیه السلام) سومین دلیلش را چنین مطرح می کند:

«يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَانِ عَصِيًّا»؛ ای پدر! شیطان را پرستش مکن، که شیطان نسبت به خداوند رحمان، نافرمان بود».

عموجان! بت پرستی کار شیطان است و عقل می گوید دنباله روشیطان که از فرمان خداوند تمرد و سرپیچی کرده، نباش چرا که به سرنوشت او گرفتار خواهی شد.

سؤال: مگر مردم برای شیطان نماز می خوانند یا در مقابل او سجده می کنند که حضرت ابراهیم(علیه السلام) می فرماید: «شیطان را پرستش نکنید».

جواب: طبق برخی از روایات،^۱ عبادت به معنای اطاعت است. بنابراین «لا تعبد الشیطان» یعنی از «شیطان پیروی و اطاعت مکنید».

دلیل چهارم: وجوب دفع ضرر محتمل

۱. در روایتی از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نقل شده که فرمودند: «کسی که به سخن سخنگویی گوش دهد (گوش دادن از روی تسلیم و رضا) او را پرستش کرده، اگر این سخنگو از سوی خدا سخن می گوید خدا را پرستیده، و اگر از سوی ابلیس سخن می گوید ابلیس را عبادت کرده است» (سفینة البحار، وازه عبد).

آخرین دلیل حضرت ابراهیم(علیه السلام) به شرح زیر است:

«يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا»؛ ای پدر! من از این می ترسم که از سوی خداوند رحمان عذابی به تو رسد، در نتیجه از دوستان شیطان باشی!».

دفع ضرر احتمالی، طبق حکم عقل واجب است؛ در نتیجه اگر قصد سفر داشته باشیم و شخص غیر موثقی بگویید: «وضعیت راه ها رضایت بخش نیست، و احتمال حمله شبانه سارقان و راهزنان وجود دارد»، به حکم عقل، که دفع ضرر احتمالی را واجب می داند، از سفر صرف نظر می کنیم. ۱۲۴ هزار پیامبر از سوی خدا آمده و همه می گویند بت پرستی بد است و انتهای آن جهنم، آیا به حکم عقل و برای دفع ضرر احتمالی، نباید از آن اجتناب کنیم!؟

حضرت ابراهیم(علیه السلام) به منظور دور کردن عمویش از بت پرستی، به همین دلیل استدلال کرد.

لجاجت آزر

پس از آن که استدلال های متین و منطقی حضرت ابراهیم(علیه السلام) به پایان رسید، و خطّ بطلانی بر بت پرستی کشیده شد، و آزر پاسخ منطقی برای گفتن نداشت، به لجاجت و خیره سری پرداخت. آزر در پاسخ برادرزاده اش گفت: «قَالَ أَرَأَيْبُ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ لِأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا»؛ گفت: ای ابراهیم! آیا تو از معبودهای من روی گردانی؟! اگر (از این کار) دست برنداری، تو را سنگسار می کنم. و برای مدتی طولانی از من دور شو!».

آزر برخورد بسیار زشتی با ابراهیم(علیه السلام) کرد. زیرا او را به بدترین نوع اعدام یعنی سنگسار تهدید کرد، سپس او را از خانه اش اخراج نمود.

انسان های بی منطق همیشه همین طور بوده اند؛ پاسخ استدلال های متین و منطقی را با تهدید و ارعاب می دهند. پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) همواره

مشرکان مکه را با بیان شیرین و دلایل روشن به اسلام فرا می خواند، و آنها هم مرتب حضرت را تهدید و آزار و اذیت می کردند، به گونه ای که یکی از کارهای همیشگی حضرت خدیجه پس از بازگشت پیامبر(صلی الله علیه وآله) به منزل، بستن زخم های ناشی از پرتاب سنگ و چوب توسط مشرکان بود.

حضرت ابراهیم(علیه السلام) با این تهدید آرامش خود را از دست نداد. بلکه با تسلط بر اعصاب و حفظ آرامش، خطاب به عموی لجوج و بی منطق خود فرمود:

«سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا * وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا»؛ سلام بر تو! من به زودی از پروردگارم برای تو آمرزش می طلبم؛ چرا که او همواره نسبت به من مهربان بوده است. و از شما، و آنچه غیر خدا می خوانید، کناره گیری می کنم؛ و پروردگارم را می خوانم؛ و امیدوارم در خواندن پروردگارم محروم و بی پاسخ نمانم!».

معنای آیه شریفه این است که آزر با این سخنان گستاخانه و به دور از عقل و منطق، مرتکب خطای بزرگی شد. و در نتیجه حضرت ابراهیم(علیه السلام) به وی وعده استغفار داد.

ابراهیم(علیه السلام) در مقابل بدی عمویش مقابله به مثل نمی کند، بلکه بدی را با خوبی پاسخ می دهد؛ اما در عین حال ذره ای از عقیده خویش عقب نشینی نمی کند، و لذا به عمویش می فرماید: «طبق خواسته تو از شما کناره گیری کرده، و دور می شوم، و تنها پروردگارم را می خوانم و امید به اجابت خواسته هایم دارم».

درس های چهارگانه

۱. حفظ آرامش در مقابل انسان های لجوج

در مقابل انسان های نادان و لجوج نباید عصبانی شد. اگر آنها بد می گویند، تهدید می کنند، خشونت به خرج می دهند، ما نباید مقابله به مثل کنیم، بلکه باید

آرامش خود را حفظ کرده، و بر اعصاب خود مسلط بوده، و برخوردی حسابگرانه داشته باشیم؛ چرا که تسلط بر اعصاب در مقابل درشتی‌ها و خشونت‌ها نشانه ایمان است.

اگر زن یا شوهر خشونت و درشتی کرد، و طرف مقابل با حفظ آرامش و تسلط بر اعصاب و با زبان خوش پاسخ او را داد مشکل به پایان می‌رسد. اما اگر طرف مقابل برخورد بدتری کرد، و نفر اول دوباره درشتی کرد و این درگیری لفظی ادامه پیدا کرد، و درشتی‌ها و خشونت‌ها کم کم شدیدتر شد، ممکن است آن قدر ادامه پیدا کند که به جدایی زن و شوهر منتهی گردد، و فرزندان‌شان از نعمت پدر و مادر بطور همزمان محروم شده، و به سمت کارهای خلاف کشیده شوند. به همین علت هنگامی که زوج‌های جوان از ما تقاضای نصیحت می‌کنند سه چیز را به آنها سفارش می‌کنیم:

۱. صداقت و راستی در زندگی مشترک، و این که هرگز به یکدیگر دروغ نگویند.
۲. همدیگر را تحمل کرده، و در مقابل بدی‌ها و درشتی‌های یکدیگر، گذشت داشته باشند.
۳. به یکدیگر کمک کرده، و منتظر خدمت طرف مقابل نباشند.

۲. نهراسیدن از تهدیدهای دشمن

ابراهیم (علیه السلام) علی‌رغم برخورد مؤذبان‌ه‌ای که با عمویش آزر داشت و درشتی‌های او را با بدی پاسخ نداد، اما قدمی از توحید و یکتاپرستی عقب نشینی نکرد. ما نیز باید با تأسی از قهرمان توحید، هم با برخوردهای متین و مهربانانه با دشمن لجوج و عنود، سلاح اتهام خشونت و تندگی اسلام و مسلمانان را از آنها بگیریم، و هم ذره‌ای از اصول و عقاید و معارف دینی خود عقب‌نشینی نکنیم، که دشمنان لجوج و عنود هرگز به یک گام و دو گام عقب‌نشینی

ما راضی نمی‌شوند، مگر زمانی که به طور کامل دست از اسلام بشویم. پس رضای خدا را با رضای دشمن معاوضه نکنیم.

۳. ادیان الهی منادی رحمتند

حضرت آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی (علیهم السلام) حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) و دیگر انبیا و جانشینان آنها (علیهم السلام) همگی منادی رحمت بودند. به دو نمونه توجه فرمایید:

الف) نام دیگر سوره مریم، که آیات مورد بحث ما در آن است، سوره «رحمت» است؛ چون شانزده بار نام خداوند به عنوان رحمان در این سوره تکرار شده است. در ابتدای این سوره، رحیم به عنوان صفت خداوند آمده و در آیات پایانی، پی در پی از آن ذات مقدس به عنوان رحمان یاد شده است و این، نشانه اهمیت رحمت در قرآن مجید و معارف دینی ماست.

در ضمن توجه دارید که رحمانیت با رحیمیت تفاوت دارد. رحمانیت رحمت عام خداست؛ بدین معنا که خداوند برخی از نعمت‌هایش را به همه موجودات می‌دهد و تفاوتی بین انسان و غیر انسان و مسلمان و غیر مسلمان نمی‌گذارد. نور آفتاب که بزرگترین نعمت پروردگار است در اختیار همه موجودات قرار گرفته است. اکسیژن، معادن، دریاها، میوه‌ها، آب‌ها، همسر و فرزند، سلامتی و مانند

آن، از نعمت‌هایی است که خداوند به مقتضای رحمانیت خویش به کافر و مسلمان، همگی می‌دهد. اما رحیمیت نعمت خاص خداست که در دنیا و آخرت فقط به بندگان با ایمانش می‌دهد. حضرت ابراهیم (علیه السلام) و سایر پیامبران (علیهم السلام) مظهر رحمانیت خداوند هستند، و برای هدایت همه انسان آمده‌اند. و برای همین حضرت ابراهیم (علیه السلام) برای هدایت ستاره و ماه و خورشیدپرستان و بت پرستان و نمرودپرستان تا پای جان مایه می‌گذارد.

ب) مشرکان عرب و بت پرستان مکه، به شکل های مختلف پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و مسلمانان را تحت فشار و آزار و اذیت قرار می دادند، تا شاید دست از توحید و یکتاپرستی بردارند. نمونه بارز این خشونت و درشتی و سنگدلی آنان، در سه سال تبعید مسلمانان به شعب ابی طالب و محاصره اقتصادی فریادگران توحید بود. برای تصوّر سختی سکونت در آنجا همین بس که هم اکنون انسان طاقت ایستادن در زیر آفتاب آنجا را برای قرائت یک فاتحه جهت شادی اموات مدفون در آنجا، به خصوص حضرت خدیجه و ابوطالب (علیهما السلام) ندارد، و به سایه ای پناه می برد؛ اما مسلمانان صدر اسلام برای حفظ عقیده و آیین خود آن دوران بسیار سختی را تحمل کردند، هر چند منتهی به پرداخت بهای سنگینی همچون از دست دادن ابوطالب (رحمه الله) شد.

اما هنگامی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) مکه را فتح می کند، و تمام دشمنان اسلام، از جمله عاملین آزار و اذیت و شکنجه مسلمانان را سر بزیر در مقابل خویش می بیند، دست در حلقه کعبه کرده، و خطاب به آنها می فرماید: «مَاذَا تَقُولُونَ؟ تَظُنُّونَ؟»

ماذا

نظرتان در مورد برخورد من با خودتان چیست؟ گمان می کنید که با شما چه خواهم کرد؟» آنها که از رحمت و رأفت اسلامی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) مطلع بودند پاسخ دادند: «نَظْنٌ خَيْرًا، وَتَقُولُ خَيْرًا أَحْ كَرِيمٌ وَابْنُ أَحْ كَرِيمٍ؛^۱ تو برای ما برادری کریم و بزرگواری از خانواده ای کریم و بزرگواری، و از تو جز خیر و خوبی انتظار نداریم».

حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) که گویا تمام شرارت ها و خشونت ها و درشتی ها و کینه و عناد آنها را به فراموشی سپرده بود، فرمان عفو عمومی آن جنایتکاران که در میان آنها عاملان مرگ حضرت ابوطالب و خدیجه (علیهما السلام) و قاتلان شهدای اسلام و رزمندگان مسلمان، مانند حضرت حمزه (علیه السلام) و دیگران بودند را صادر

۱. بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۳۵.

کرد و فرمود: «فَادْهَبُوا فَاتُّمُ الطُّلُقَاءُ»^۱ آری! بر خلاف آنچه دشمنان تبلیغ می کنند ادیان الهی پیام آوران رحمت و رأفت الهی هستند.

۴. بدی را با خوبی جواب دهیم

در مقابل برخوردهای زشت دیگران (مثل اینکه من از سفر مکه آمدم و برادرم به دیدنم نیامد) امکان سه نوع برخورد وجود دارد:
الف) من هم به دیدنش نروم.

ب) نسبت به این امور بی تفاوت باشم.

ج) دسته گل و هدیه ای تهیه کنم و به دیدن او بروم.

سفارش اسلام برخورد سوم است و لذا خداوند متعال می فرماید: «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ»^۲ بدی را با نیکی دفع کن، ناگاه (خواهی دید) همان کسی که میان تو و او دشمنی است، گویی دوستی گرم و صمیمی است».

مالک اشتر لباس ساده ای پوشیده بود و از بازار کوفه عبور می کرد. سبزی فروشی مقداری سبزی گندیده به سمت مالک پرتاب کرد، فرمانده لشکر امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) که در میدان جنگ، قهرمانان دشمن، تاب مقابله با وی را نداشتند بی اعتنا به این اهانت به راه خود ادامه داد. همکاران سبزی فروش به او گفتند: «این مرد را شناختی؟ او مالک اشتر فرمانده لشکر حضرت علی (علیه السلام) است. ممکن است تو را به خاطر این اهانت مجازات سختی کند، در پی او برو و عذرخواهی کن». سبزی فروش در جستجوی مالک از این کوچه به آن کوچه رفت تا این که در نهایت وی را در مسجد در حال نماز یافت. صبر کرد نماز مالک به پایان رسید، سپس خود را به روی دست و پای مالک انداخت و از وی

۱. بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۳۲.

۲. سوره فصلت، آیه ۳۴.

عذرخواهی کرد. مالک گفت: «به مسجد نیامدم، مگر برای این که از خدا برای تو طلب بخشش کنم!»^۱

راستی اگر مسلمانان از یک سو به رأفت و رحمت اسلامی روی آورند، و از سوی دیگر بدی‌ها را با خوبی پاسخ دهند، چقدر از حجم پرونده‌های دادگستری کاسته می‌شود.

۱. منتهی‌الآمال عربی، ج ۱، ص ۴۰۶.

فصل پنجم:

گفتگو و مبارزه با نمرود

خداوند متعال در آیه ۲۵۸ سوره بقره، گفتگوی حضرت ابراهیم (علیه السلام) با نمرود ستمگر را به شرح زیر نقل می کند:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»؛ آیا ندیدی (و آگاهی نداری از) کسی [= نمرود] که بر اثر (غرور ناشی از) حکومتی که خدا به او داده بود با ابراهیم درباره پروردگارش مجاجّه و گفتگو کرد؟ و هنگامی که ابراهیم گفت: خدای من آن کسی است که زنده می کند و می میراند. او گفت: من نیز زنده می کنم و می میرانم. (و دستور داد دو زندانی را حاضر کردند، فرمان آزادی یکی و قتل دیگری را داد). ابراهیم گفت: خداوند، خورشید را از افق مشرق می آورد؛ (اگر راست می گویی) تو آن را از مغرب بیاور! به این صورت، آن مرد کافر، مبهوت و وامانده شد. و خداوند، گروه ستمکاران را هدایت نمی کند».

شرح و تفسیر

نکات متعددی در این آیه شریفه قابل توجه است:

۱. سنّ حضرت ابراهیم (علیه السلام)

در مورد سنّ حضرت ابراهیم(علیه السلام) به هنگام گفتگوش با نمرود مطلبی در آیه شریفه نیامده است، اما طبق آنچه که در برخی از کتب تاریخی آمده، از عمر آن حضرت ۱۶ سال بیشتر نگذشته بود.^۱

آری! فریادگر توحید در آن زمان، هر چند در آغاز جوانی بود، اما با دنیایی از علم و دانش و شجاعت و منطق به گفتگو با نمرود پرداخت و پیروز شد.

۲. قبل از پرتاب در آتش، یا پس از آن؟

طبق آنچه که از تاریخ استفاده می شود، گفتگوی ابراهیم بت شکن(علیه السلام) با نمرود، پس از ماجرای پرتاب کردن آن حضرت در آتش و نجات وی از آن بود، و قراین و شواهد هم این مطلب را تأیید می کند.^۲ زیرا اگر قبل از آن واقعه بود و نمرود مغلوب می شد، هرگز ابراهیم(علیه السلام) را تحمل نکرده، و دستور قتلش را صادر می کرد؛ اما پس از آن واقعه، بسیاری از مردم به حقانیت ابراهیم(علیه السلام) پی برده بوده، و آن حضرت را از صمیم قلب دوست می داشتند، بنابراین تصمیم گیری در مورد او راحت نبود. و علت این که ما قبل از بحث پیرامون بت شکنی حضرت ابراهیم(علیه السلام) و جریان به آتش انداختن آن حضرت، به این بحث پرداختیم این است که ابتدا مبارزات کلامی و گفتگوهای علمی آن حضرت را به طور کامل بررسی کنیم، سپس به مبارزات عملی ایشان بپردازیم.

۳. ظرفیت های متفاوت

چرا نمرود در مقابل حضرت ابراهیم(علیه السلام) ایستادگی کرد، و حتی پس از آن که حضرت بطور معجزه آسا از آتش نجات یافت تسلیم او نشد؟

۱. تاریخ انبیا «محلّاتی»، ص ۱۴۳.

۲. کتاب تاریخ انبیای محلّاتی نیز داستان گفتگوی حضرت با نمرود را پس از نجات آن حضرت از آتش می داند. به ص ۱۴۵ کتاب مذکور مراجعه فرمایید.

در پاسخ این سؤال توجّه به این نکته ضروری است که ظرفیت افراد متفاوت است. توضیح این که ظرفیت بعضی از افراد آن قدر کم است که اگر یک دست لباس نو بپوشند شیوه راه رفتن و نوع نگاه کردن و روش غذا خوردن آنها تغییر می کند. بعضی دیگر، اگر به مقام کوچکی دست یابند، دوستان و بستگان و آشنایان خویش را به فراموشی سپرده، و خود را گم می کنند. اما روح بعضی از انسان ها به قدری بلند، و سعه صدرشان به قدری زیاد، و ظرفیتشان به قدری وسیع است که اگر تمام عالم را به آنها بدهند هیچ تغییری در آنها رخ نمی دهد. حضرت علی (علیه السلام) نمونه کامل این دسته از افراد است. لباس آن حضرت در دوران خانه نشینی با لباسش به هنگام خلافت و ریاست بر جهان اسلام تفاوتی نداشت. غذایی که در دوران خلافت می خورد همان غذایی بود که در دوران عزلت و خانه نشینی استفاده می کرد. و بر اساس همین ظرفیت اقیانوس گونه، فرمود: «وَاللّٰهُ لَوْ اَعْطِيَتْ اِلْقَالِيْمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ اَفْلَاكِيْهَا، عَلٰى اَنْ اَعْصِيَ اللّٰهَ فِيْ نَمَلِكُمْ اَسْنَلْبُهَا جُلْبَ شَعِيْرَةٍ مَا فَعَلْتُمْ»؛ به خدا سوگند! اگر اقلیم های هفتگانه با آنچه در زیر آسمان هاست را به من بدهند تا خداوند را با گرفتن پوست جو از دهان مورچه ای نافرمانی کنم، هرگز چنین نخواهم کرد»^۱.

برخی افراد را مشاهده می کنیم که در اجابت خواسته خود بسیار اصرار می ورزند. توسّل پشت توسّل، نمازهای پی در پی در مسجد مقدّس جمکران، و زیارت همه روزه حضرت معصومه (علیها السلام)، قرائت انواع و اقسام دعاهای قضای حاجت، بجا آوردن انواع ذکرها، اما خداوند خواسته آنها را اجابت نمی کند؛ چون می داند ظرفیت آنها به همان مقداری است که اکنون دارند، و اگر بیش از آن نصیبتان شود به نفعشان نخواهد بود و ممکن است خداوند را فراموش کنند. بنابراین لطف و رحمت خدا شامل حالشان شده و خواسته شان به اجابت نمی رسد. نمونه بارز این گونه افراد «ثعلبه» است. توجّه فرمایید:

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

«ثعلبۀ بن حاطب» مرد فقیری بود، و مرتب به مسجد پیامبر(صلی الله علیه وآله) می رفت، اصرار داشت پیامبر(صلی الله علیه وآله) دعا کند؛ تا خداوند مال فراوانی به او بدهد!

پیغمبر(صلی الله علیه وآله) به او فرمود: «قَلِيلٌ تُؤَدِّي شُكْرَهُ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ لَا تُطِيفُهُ؛ مقدار کمی که بتوانی حَقِّش را ادا کنی، بهتر از مقدار زیادی است که توانایی ادای حَقِّش را نداشته باشی». آیا بهتر نیست به پیامبر خدا تأسی جویی، و به زندگی ساده ای قناعت کنی؟ ولی ثعلبه دست بردار نبود، و سرانجام به پیامبر(صلی الله علیه وآله) عرض کرد: «به خدایی که تو را به حق فرستاده سوگند یاد می کنم، اگر خداوند ثروتی به من عنایت کند، تمام حقوق آن را خواهم پرداخت».

پیامبر(صلی الله علیه وآله) برای او دعا کرد، چیزی نگذشت که (طبق روایتی) پسر عمومی ثروتمندش از دنیا رفت، و ثروت سرشاری به او رسید. و طبق روایت دیگری، گوسفندی خرید، و زاد و ولد کرد، آن چنان که نگهداری آنها در مدینه ممکن نبود، ناچار به آبادی های اطراف مدینه روی آورد، و آن چنان مشغول و سرگرم زندگی مادی شد، که در جماعت و حتی نماز جمعه نیز شرکت نمی کرد. پس از مدتی پیامبر(صلی الله علیه وآله) مأمور جمع آوری زکات را نزد او فرستاد، تا زکات اموالش را بگیرد.

ولی این مرد کم ظرفیت تازه به نوا رسیده و بخیل، از پرداخت حق الهی خودداری کرد، نه تنها زکات پرداخت، که به اصل تشریح این حکم نیز اعتراض نمود و گفت: این حکم برای جزیه غیر مسلمانان است؛ ما مسلمان شده ایم که از پرداخت جزیه معاف باشیم! با پرداخت زکات، چه فرقی میان ما و غیر مسلمانان باقی می ماند؟!

از این سخن استفاده می شود که او نه مفهوم جزیه را فهمیده بود، و نه درک صحیحی از مفهوم زکات داشت، یا فهمیده بود، اما دنیاپرستی اجازه بیان حقیقت و عمل به این وظیفه الهی را به او نمی داد.

به هر حال، هنگامی که پیامبر(صلی الله علیه وآله) سخن او را شنید، فرمود: «یا وَیْحَ ثَعْلَبَةَ! یا وَیْحَ ثَعْلَبَةَ!؛ ای وای بر ثعلبه! ای وای بر ثعلبه!»^۱

نمرود هم جزء آن دسته از انسان های کم ظرفیت بود که قدرت و ثروت او را مست کرده، و همه چیز را به فراموشی سپرده بود. بنابراین، برای حفظ آن به هر وسیله ای متوسل می شد و در مقابل هر کس که از ناحیه او احساس خطر می کرد

می ایستاد. در نتیجه، کم ظرفیتی نمرود عامل اساسی لجاجت ها و مقاومت های وی در مقابل ابراهیم پیامبر(علیه السلام) بود، و در نهایت به بی آبرویی و نابودی او منتهی شد.

۴. حقیقت مرگ و زندگی

به مناسبت استدلالی که حضرت ابراهیم(علیه السلام) به مرگ و زندگی داشت، اشاره ای کوتاه به این مسأله مهم، که بشر علی رغم پیشرفت های خیره کننده ای که در علم و دانش داشته و نتوانسته آن را حل کند، لازم به نظر می رسد. توجه فرمایید:

دانشمندان می توانند در لابراتوارها و آزمایشگاه های خود تخم مرغی همانند تخم مرغ طبیعی بسازند که در ظاهر تمام صفات و ویژگی های تخم مرغ طبیعی را داشته باشد و به راحتی از تخم مرغ طبیعی قابل تمیز نباشد. ولی تخم مرغ طبیعی اگر چند روز زیر مرغ قرار گیرد جوجه می شود، اما اگر صد سال تخم مرغ مصنوعی زیر مرغ قرار گیرد جوجه نخواهد شد؛ زیرا یک تخم زنده نیست و حیات ندارد.

۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۰؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۵۶، ح ۱۵۲۸۹؛ تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۶۵، ذیل آیه ۷۵ سوره توبه.

دانشمندان می توانند گندمی همانند گندم طبیعی بسازند، اما گندم طبیعی در شرایط مناسب سبز شده و رشد می کند، ولی اگر گندم مصنوعی سالیان درازی در مناسب ترین شرایط قرار گیرد سبز نخواهد شد؛ زیرا گندم مصنوعی یک موجود زنده نیست و حیات ندارد. بنابراین، بشر نمی تواند حیات آفرین باشد، و به موجود غیر زنده زندگی ببخشد.

سؤال: شبیه سازی، که دانشمندان عصر و زمان ما به آن دست یافته اند، به نوعی اعطای زندگی و حیات آفرینی است؛ زیرا قطعه کوچکی از بدن یک انسان را گرفته، و آن را در رحم یک زن کاشته، و شرایط رشد و نمو را فراهم کرده، و در نهایت تبدیل به یک انسان زنده همانند همه انسان ها می شود. آیا این کار، ایجاد حیات و اعطای زندگی نیست؟

جواب: دانشمندان، خود معترفند که این کار شبیه قلمه زنی در جهان گیاهان و درختان است؛ یعنی همان گونه که یک باغبان زبردست شاخه زنده ای را از درختی گرفته، و در جای دیگر کاشته و شرایط رشد و نمو آن را فراهم می کند، تا تبدیل به یک درخت تنومند و پرمیوه شود، دانشمندان نیز قطعه کوچکی از بدن یک انسان زنده را گرفته و در فضای رحم یک زن کاشته و شرایط رشد و نمو آن را فراهم می کنند، تا تبدیل به یک انسان کامل شود. بلکه اگر قطعه اولیّه ای که از بدن انسان گرفته می شود فاقد زندگی بود، و یا باغبان از درخت خشک قطع شده ای شاخه ای را می گرفت و قلمه می زد و تبدیل به درخت می شد، در آن صورت به موجود غیر زنده حیات بخشیده بودند. پس شبیه سازی نیز حیات آفرینی نیست، و حیات و زندگی تنها و تنها به دست خداست.

حیات و زندگی معجزه قرآن کریم

همان گونه که در مباحث قبل گذشت، حضرت ابراهیم (علیه السلام) هزاران سال قبل روی حیات و مرگ انگشت نهاد، و برای ابطال ادعای خدایی نمرود به آن

استدلال کرد. و این از معجزات علمی قرآن مجید است که پس از این زمان طولانی بشر قادر بر ایجاد حیات و زندگی در هیچ موجودی نشده است. جالب این که خداوند متعال در آیه شریفه ۷۳ سوره حج، بشر را در این زمینه به مبارزه طلبیده و می فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِّثْلُ مَا سَمِعْتُمْ لَهَا إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ؛ ای مردم! مثلی زده شد، به آن گوش فرا دهید: کسانی را که غیر از خدا می خوانید (و پرستش می کنید)، هرگز نمی توانند مگسی بیافرینند، هر چند برای این کار دست به دست هم دهند».

پس از گذشتن بیش از ۱۴۰۰ سال از طرح این مسأله، هنوز بشر موفق به خلقت و آفرینش یک موجود زنده نشده و نخواهد شد، هر چند تمام مخترعان و مکتشفان عالم و همه دانشگاه ها و محافل علمی و آزمایشگاه ها دست به دست هم دهند.

سؤال: ممکن است گفته شود اکنون دانشمندان رباط هایی می سازند که همانند انسان سخن می گوید، و مانند او حرکت می کند، و حتی مثل آدمی ورزش می نماید. بنابراین، آنها می توانند رباطی همانند مگس ساخته، و کامپیوتر بسیار کوچکی در قسمت سر او جاسازی کرده، تا همانند مگس طبیعی پرواز و فعالیت نماید. پس بشر عصر ما قادر بر آفرینش مگس می باشد!

جواب: حداقل سه تفاوت اساسی بین مگس طبیعی و رباط مذکور وجود دارد:

۱. مگس غذا می خورد و این غذا به تمام سلول های بدنش می رسد. آیا رباط می تواند غذا بخورد و ذرات غذا را به تمام سلول های بدنش منتقل کند؟
۲. مگس رشد و نمو کرده، و جثه اش بزرگ می شود، ولی رباط رشد و نمو ندارد. در یکی از دایرة المعارف ها خواندم که درخت عظیمی در بعضی از کشورها وجود دارد که اگر چوبش را ببرند می توان با آن تمام خانه های یک دهکده را ساخت. و قطر آن حدود ده متر است. این درخت در ابتدا دانه ای بیش

نمود، اما بر اثر رشد و نمو این قدر بزرگ شده است! آیا رباط مذکور رشدی خواهد داشت؟

۳. مگس تولید مثل کرده، و ده ها مگس همانند خود به دنیا می آورد، اما رباط مگس، بلکه بزرگترین صنایع ساخته شده توسط بشر (نظیر هواپیماها و کشتی های غول پیکر) قادر بر این کار نمی باشند؛ زیرا موجود زنده نیستند. بنابراین، در عصر و زمان ما هم بشر از آفرینش حتی یک مگس عاجز است.

حجاب عادت!

عادی شدن بعضی از مسائل، و دیدن هر روزه بعضی از موجودات، باعث شده که به عظمت آنها فکر نکنیم، در حالی که هر کدام از این موجودات غوغایی دارند. پشه و مگس که ما به عنوان حشره ای مزاحم با آن برخورد می کنیم در حقیقت از نشانه های عظمت و قدرت خداوند هستند. این حیوانات، با این جثه کوچک در شش طرف حرکت دارند؛ به سمت بالا و پایین و جلو و عقب و چپ و راست پرواز می کنند. هنگام بال زدن آن قدر با سرعت این کار را انجام می دهند که به چشم دیده نمی شود. راستی چه نیرویی در وجود آنها به ودیعت نهاده شده که این قدر سریع بال می زنند؟!

۵. مغالطه و جدل

نمرود می فهمید که کشتن یک زندانی محکوم به مرگ و آزاد ساختن دیگری، جان گرفتن و زنده کردن نیست، و منظور حضرت ابراهیم (علیه السلام) این است که اگر می تواند همچون خدا به جنین درون شکم مادر روح بدمد، یا روح انسان سالمی که هیچ مشکلی جهت ادامه حیات ندارد را باز ستاند، اما به قصد فریب مردم به جدل و مغالطه متوسل شد. و متأسفانه از این نوع مغالطه کاری ها در طول تاریخ فراوان رخ داده است. به عنوان نمونه، هنگامی که فرعون مقهور

قدرت نمایی و معجزات روشن و پی در پی حضرت موسی (علیه السلام) شد، او نیز به مغالطه پناه برد، در نتیجه خطاب به مردم گفت: «يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أُطْعَمُ إِلَى إِلَهِي مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ»؛^۱ ای گروه اشراف! من خدایی جز خودم برای شما سراغ ندارم. (اما برای تحقیق بیشتر، ای هامان، برایم آتشی بر گِل بیفروز (و آجرهای محکم بساز)، و برای من برج بلندی ترتیب ده تا از خدای موسی خبر بگیرم؛ هر چند من گمان می کنم او از دروغگویان است).

آیا فرعون نمی دانست غیر از او خدایی وجود ندارد؟ به طور قطع می دانست خدای آسمان و زمین همان خدایی است که حضرت موسی می گوید. چگونه ممکن است او خدا باشد در حالی که طاقت یک ساعت گرسنگی و تشنگی و بی خوابی را ندارد؟ آری! فرعون هم، حقیقت را می دانست ولی به قصد فریب دادن مردم دست به مغالطه زد تا همچنان از آنها بهره کشی کند. او می دانست که آسمان بالای برج، با آسمانی که از پایین برج دیده می شود تفاوتی ندارد؛ اما با طرح ساخت برج اهدافی را در نظر داشت:

اول اینکه: تا زمانی که برج آماده و به بهره برداری برسد مردم به تدریج پیروزی حضرت موسی (علیه السلام) و شکست فرعون را فراموش می کنند.

دوم اینکه: عدّه زیادی در ساخت برج مشغول به کار می شوند و با استفاده از پول و تبلیغات حکومت، به آیین او می گروند.

و سوم اینکه: سیاستمداران برای به فراموشی سپردن دغدغه اصلی مردم، معمولاً یک مسأله فرعی انحرافی مطرح کرده و توجه مردم را به آن سوق می دهند، تا مسأله اصلی به فراموشی سپرده شود. فرعون هم از همین ترفند استفاده کرد، تا به تدریج ساخت برج نقل مجالس شود، و مبارزات حضرت موسی (علیه السلام) کمرنگ گردد.

۱. سوره قصص، آیه ۳۸.

مسلمانان باید مراقب این نیرنگ دشمن باشند، تا به هنگام پیروزی های مهم، دشمن آنها را به مسائل فرعی و انحرافی نکشاند، و با طرح مسائل کم اهمیت مورد اختلاف، شاهد شیرین پیروزی را در کام آنها تلخ نکند.

۶. عقیده بت پرستان

سؤال: بت پرستانی که در طول تاریخ به عبادت و پرستش بت پرداخته اند، برای بت های خود چه مقامی قائل بوده اند؟ خالقیت، ربوبیت، یا الوهیت؟

جواب: بسیار بعید است که بت پرستان بت های خود را خالق و آفریننده آسمان و زمین و تمام عالم هستی بدانند. بنابراین، برای بت ها مقام خالقیت قائل نبودند. همان گونه که روشن است برای بت ها مقام الوهیت و پرستش قائل بودند و آنها را شفیعانی مناسب در پیشگاه الهی می دانستند. اما آیا مقام ربوبیت و اداره عالم هستی، و مدیریت و مدبریت هم برای بت ها قائل بودند؟

وهابی ها که با آیات قرآن بطور گزینشی برخورد می کنند، معتقدند بت پرستان قائل به چنین مقامی برای بت ها نبودند، بلکه تنها معتقد به مقام الوهیت بت ها بودند. اما ما معتقدیم که بت پرستان مقام ربوبیت بت ها را نیز قبول داشتند. تعبیری که در آیه مورد بحث آمده، که نمرود گفت: «من هم زنده می کنم و می میرانم»، گواه بر ادعای ماست. چون ابراهیم(علیه السلام) می گفت: «مرگ و حیات تنها به دست خداست»؛ ولی نمرود می گفت چنین نیست، من هم قادر بر این کار هستم. شاهد دیگر، این که بت پرستان به رسول مکرم اسلام(صلی الله علیه وآله) می گفتند: خشم خدایان ما تو را خواهد گرفت. یعنی بت های ما مقام ربوبیت و اداره عالم دارند، و اگر خشمگین شوند دامن تو را خواهد گرفت.

نتیجه این که، بت پرستان معتقد به مقام خالقیت بت ها نبودند، اما به ربوبیت و الوهیت آنها اعتقاد داشتند.

۷. هدایت و ضلالت

در مورد هدایت و گمراهی و راهنمایی و ضلالت، آیات متعددی در قرآن مجید وجود دارد، که بعضی از این آیات سؤال برانگیز است. از جمله در آیه شریفه ۴ سوره ابراهیم می خوانیم:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»؛ ما هیچ پیامبری را نفرستادیم جز به زبان قومش؛ تا (حقایق را) برای آنها آشکار سازد، سپس خدا هر کس را بخواهد (و مستحق بداند) گمراه، و هر کس را بخواهد (و شایسته باشد) هدایت می کند؛ و او توانا و حکیم است.»

سؤال: راستی اگر هدایت و ضلالت به دست خداست و او هر کس را که بخواهد هدایت یا گمراه می کند، این همه سعی و تلاش و ثواب و عقاب به چه معناست؟ اگر روز قیامت از فرد گمراه پرسند: چرا راه ضلالت را برگزیدی؟ خواهد گفت: «خداوند مرا گمراه کرد، و به اختیار من نبود»؛ بنابراین، نمی توان او را عذاب کرد. و اگر از دیگری چنین سؤالی را بپرسیم، خواهد گفت: «خداوند مرا هدایت کرد، و من اختیاری نداشتم». بنابراین، به او هم نمی توان پاداش داد؛ زیرا کار اجباری و خارج از اختیار نه استحقاق پاداش دارد و نه شایسته عذاب است.

جواب: حکیم کسی است که روی حساب کار می کند. بنابراین، اگر استاد دانشگاهی دو شاگرد داشته باشد که یکی ممتاز و دیگری تنبل باشد، و به شاگرد تنبل نمره خوب و به نفر ممتاز نمره بد بدهد کار حکیمانه ای انجام نداده است. همان گونه که اگر به هر دو نمره مساوی بدهد نیز حکیمانه نیست.

با توجه به این نکته، خداوند حکیم بی جهت کسی را گمراه یا هدایت نمی کند، و این مطلب از برخی از آیات مربوط به هدایت و ضلالت استفاده می شود. از جمله در سوره توبه آیه ۱۹ می خوانیم «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»؛ یعنی شخص ظالم اول مرتکب کار زشت و ظلم می شود و اصرار بر آن می کند، سپس

خداوند توفیقات را از وی سلب می نماید. و هدایت به معنای مهیا ساختن اسباب توفیق، و گمراهی به معنای سلب توفیق است.

شاهد دیگر این ادعا، آیه شریفه ۳۴ سوره غافر است که می فرماید: «كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُّرْتَابٌ»؛ این گونه خداوند هر اسراف کار تردیدکننده ای را گمراه می سازد». معنای آیه شریفه این است که شخص اسراف کار، که اهل شک و گمان است، اول مرتکب اسراف و شک و تردید می شود و بر آن اصرار می ورزد، سپس خداوند از او سلب توفیق می کند. بنابراین، مقدمات گمراهی (سلب توفیق) از ناحیه خود انسان ها شروع می شود، تا سرانجام منتهی به سلب توفیق می گردد.

جوانی را در مسجد الحرام دیدم، گفت: اولین بار است که به مکه مشرف شده ام، اما هیچ حال زیارت و دعا و عبادت ندارم! در حالی که بسیاری از زوار خانه خدا در سفر اول، جسم و روحشان پرواز می کند. گفتم: «اعمال گذشته ات را مورد مطالعه و محاسبه قرار بده. آیا با آب توبه جسم و جان خود را شستشو داده و به اینجا آمدی؟ آیا هزینه سفر حجّت، از راه حرام، نظیر رشوه خواری و ظلم و تقلب و آلودگی نبوده است؟ آیا وجوهات شرعیّه اموالت و بدهی های به مردم را پرداخته ای؟ آری عزیزان من! کارهای حرام توفیق را از انسان سلب می کند، همان گونه که ترک محرّمات و عمل به واجبات زمینه ساز توفیقات الهی می شود. توفیق الهی ممکن است در سایه رفاقت یک دوست خوب حاصل شود، و یا نتیجه مصاحبت با عالمی باشد و نصیحتش در اعماق روح و جان انسان اثر بگذارد. یا این مطلب با حضور در یک مجلس دینی حاصل گردد. خداوند متعال می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ»؛ به یقین کسانی که گفتند: پروردگار ما خداوند یگانه است. سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند که: نترسید

و غمگین باشید، و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است!.^۱

خلاصه این که آلودگی به گناه موجب سلب توفیق، بی‌نشاطی در عبادت، بی‌حالی در مناجات، و از بین رفتن صفای دل در عزاداری‌ها می‌شود؛ اما ترک گناه و معصیت، همنشینی با انسان‌های خوب، شرکت در مجالس مناسب، و مانند آن، زمینه‌ساز توفیق است. بنابراین شرکت در مجلس گناه حرام است. منشأ بسیاری از اختلافات و طلاق‌ها، مجالس عروسی مختلط و آمیخته با گناه است، بدین جهت نباید در چنان مجالسی شرکت کنیم، همان‌گونه که نباید از غذاهای آلوده به حرام استفاده نماییم.

متأسفانه عده‌ای از تولیدکنندگان گندم و تربیت‌کنندگان دام، زکات مال خود را نمی‌پردازند و این نان و گوشت زکات نداده در سر سفره ما قرار گرفته، و ما از آن استفاده می‌کنیم، و ناخودآگاه قلبمان تاریک و حال عبادت و دعا از ما سلب می‌شود. بدین علت توصیه می‌کنیم که صدقات مستحب خود را به نیت زکات واجب احتمالی بدهید تا جلوی این آثار منفی گرفته شود. و یا در پایان هر سال، مقدار گوشت و نان مصرفی خود را بطور تخمینی محاسبه کرده، و زکات آن را بپردازید. از دیگر منافذ ورود مال حرام، نظیر رشوه خواری - که متأسفانه کم و بیش در جامعه دیده می‌شود و با نام‌های مختلف و گاه فریبنده صورت می‌پذیرد - نیز باید اجتناب ورزید، تا سلب توفیق نگردد.

پیامک‌های غیر اخلاقی و بلوتوث‌های مفسده‌انگیزِ تلفن‌های همراه، از دیگر اسباب سلب توفیق در عصر و زمان ماست، که به یکی از عوامل عمده فساد و انحراف جوانان تبدیل شده است، و باید بسیار مراقب آن بود.

۱. سوره فصّلت، آیه ۳۰.

ماجرای بت شکنی حضرت ابراهیم(علیه السلام)

فصل ششم:

ماجرای بت شکنی حضرت ابراهیم(علیه السلام)

این قسمت از زندگانی حضرت ابراهیم(علیه السلام) بسیار گسترده و زیبا در قرآن مجید مطرح شده، و عمدتاً در سوره انبیا (آیات ۵۱ تا ۷۳) در ضمن ۲۳ آیه، و سوره صافات در ضمن ۱۶ آیه مورد توجه قرار گرفته است. به این داستان طبق آنچه که در سوره انبیا آمده، توجه فرمایید:

«وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ؛ ما وسیله رشد ابراهیم را از قبل به او دادیم؛ و از (شایستگی) او آگاه بودیم».

اگر خداوند متعال در شهر بزرگی چون بابل، که همه بت پرست و مشرکند، و تمام رؤسا و مسؤولین حکومتی پشتیبان شرک و بت پرستی هستند، به ابراهیم نوجوان یکه و تنها، مأموریت مبارزه با بت پرستی را محول کرده، استعداد و شایستگی این کار را نیز در او به وجود آورده است. شجاعت، شهامت، منطق گویا، استدلال های قوی، موقعیت شناسی، صبر و تحمل، از جمله شایستگی هایی بود که در حضرت ابراهیم ۱۷ ساله وجود داشت. چرا که مأموریت های عظیم، باید همراه با توانایی های لازم باشد، و محال است خداوند متعال به کسی مأموریتی بدهد در حالی که ظرفیت و توانایی لازم را در وی ایجاد نکرده باشد. اگر به پدر و مادر مأموریت می دهد که در تربیت و نگهداری فرزندشان کوشا باشند، چنان عشقی در وجود آنها ایجاد می کند که تمام زحمات و سختی های

تربیت نوزاد را به جان می‌خرند. مادری که بر اثر سر و صدا و فریاد دیگران از خواب بر نمی‌خیزد، با اولین ناله کودکش به او لبخند می‌زند.

حضرت ابراهیم(علیه السلام) می‌خواهد مبارزه عملی و فیزیکی را با بت پرستان آغاز کند، اما قبل از ورود به این عرصه و به دست گرفتن تَبَرِ بت شکنی، باید با بت پرستان اتمام حجت کند، تا متهم به خشونت نگردد. و این درس بزرگی است برای همه کسانی که قصد مبارزه با مفساد و ناهنجاری‌ها را دارند، که در مرحله اول به سراغ مجازات و برخورد فیزیکی نروند.

اگر قصد مبارزه با اعتیاد، یا بدحجابی، یا دیگر مفساد اجتماعی را دارند، ابتدا روی کارهای فرهنگی تمرکز کنند، سپس نسبت به کسانی که کارهای فرهنگی تأثیری در آنها نداشته، وارد مرحله بعد شوند؛ آیه شریفه ۵۲ سوره انبیا به تبیین همین مرحله می‌پردازد. توجه فرمایید:

«إِذْ قَالَ لِأَيِّهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ»؛ آن هنگام که به پدرش [= سرپرستش که در آن زمان عمویش آزر بود] و قوم او گفت: این مجسمه‌ها (ی بی روح) چیست که شما همواره آنها را پرستش می‌کنید؟!».

اول اینکه: از آیه شریفه استفاده می‌شود که این گفتگوی حضرت با آزر، بر خلاف گفتگوی قبلی، خصوصی نبوده، بلکه در حضور مردم و به صورت آشکار و علنی صورت گرفته است.

دوم اینکه: حضرت ابراهیم(علیه السلام) فرمود: «این بت‌ها کیستند؟» بلکه گفت: «چیستند؟» و با این تعبیر اشاره ظریفی به عدم درک و شعور بت‌ها کرد. اکنون پاسخ آنها را بشنویم:

«قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ»؛ گفتند: ما پدران خود را یافتیم که آنها را عبادت می‌کنند.».

پاسخ بت پرستان در مقابل ابراهیم(علیه السلام) یک استدلال منطقی و معقول نبود؛ بلکه یک تقلید و پیروی کورکورانه بود. حضرت ابراهیم(علیه السلام) می‌پرسد: «چرا

قطعه سنگ یا چوبی را می تراشید و سپس آن را به عنوان مدیر و مدبر جهان هستی عبادت می کنید؟» آنها می گویند: «چون آبا و اجداد ما این کار را می کردند، ما هم به پیروی از آنها چنین کردیم»؛ آیا این استدلال صحیح و منطقی است؟

به عکس العمل حضرت ابراهیم (علیه السلام) در مقابل این پاسخ سست توجه فرمایید:

«قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»؛ گفت: به یقین شما و پدرانتان، در گمراهی آشکاری بوده اید».

حضرت ابراهیم (علیه السلام) نه تنها استدلال آنها را نپذیرفت، بلکه عملکرد بت پرستان و نیاکانشان را نیز تخطئه کرده، و آنها را در ضلالت و گمراهی آشکاری دانست.

قابل توجه این که گاه انسان در گمراهی نامحسوس قرار می گیرد که حق به راحتی از غیر حق تشخیص داده نمی شود، مانند کسانی که در ابتدای طرح کمونیست و ماتریالیسم در دام آنها می افتادند. ولی گاه گمراهی روشن و آشکار است؛ پرستش سنگ و چوبی که انسان با دست خود آن را می تراشد، و برای آن مقام الوهیت و ربوبیت قائل می شود، از مصادیق ضلال مبین و گمراهی آشکار است.

پیروی از نیاکان ممدوح است یا مذموم؟

پیروی از نیاکان سه گونه است:

الف) پیروی عاقلانه؛ مثل این که آبا و اجداد و نیاکان ما ایرانیان و به طور کلی فارس زبان ها، در ایام عید نوروز به خانه تکانی درون و برون می پردازند، و صله رحم می کنند، و به شادی های مشروع روی می آورند. این آداب، آداب خوبی ا

ست. و بر همین اساس ما در این آداب خوب و معقول از نیاکان خود پیروی می‌کنیم.

ب) پیروی اصلاح‌گراانه؛ بعضی از آداب نیاکان ما نیاز به بازنگری و اصلاح دارد. اگر اصلاح شود، انجام آن اشکالی ندارد. مثلاً مراسم سیزده بدر چنانچه به عنوان یک رسم بت پرستی^۱ انجام گردد غلط و نارواست؛ اما اگر به عنوان خارج شدن از شهر و فضای آلوده آن، و پناه بردن به دل طبیعت و استفاده از هوای پاکیزه آن، و تفریح و استراحت سالم برای شروع مجدد به کار با انرژی و توان کافی باشد، امر ناشایستی نخواهد بود.

به خصوص اگر این کار، همراه با تفکر و اندیشه در حیات مجدد درختان و گیاهان باشد، و در نتیجه انسان از حیات آنها درس زندگی بگیرد، و به یاد عظمت و قدرت و علم نامحدود خالق آن بیفتد. بر همین اساس جمهوری اسلامی ایران آن را به روز «طبیعت» تغییر داد.

ج) پیروی احمقانه؛ برخی از آداب و رسوم نیاکان، ضلال مبین و گمراهی آشکار است؛ مانند مراسم چهارشنبه سوری که غیر از بدبختی سودی ندارد. چه بسیار جوانانی که در پی همین تقلید غیر معقول چشمان خود را از دست دادند! چه تعداد عزیزی که شرکتشان در این مراسم خرافی جز سوختن چهره

۱. سرچشمه مراسم خرافی سیزده بدر از نظر تاریخی به اصحاب الرّس، که در قرآن به آن اشاره شده، بر می‌گردد. به حالات اصحاب الرّس در تفاسیر اشاره شده، و در یکی از شرح‌های نهج البلاغه نیز داستان مفصل آن را چنین یافتیم: دوازده شهر یا آبادی بود، که هر شهر و آبادی به یکی از ماه‌های سال خورشیدی نامیده شده بود؛ آیین مردم آن شهرها بت پرستی بود. درختان صنوبر را پرستش می‌کردند. زیرا صنوبر منبع درآمد خوبی برای آنها بود. روز اول سال، همه مردم از تمام دوازده شهر یا روستا در شهر فروردین جمع می‌شدند، و مراسم جشنی داشتند. فردا به شهر اردیبهشت می‌رفتند، و در آنجا مراسمی داشتند. روز سوم به آبادی خرداد می‌رفتند...، تا به آبادی اسفند که می‌رسید، دوازده شهر تمام می‌شد؛ روز سیزدهم دسته جمعی از آبادی‌ها خارج شده، به بیابان‌ها می‌رفتند، و مراسم سیزده و جشن و پایکوبی و آلودگی به انواع مفاسد را در آنجا برگزار می‌کردند. بنابراین سیزده بدر سنتی بوده که از بت پرستان باقی مانده است، همانطور که مراسم شب چهارشنبه سوری، که احترامی برای آتش قائل می‌شوند، سنتی از آتش پرستان است.

و بدنما شدن صورت، ثمره ای نداشته است؛ به گونه ای که اکنون خجالت می کشند با آن چهره در انظار عموم حاضر شوند! چه افرادی که در پی انفجارهای بی هدف و از روی هوا و هوس، دست و پای خود را از دست داده اند! چه خانه هایی که در آتش سوخت! چه بیماران قلبی که بر اثر صدای انفجارهای مهیب ناگهانی راهی جهان آخرت شدند! آری این نوع پیروی از نیاکان، پیروی احمقانه است و انسان عاقل به آن تن نمی دهد. پیروی قوم حضرت ابراهیم (علیه السلام) از نیاکانشان از نوع سوم بود و در نتیجه حضرت آن را ضلال مبین نامید.

ما در برابر آداب و رسوم نیاکان باید اهل تفکر و تشخیص و منطق باشیم. آنچه را از نوع اول یافتیم پیروی کنیم، نسبت به آنچه از نوع دوم بود، دست به اصلاح بزنیم. و آنچه از نوع سوم بود را رها کنیم.

قوم مشرک و بت پرست حضرت ابراهیم (علیه السلام)، که تا کنون کسی این گونه صریح و بی پرده عقاید آنها را به نقد نکشیده بود، در مقابل سخنان آن حضرت مات و مبهوت شده، گفتند:

«أَجِئْنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِیْنِ»؛ آیا مطلب حقی برای ما آورده ای، یا شوخی می کنی؟! «آری سخنان حضرت ابراهیم (علیه السلام) چنان شفاف و بی پرده بود که در جدی بودن آن تردید کردند. حضرت ابراهیم (علیه السلام) برای رفع هر گونه تردید آنها فرمود:

۱. آمارهای مرکز اورژانس و بیمارستان ها بیانگر این واقعیت تلخ است که نقص عضو و مرگ و میر ناشی از سوختگی در اسفندماه به دلیل استفاده از مواد محترقه خطرناک نسبت به ماه های دیگر افزایش می یابد، که در این میان جوانان و نوجوانان بیشترین قربانی های شعله های دامنگیر آتش چهارشنبه سوری هستند، به طوری که تنها در اسفند سال ۸۵ حدود ۲۲۹ مرگ ناشی از سوختگی در کشور اتفاق افتاده که در مقایسه با بهمن ماه همان سال ۱۶/۲ درصد افزایش را نشان می دهد!

همچنین فقط در يك شب چهارشنبه پایانی سال ۸۴ بی احتیاطی و سهل انگاری های خواسته و ناخواسته بیش از ۴۰۰ معلول و نقص عضو از ناحیه چشم برجای گذاشت! (سایت روزنامه جام جم، دوشنبه ۲۶ اسفند ۱۳۸۷).

«بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ»؛ بلکه (حق آورده ام) پروردگار شما همان پروردگار آسمان ها و زمین است که آنها را آفریده، و من بر این امر، از گواهانم». بت های سنگی و چوبی شایسته عبادت و پرستش و اداره جهان هستی نیستند، بلکه کسی لیاقت این امور را دارد که خالق آسمان ها و زمین است. به عنوان مثال، اگر شما و دوستان از بیابان خشک و بی آب و علفی عبور نمایید و در وسط بیابان کاخ مجلل و باشکوهی را مشاهده کنید که بهترین مصالح و زیباترین معماری و عالی ترین رنگ آمیزی و خوش سلیقه ترین نوع چینش وسایل در آن وجود دارد، سپس از دوست خود بپرسید که: سازنده این کاخ مجلل کیست؟ و او در پاسخ بگوید: فکر نمی کنم سازنده ای داشته باشد، بلکه تمام این استحکام و زیبایی و هنر و سلیقه محصول تصادف است! آیا در عقل و شعور او تردید نمی کنید؟ مگر ممکن است چنان کاخ مجللی بدون پدید آورنده باشد، هر چند ما او را ندیده باشیم؟ مگر ما پدیدآورندگان تخت جمشید و ایوان مداین و طاق کسری را دیده ایم؟ جواب منفی است؛ ولی به هدایت عقلمان از اثر پی به مؤثر می بریم. حضرت ابراهیم (علیه السلام) با استفاده از همین منطق می خواهد بت پرستان و مشرکان را به پدیدآورنده جهان هستی رهنمون شود، و آنها را از ضلال مبین رهایی بخشد. ما هر چند خداوند را ندیده ایم و نخواهیم دید، ولی از آثار فراوان و نامحدودش پی به وجود او می بریم.

هنگامی که گفتگوی حضرت ابراهیم (علیه السلام) و بت پرستان به پایان رسید، و حضرت ملاحظه کرد که بت پرستان استدلال های متین و منطقی ابراهیم جوان (علیه السلام) را نپذیرفته اند، و کار فرهنگی اثری در آنها نگذاشته، تصمیم گرفت در عمل به آنها نشان دهد که بت ها هیچ خاصیتی نداشته، و قادر به انجام کوچکترین کاری نیستند.

در سوره انبیا به دنبال این گفتگو، داستان بت شکنی حضرت ابراهیم(علیه السلام) مطرح شده است. اما در سوره صافات یکی دو آیه دیگر وجود دارد که توجه شما را به آن جلب می‌کنم:

«فَنظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ * فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ»؛ (سپس) نگاهی به ستارگان افکند، و گفت: من بیمارم (و با شما به مراسم جشن نمی‌آیم).^۱ روز جشن بُت‌ها فرا رسیده بود. بت پرستان در چنین روزی غذاهای چرب و لذیذی تهیه کرده و آن را در بت‌خانه در کنار بت‌ها قرار داده، سپس به صحرا و بیابان می‌رفتند، و پس از تفریح و استراحت به بُت‌خانه باز گشته، و از غذاهای مذکور به عنوان تبرک استفاده می‌کردند.

آنان برای شرکت در آن مراسم از حضرت ابراهیم(علیه السلام) دعوت کردند. حضرت برای این که در جشن آنان شرکت نکند و به کار مهمتری که همان شکستن بت‌هاست پردازد، مطابق عقیده بت پرستان فرمود: «اوضاع کواکب و ستارگان نشان می‌دهد که من بیمار خواهم شد، بنابراین نمی‌توانم در جشن شما شرکت کنم». آنها هم عذر حضرت ابراهیم(علیه السلام) را پذیرفته، و به سراغ کار خود رفتند.

آغاز بت شکنی

همان گونه که گذشت مجموع آیاتی که در سوره انبیا و صافات در مورد داستان بت شکنی حضرت ابراهیم(علیه السلام) آمده در حدود چهل آیه است. حضرت وقتی که مشاهده کرد استدلال‌های قوی و منطقی وی در مورد بیهوده بودن پرستش بت‌ها، و بطلان آیین بت پرستی در فکر و ذهن جامد و خشک بت پرستان اثر نکرد، صریح و آشکار تهدید کرد که بت‌های آنها را خواهد شکست. توجه فرمایید:

۱. سوره صافات، آیه ۸۸ و ۸۹.

«وَتَاللَّهِ لَآكِيدَنَّ أَصْنَآمَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ؛ و به خدا سوگند، در غیاب شما، نقشه ای برای نابودی بت هایتان می کشم!».

اما بت پرستان تهدید ابراهیم نوجوان را جدی نگرفته، و همه مردم - حتی نگهبانان بت خانه - در روز عید، شهر را ترک کرده و در آنجا به جشن و پایکوبی پرداختند. ادامه داستان در سوره صافات آیات ۹۱ و ۹۲ چنین آمده است:

«فَرَاغَ إِلَىٰ آلِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ * مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ؛ او به سراغ خدایان آنها آمد و (از روی تمسخر) گفت: چرا (از این غذاها) نمی خورید؟! (اصلاً) چرا سخن نمی گوید؟!».

سؤال: با توجه به این که جز ابراهیم (علیه السلام) کس دیگری در بت خانه نبود، به سخریه گرفتن بت ها چه فایده ای داشت؟ چرا حضرت آن را به تمسخر گرفت؟
جواب: این کار حداقل دو فایده داشت:

۱. ایمان خودش را تقویت می کرد. ابراهیم (علیه السلام) باز هم می خواهد سطح یقین و معرفت خود را بالاتر ببرد، و در ذهن و قلبش مرور کند که در حقیقت کاری از بت ها ساخته نیست. و این وظیفه هر انسان مؤمنی است که روز به روز بر درجه ایمانش بیفزاید.

۲. او می داند که در آینده نزدیک به محاکمه کشیده می شود و از او بازپرسی می کنند. این گفتگو را انجام می دهد تا با استناد به آن در بازپرسی، وجدان خفته بت پرستان را بیدار کند و آنها را به حقیقت رهنمون گردد.

حضرت پس از این گفتار، و سکوت مطلقى که بت خانه را فرا گرفته بود، دست به کار شد. آیه ۵۸ سوره انبیا ادامه ماجرا را چنین بیان می فرماید:

«فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ؛ سرانجام (با استفاده از یک فرصت مناسب)، همه بت ها - جز بت بزرگشان - را قطعه قطعه کرد؛ شاید سراغ او بیایند.».

این که حضرت پس از شکستن بت ها تبر را بر گردن بت بزرگ انداخت در قرآن مجید نیامده است. ولی در کلمات برخی از مفسران آمده است.^۱

سؤال: اگر قرار است بت ها نابود شوند اول باید بت بزرگ شکسته شود. چرا حضرت ابراهیم(علیه السلام) نه تنها آن را در ابتدای کار نشکست، که در پایان کار هم سالم رها کرد؟

جواب: ابراهیم(علیه السلام) می خواهد تفکر و فرهنگ بت پرستی را بشکند نه خود بت ها را؛ چون در غیر این صورت بت پرستان بت های جدیدی جایگزین آن می کنند، بنابراین به منظور مبارزه با فرهنگ بت پرستی، بت بزرگ را سالم رها کرد تا با این کار از سه جهت مانور تبلیغاتی راه بیندازد:

۱. چرا مرا متهم به بت شکنی می کنید، در حالی که در همه کشورها آلت جرم در دست هر کسی یافت شود او متهم به آن کار خواهد بود، و با توجه به این که آلت بت شکنی (تبر) در دست بت بزرگ است پس او متهم به این کار است.

۲. عملیات شکستن بت ها در حضور بت بزرگ انجام شده است. شما که معتقد به درک و شعور بت ها و اداره عالم هستی به دست آنها هستید، از بت بزرگ سؤال کنید که چه کسی بت ها را شکسته است؟

۳. این بت بزرگ که نتوانسته از بت های کوچک در اطرافش دفاع کند، به هنگام گرفتاری شما در کوه و صحرا، چگونه قادر بر نجات شما بت پرستان خواهد بود؟ به هر حال حضرت ابراهیم(علیه السلام) همه بت ها به جز بت بزرگ را شکست، سپس به خانه بازگشت و مشغول استراحت شد. بت پرستان مراسم جشن خود را در

بیابان به پایان رسانیده، و به سمت بت خانه حرکت کرده، تا با استفاده از غذاهایی که در بت خانه در کنار بت ها نهاده بودند خود را متبرک سازند. اما همین که وارد بت خانه شدند با صحنه باورنکردنی و غیر منتظره ای مواجه شدند. همه

۱. مجمع البیان، ج ۷، ص ۹۵.

بت‌ها جز بت بزرگ سرنگون، و دست و پایشان قطع شده، و خوار و ذلیل بر روی زمین افتاده بودند! لوله و غوغای عجیبی به راه افتاد. خبر بسیار سریع در شهر پیچید، و جشن بت پرستان تبدیل به عزا شد. و همه به دنبال عامل این کار بودند.

آیه ۵۹ سوره انبیا، پرشش بت پرستان را چنین مطرح می‌کند:

«قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ»؛ (هنگامی که منظره بت‌ها را دیدند، گفتند: هر کس با خدایان ما چنین کرده، به یقین از ستمکاران است!).

عده‌ای از بت پرستان که روز قبل در جلسه مناظره و گفتگوی حضرت ابراهیم (علیه السلام) حضور داشته، و تهدیدات آن حضرت را شنیده بوده، ولی آن را جدی نگرفته بودند، به یاد سخنان حضرت ابراهیم (علیه السلام) افتاده، و گفتند:

«قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ»؛ (گروهی) گفتند: شنیدیم جوانی از (مخالفت با) بت‌ها سخن می‌گفت که او را ابراهیم می‌گویند.

«فتی» در لغت عرب دو گونه استعمال می‌شود: ۱. به معنای جوانمرد و با شخصیت؛ شاعری که در مورد حضرت علی (علیه السلام) گفته: «لا فتی الا علی» منظورش همین معناست.

۲. به معنای نوجوان. و منظور بت پرستان معنای دوم است.

به هر حال پس از آن که حضرت ابراهیم (علیه السلام) متهم به بت شکنی شد دستور دستگیری و احضارش صادر شد. توجّه فرمایید:

«قَالُوا فَاتُوا بِهِ عَلَىٰ عَيْنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ»؛ (جمعیت) گفتند: او را در برابر دیدگان مردم بیاورید، تا گواهی دهند.

جمله «لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ» دو معنا دارد:

۱. «آنها که سخن تهدیدآمیز ابراهیم (علیه السلام) را شنیده اند بیایند و شهادت دهند»

این تفسیر نشانگر آن است که در بابل در آن زمان نیمه تمدنی وجود داشت، که سخن از شهادت دادن بر علیه متهم به میان آمده است.

۲. «مردم حضور یابند و ناظر و شاهد صحنه دادگاه باشند» و در نتیجه عبرت بگیرند. به هر حال ابراهیم دستگیر و دادگاه تشکیل شد. اولین و مهم ترین سؤالی که از حضرت ابراهیم(علیه السلام) پرسیده شد به شرح زیر بود:

«قَالُوا ءَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا يَا إِبْرَاهِيمَ؟» (هنگامی که ابراهیم را حاضر کردند، گفتند: ای ابراهیم! تو با خدایان ما چنین کرده ای؟!)

«قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ»؛ گفت: بلکه (شاید) بزرگشان، چنین کرده باشد؛ از آنها بپرسید اگر سخن می گویند».

مفسران در تفسیر این آیه شریفه به زحمت افتاده اند، که چطور حضرت ابراهیم(علیه السلام) بت شکنی را به بت بزرگ اسناد داد، در حالی که خودش این کار را کرده بود؟ مگر پیامبر خدا می تواند دروغ بگوید! اما به نظر ما قراین عقلیه و عرفیه و حالیه شهادت می دهند که سخن ابراهیم(علیه السلام) کنایه بود، و قصد حقیقی نداشت، بلکه قصد او این بود که بت پرستان را وادار کند که به عجز و ناتوانی بت ها اعتراف کنند. و استعمال لفظ در معنای مجازی، با وجود قراین عقلیه و عرفیه و حالیه اشکالی ندارد، و دروغ محسوب نمی شود. و حضرت در این کار موفق شد، در نتیجه بت پرستان با این سخن حضرت ابراهیم(علیه السلام) به فکر فرو رفتند. توجّه فرمایید:

«فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ»؛ آنها به (وجدان) خویش باز گشتند؛ و (به خود) گفتند: حقا که شما ستمکارید!».

آنها که در ابتدای حادثه شکسته شدن بت ها، ابراهیم را ظالم توصیف کردند اکنون در پی عذاب وجدان و استدلال های پی در پی حضرت ابراهیم اعتراف کردند که خودشان ظالمند که به عبادت سنگ و چوب و بت های ضعیف و ناتوان و بی شعوری پرداخته اند.

وجدان چیست؟

خداوند متعال در درون وجود هر انسان دادگاه کوچکی آفریده که نمونه ای از دادگاه عدل الهی در روز قیامت است. و آن دادگاه، همان وجدان بشر است، که به هنگام انجام کارهای خوب (همچون دستگیری از نیازمندان، کمک کردن به کارهای خیر، نوازش ایتام، حل مشکلات مردم، برطرف کردن موانع از جاده های عمومی و مانند آن) احساس خوشحالی و آرامش و رضایت می کند. و در پی انجام کارهای زشت و ناپسند، سر به زانوی غم می گذارد، و از درون ملامت و سرزنش را شروع می کند، و آدمی را زیر شلاق های پی در پی خود قرار می دهد. تا آنجا که بسیاری از اوقات جنایتکاران برای رهایی از عذاب وجدان، مجبور به اقرار و اعتراف می شوند.

خلبانی که بر روی شهرهای هیروشیما و ناکازاکی بمب اتم انداخت، و ۱۵۰/۰۰۰ انسان را کشت، و جایزه های مختلفی به خاطر این جنایت بی سابقه گرفت، نتوانست در مقابل عذاب وجدان استقامت کند، بلکه کم کم دیوانه شد و گویا در آخر، کارش به خودکشی منتهی شد!

اگر وجدان خود را تخریب نکنیم، نقش مهمی در حفظ ما در مقابل کارهای خلاف خواهد داشت. چرا که انسان با وجدان، نیازی به پلیس و دادگاه ندارد. به هر حال بت پرستان و مشرکان نتوانستند در برابر تازیانه های وجدان، طاقت بیاورند و در نتیجه جهت رهایی از عذاب وجدان، اقرار کردند که به خود ظلم کرده اند.

برخی نیز معتقدند که این مطلب تنها زبان حال آنها نبود، بلکه آن را به زبان آورده، و در بیخ گوش یکدیگر تکرار کردند.^۱

اما متأسفانه شیطان و هوای نفس شیطان صفتان دست به کار شده، و مانع بیداری کامل وجدان ها گردید، و با شعارهای حمایت از بت های آبا و اجدادی، دوباره اوضاع را به حالت سابق بازگرداندند. توجه کنید:

۱. مجمع البیان، ج ۷، ص ۹۷.

«ثُمَّ نَكِسُوا عَلَى رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ»؛ سپس بر سرهایشان واژگونه شدند؛ (و حکم وجدان را به کلی فراموش کردند و گفتند: تو می دانی که اینها سخن نمی گویند).

حضرت ابراهیم (علیه السلام) وقتی این صحنه را مشاهده کرد فرمود:

«أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئاً وَلَا يَضُرُّكُمْ * أَفَ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»؛ آیا جز خدا چیزی را می پرستید که نه کمترین سودی برای شما دارد، و نه زیانی به شما می رساند؟! اف بر شما و بر آنچه جز خدا می پرستید! آیا نمی اندیشید؟!».

در آیات مورد بحث، در مورد این که آیا کسانی از بت پرستان دست از پرستش بت برداشته و به حضرت ابراهیم ایمان آوردند یا نه؟ مطلبی نیامده است. ولی مسلماً عده ای تحت تأثیر قرار گرفته و ایمان آوردند.

هنگامی که حضرت ابراهیم (علیه السلام) آخرین سخن را به بت پرستان گفت، و در پی سخنان کوبنده او می رفت که گرد و غبار تعصب و لجاجت و نادانی از وجدان خفته آنها کنار رود، و ضربات پی در پی تازیانه وجدان، نفس سرکش آنها را تسلیم نماید، ناگهان هوچیگران شعارهای فریبنده ای به شرح زیر سر دادند:

«حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ»؛ او را بسوزانید و معبودهای خود را یاری کنید، اگر کاری از شما ساخته است».

چند نکته در اینجا قابل توجه است:

۱. در صحنه های مبارزاتی با دشمن، ممکن است طرف مقابل قصد داشته باشد با استفاده از شعارهای کاذب وضعیّت موجود را به نفع خودش تغییر دهد.

در این مواقع باید هوشیار و بیدار بود و در مقابل شعار باطل آنها شعار صحیح داد. در جنگ احد مشرکان به منظور تقویت روحیه بت پرستان، بت ها را به همراه آورده بودند. هنگامی که جنگ و نبرد شروع شد، ابوسفیان برای تضعیف روحیه مسلمانان بت هُبَل را با خود برداشت و به بالای کوه برد و فریاد زد: «أَعْلُ

هَبْلٌ؛ بت هبل والامقام وبلندمرتبه است» و به تعبیر سلیس فارسی: «زنده باد هبل»، پیامبر(صلی الله علیه وآله) به مسلمانان دستور داد شعار باطل آنها را با این شعار حقیقی پاسخ دهند: «اللَّهُ أَغْلَى وَأَجَلٌّ؛ خداوند از همه چیز بلندپایه تر و اجل است».^۱

با این شعار ترفند دشمن بی اثر، و شعار دروغین آنها بی ثمر شد. اما آنها شعار دیگری سر دادند که: «لَنَا الْعُزَّى وَلَا عُزَّى لَكُمْ؛ ما بت عزّی داریم و شما ندارید» پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: شما بگویید «اللَّهُ مُؤَلَانَا وَلَا مَوْلَى لَكُمْ؛ خداوند مولای ماست، و شما تکیه گاهی ندارید».^۲

آری! در مقابل شعار باید شعار داد، و در مقابل کارهای فرهنگی دشمن باید کار فرهنگی کرد، و چنان چه آنها با ساخت فیلم و مانند آن به جنگ ما آمدند، ما هم باید به سلاح فیلم مسلح شده، و حقایق اسلام و ضعف های آنها را به تصویر بکشیم. جمعی از جوانان آگاه و غیور در پاسخ فیلم فتنه، که در دانمارک بر علیه اسلام ساخته شد، فیلم زیبایی در مورد این که اسلام طرفدار رحمت و صلح و دوستی است ساختند، و در آن فیلم خشونت ها و جنایات مسیحیان (نه آیین واقعی مسیحیت) از جمله جنگ های جهانی اول و دوم و جنگ هایی که آمریکایی های مسیحی در افغانستان و عراق ایجاد کردند را به تصویر کشیدند. آری! دشمن با هر حربه ای که به جنگ ما آمد، باید با همان سلاح پاسخش را داد.

۲. آنها به خیال خود دادگاهی برای محاکمه ابراهیم(علیه السلام) تشکیل دادند تا او را به اتهام بت شکنی مجازات کنند، اما ابراهیم(علیه السلام) با طرح سؤالات پی در پی از آنان، جای متهم و قاضی را عوض کرد. او خود قاضی دادگاه شد و بت پرستان متهم، و بت پرستی جرمی بزرگ غیر قابل بخشش! البته این کار بدون ابتکار و شجاعت و استقامت و توکل بر خدا تحقق نمی یابد.

۱. بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۴۵ و ص ۹۱.

۲. همان مدرک، ص ۴۴.

۳. چرا دشمن تصمیم گرفت ابراهیم نوجوان را در آتش بسوزاند؟ در حالی که می توانست با ضربه شمشیری سر از بدنش جدا کند، یا با پرتاب کردن وی از بالای کوه جانش را بگیرد، و یا با اجرای مراسم سنگسار به زندگیش خاتمه دهد؟ علت این کار این بود که می خواستند دست همه مردم را به خون ابراهیم(علیه السلام) آلوده کنند، در حالی که در مجازات با شمشیر تنها یک نفر، و در مجازات پرتاب از کوه سه چهار نفر، و در سنگسار پنجاه الی شصت نفر شرکت در قتل دارند، اما در آتش زدن تمام کسانی که هیزم جمع کرده اند، شریک در قتلند. به همین علت مأموران حکومتی در شهر بابل اعلان کردند که همه باید هیزم بیاورند و در مجازات ابراهیم پیامبر شرکت کنند.

تبلیغات دشمن دوباره اوج گرفت، و کار به جایی رسید که عده ای نذر کردند که اگر حاجتشان برآورده شد مقداری هیزم برای آتش زدن ابراهیم(علیه السلام) تهیه کنند! و برخی که در آستانه مرگ بودند وصیت کردند که از اموال آنها مقداری هیزم برای منظور فوق تهیه شود! و زنان نخ ریس، بخشی از درآمد خود را به این کار اختصاص دادند^۱ و اگر شخصی بیمار می شد نذر می کرد که در صورت بهبودی مقداری هیزم برای آن آتش تهیه کند!^۲

به هر حال، همه مردم بابل در کار جمع آوری هیزم برای افروختن خرمنی از آتش که ابراهیم(علیه السلام) را در آن بیندازند شرکت کردند و هیزم کافی جمع شد. روز موعود فرا رسید، همه مردم بت پرست و مشرک حاضر شدند تا ناظر سوختن ابراهیم نوجوان در آتش باشند. صحنه بسیار عجیبی بود. یک نوجوان ۱۷ ساله یگه و تنها با ده ها هزار نفر مشرک مبارزه کرده، و اکنون می خواهند او را در دریایی از آتش بسوزانند. قسمتی از هیزم ها به آتش کشیده شد، باید صبر کنند تا تمام آن آتش بگیرد، و آتشی گداخته فراهم گردد. پس از آن که همه هیزم ها

۱. تاریخ انبیا (محلّاتی)، ص ۱۴۱.

۲. التفسیر الکبیر، ح ۲۲، ص ۱۸۷.

آتش گرفت، حرارت بسیار زیادی تولید شد و شعله آتش ده ها متر به سمت آسمان بلند شد، به گونه ای که پرندگان نمی توانستند از آن منطقه عبور کنند! اکنون می خواهند ابراهیم (علیه السلام) را در آتش بیفکنند، ولی حرارت شدید اجازه نزدیک شدن به آتش را نمی دهد. پیشنهاد داده شد که از منجنیق استفاده کنند. (همان دستگاهی که برای پرتاب سنگ به سمت قلعه دشمن مورد استفاده قرار می گرفت) ابراهیم (علیه السلام) را در بالای دستگاه قرار دادند. اثری از نگرانی و تشویش در چهره اش دیده نمی شود.^۲ جبرئیل خدمت حضرت رسید. پرسید: حاجت و خواسته ای نداری؟ فریادگر توحید گفت: سرتاپا حاجت و نیازم، اما خواسته ای از تو ندارم. جبرئیل گفت: خواسته ات را از خداوند بخواه! ابراهیم (علیه السلام) گفت:

«حَسْبِي مِنْ سُؤَالِي عِلْمُهُ بِحَالِي؛ همین که خدا از امورم آگاه است، مرا کفایت می کند».^۳

ابراهیم (علیه السلام) از دعا کردن به درگاه پروردگار طفره نرفت، بلکه این جمله خود نوعی دعاست، و ما هم می توانیم در قنوت نماز از آن استفاده کنیم. یعنی خدایا! تو خود شاهد فقر و نیاز من هستی. تو خود شاهد کوله بار گناهان و خطاهای من هستی. تو خود از خواسته ها و حاجات من آگاهی، پس آنها را برآورده فرما. به هر حال فرمان پرتاب ابراهیم (علیه السلام) به خرمن آتش صادر گشت. فتر مخصوص و قوی منجنیق رها شد، و ابراهیم نوجوان با سرعت به قلب دریای آتش سوزان رها شد.

صدای هلهله و شادی مشرکان و بت پرستان بلند شد، و از این که انتقام خدایان دست و پا شکسته خود را از عامل بت شکنی گرفتند بسیار خوشحال و راضی

۱. التفسیر الکبیر، ج ۲۲، ص ۱۸۷.

۲. موقعی که حضرت را در آتش انداختند گفت: «لا اله الا انت، سبحانک رب العالمین، لک الحمد و لک الملك، لا شریک لک» (التفسیر الکبیر، ج ۲۲، ص ۱۸۷).

۳. تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۴۴۵.

بودند. آنها تصوّر می کردند با این آتش فراوان و با عظمت، دیگر خاکستر ابراهیم (علیه السلام) را هم نخواهند دید، اما اراده خدای ابراهیم (علیه السلام) چیز دیگری بود. به آیه ۶۹ سوره انبیا توجه کنید:

«قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ»؛ (سرانجام او را به آتش افکندند؛ ولی ما) گفتیم: ای آتش! بر ابراهیم سرد و سالم باش». با این فرمان پروردگار، آتش سوزان، کمترین آسیبی به ابراهیم نرساند. و هنوز هلهله بت پرستان خاموش نشده بود، که آتش در میان بهت و ناباوری آنها خاموش، و تبدیل به گلستان شد، و بت پرستان مشاهده کردند که ابراهیم نوجوان شاد و خندان و سالم در وسط آن گلستان نشست و لبخند می زند! همه، انگشت حیرت به دندان گرفته، و در دل اعتراف به حَقّانیت ابراهیم کردند، و بذر توحید و یکتاپرستی در قلب های آنها پاشیده شد. طبق برخی از روایات، بهترین لحظات عمر حضرت ابراهیم (علیه السلام) لحظه گلستان شدن آتش بود.^۱ جمعیت، که دلهره عجیبی پیدا کرده بودند، متفرّق شده و به خانه هایشان بازگشتند.

درس های ماندگار

۱. درس توحید

ما معتقد به توحید و یکتاپرستی هستیم؛ و یکی از شاخه های توحید، توحید افعالی است، که به زبان ساده یعنی: «سرنخ همه چیز به دست خداست، و تا او اراده نکند و اجازه ندهد هیچ حادثه ای رخ نمی دهد، و هیچ کس به جز اراده او منشأ اثر نخواهد بود. (لا مؤثر فی الوجود الا الله). اگر کارد می بُرد، به فرمان خداست. اگر سم می کشد، به اذن خداست. اگر دارو شفا می دهد، به خواست خداست. اگر آتش می سوزاند، به تأیید خداست. اگر او فرمان ندهد آتش ابراهیم

۱. التفسیر الکبیر، ج ۲۲، ص ۱۸۸.

را نمی سوزاند، و کارد گلوی اسماعیل را نمی برد، و سم اثر نمی کند، و دارو شفا نمی بخشد. البته این، به معنای انکار عالم اسباب نیست، و ما آن را حق می دانیم.

۲. درس استقامت

جوانان عزیز! کسانی که در دنیا و آخرت به جایی می رسند، افراد با استقامتی هستند. انسان های سست و کم استقامت به جایی نمی رسند. این مطلب با مطالعه حالات و زندگینامه دانشمندان، علما، مخترعان و مکتشفان و مانند آنان روشن می شود. به دو نمونه در این زمینه توجه فرمایید:

۱. معروف است که نیوتن در سایه درخت سیبی نشسته بود، که یک عدد سیب از درخت جدا شد و به زمین افتاد. این حادثه ساده، که قبلا برای میلیون ها انسان رخ داده بود، نیوتن را در فکر فرو برد که چرا این سیب روی زمین افتاد؟ چرا به سمت آسمان بالا نرفت؟ پنج سال روی این حادثه به ظاهر ساده مطالعه کرد، تا این که قانون جاذبه را کشف کرد.

قانون جاذبه یعنی هر دو جسم یکدیگر را به نسبت مستقیم جرم ها و به نسبت معکوس مجذور فاصله ها، جذب می کنند.

۲. آیه الله العظمی بروجردی (رحمه الله) گاه آن قدر غرق در مطالعه می شد که گذر زمان را احساس نمی کرد، و با شنیدن اذان متوجه می شد که وقت نماز صبح فرا رسیده است. بنابراین، برای رسیدن به هدف در هر کاری باید استقامت داشت.

۳. درس شجاعت

انسان ها در راه رسیدن به هدفشان باید با ترس خداحافظی نموده و شجاع باشند. مخترعین هواپیما در پرواز اول احتمال سقوط و کشته شدن می دادند، اما از این خطرات ترسی به دل راه نداده، و با شجاعت سوار بر هواپیمای خود شده، و پرواز را با موفقیت انجام داده، و با این شجاعت منشأ خدمت بزرگی به جامعه

بشریت شدند. در کارهای دیگر نیز بدون شجاعت نمی توان به مقصد رسید و آدم های ترسو به جایی نمی رسند.

۴. توکل بر خدا

خوانندگان گرامی! اگر در هر کاری علاوه بر تهیّه مقدمات و شرایط عادی آن، نیت خود را صاف، و هدفتان را پاک، و با توکل بر خدا به آن کار بپردازید، حتماً موفق خواهید شد. بیان داستان ابراهیم پیامبر(علیه السلام) در قرآن مجید صرفاً برای سرگرمی و وقت گذرانی نیست، بلکه درس توحید و یکتاپرستی و استقامت و شجاعت و توکل بر خداست.

طبق آنچه که حضرت امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) نقل کرده، پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) در شب معراج از خداوند متعال پرسید: «ای پروردگار من! پرفضیلت ترین اعمال انسان کدام است؟ خداوند عزوجل فرمود: «لَيْسَ شَيْءٌ عِنْدِي أَفْضَلَ مِنَ التَّوَكُّلِ عَلَىَّ وَالرِّضَا بِمَا قَسَمْتُ؛ هیچ چیز در نزد من با فضیلت تر از توکل بر من و راضی شدن به آنچه (بین بندگانم) تقسیم می کنم نیست».^۱

زیانکارترین مردم

در ادامه داستان بت شکنی حضرت ابراهیم(علیه السلام) چنین می خوانیم: «وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ»؛ آنها خواستند برای ابراهیم نقشه (خطرناکی) بکشند؛ ولی ما آنها را از زیانکارترین مردم قرار دادیم.

چه کسانی «أخسرین أعمالاً» هستند؟ زیان کارترین مردم چه ویژگی هایی دارند؟ آیه شریفه ۱۰۲ سوره کهف پاسخ این سؤال را می دهد. توجه فرمایید:

«قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»؛ بگو: آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین (مردم) در

۱. سفینة البحار، ج ۸، ص ۵۷۴.

کارها، چه کسانی هستند؟ همان کسانی که سعی و تلاششان در زندگی دنیا گم (و نابود) شده؛ در حالی که می پندارند کار نیک انجام می دهند».

اگر می بینیم قرآن مجید چنین کسانی را زیانکارترین مردم نام نهاده، دلیلش روشن است؛ زیرا کسانی که مرتکب گناهی می شوند، اما می دانند خلاف کارند اغلب حدّ و مرزی برای خلاف کاری خود قرار می دهند، و لااقل چهار اسبه نمی تازند، و بسیار می شود که به خود می آیند و برای جبران آن به سراغ توبه و اعمال صالح می روند.

اما آنها که گنهکارند و در عین حال گناهشان را عبادت، و اعمال سوء خود را صالحات، و کژی ها را درستی می پندارند، نه تنها درصدد جبران نخواهند بود، که با شدّت هر چه تمام تر به کار خود ادامه می دهند، حتّی تمام سرمایه های وجود خود را در این مسیر به کار می گیرند، و لذا زیانکارترین مردم محسوب می شوند.

سؤال: بت پرستان بابل قصد داشتند با آتش زدن ابراهیم(علیه السلام) به حمایت از خدایان خود برخیزند، اما از همه زیانکارتر شدند. چرا؟

جواب: چون اگر حضرت ابراهیم(علیه السلام) می خواست تبلیغات گسترده ای برای توحید و یکتاپرستی کند، و صدای خود را به تمام مردم شهر بابل و شهرها و روستای اطراف برساند، نه ابزار لازم را برای این کار داشت، و نه نیرویی کافی در اختیارش بود. اما دشمن ناخواسته این خدمت را به حضرت ابراهیم(علیه السلام) کرد. آنها تمام مردم بابل و اطراف را برای مراسم به آتش افکندن ابراهیم(علیه السلام) و پایان دادن به دعوت های وی، دعوت کردند. تبلیغات دشمن همه جا را پر کرده بود، و مردم از همه جا جمع شدند. آتش شعلهور شد. ابراهیم(علیه السلام) را به قلب آتش پرتاب کردند.

صدای هلهله و شادی جمعیت بت پرست بلند شد. فکر کردند از این تبلیغات گسترده و سرمایه گذاری عظیمی که برای نابودی حضرت ابراهیم کرده اند، سود جستند. ولی ناگهان آتش خاموش شد و در وسط آتش گلستانی پدید آمد که

ابراهیم نوجوان صحیح و سالم در وسط گلستان به عبادت و بندگی خدای یکتا مشغول بود! همه ناظران و تماشاچیان در بهت و حیرت فرو رفته، و با تماشای این صحنه، در دل به ابراهیم و آیین او متمایل شدند. طبق برخی از روایات، هفت روز حضرت ابراهیم در آن گلستان مشغول عبادت بود. مردم بابل و اطراف آن، گروه گروه برای دیدن این صحنه زیبا به آنجا می آمدند. موج این تبلیغات که اکنون بر خلاف انتظار به نفع ابراهیم (علیه السلام) رقم خورده بود، همه جا را فرا گرفت و بذر یکتاپرستی در همه قلب ها پاشیده شد. آنها که بیشترین هزینه و فعالیت را کرده بودند کمترین نتیجه را گرفته، و ابراهیم پیامبر (علیه السلام) که کمترین هزینه را کرده بود بیشترین نتیجه را گرفت. بدین جهت، خداوند متعال بت پرستان و مشرکان را زیانکارترین مردم معرفی کرده است.

فصل هفتم:

داستان هجرت

حضرت ابراهیم(علیه السلام) در مبارزه با بت پرستان و مشرکان بابل پیروز شد و به هدف خود که آبیاری قلب و روح آنان با آب چشمه سار توحید و یکتاپرستی بود رسید. بدین جهت تصمیم گرفت از بابل هجرت کند و در منطقه ای دیگر که مردم تشنه معارف ناب آیین یکتاپرستی هستند به تبلیغ آیین حق پردازد.

آیه ۷۱ سوره انبیا داستان هجرت را چنین بیان می فرماید:

«وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ»؛ و او و لوط را به آن سرزمین که آن را برای همه جهانیان پربرکت ساختیم [= سرزمین شام] نجات دادیم».

ابراهیم(علیه السلام) و لوط پیامبر(علیه السلام) از بابل به کجا هجرت کردند؟ به مصر رفتند؟ یا به مکه عزیمت نمودند؟ و یا به شام سفر کردند؟

آیه اوّل سوره اسراء پاسخ این سؤال را می دهد، توجه فرمایید:

«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»؛ پاک و منزّه است خدایی که بنده اش را در یک شب، از مسجد الحرام به مسجد الاقصی - که گرداگردش را پربرکت ساخته ایم - برد، تا برخی از نشانه های خود را به او ارائه دهیم، چرا که او شنوا و بیناست».

از این آیه شریفه استفاده می شود که سرزمین مبارک، سرزمینی است که مسجد الاقصی در آن قرار دارد و آن سرزمین شام است. بنابراین، حضرت

ابراهیم(علیه السلام) از بابل به سوی شام هجرت کرد. هر چند بعداً به مصر و مکه هم سفر نمود.

اهمیت هجرت

مهاجرت، یکی از برنامه های مهم اسلام است. بنابراین، هنگامی که می خواهند برای تاریخ اسلامی مبدایی در نظر بگیرند، سال هجرت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و مسلمانان به مدینه به عنوان مبدأ تاریخ اسلامی انتخاب می شود. چرا که بزرگترین حادثه زمان پیامبر(صلی الله علیه وآله) همان هجرت از مکه به مدینه بود.

سؤال: آیا مسأله هجرت، پس از هجرت مسلمانان از مکه به مدینه به پایان رسید، یا این حکم زیبای دین، در تمام اعصار و مکان ها جریان دارد؟

جواب: هجرت مانند سایر احکام و معارف دینی اختصاص به عصر و زمان و مکان خاصی ندارد، بلکه شرایط آن برای هر کس محقق شود باید به آن عمل کند. بنابراین، اگر زنان یا مردان مسلمان به مکانی بروند که فعالیت های دینی و انجام اعمال عبادی در آن ممکن نیست، باید به نقاطی که این امکان وجود دارد هجرت کنند، و این هجرت از برون است.

نوع دیگری از هجرت داریم که هجرت از درون نام دارد. پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) در توصیف این هجرت فرمود: «يَقُولُ الرَّجُلُ هَاجَرْتُ وَكَمْ يُهَاجِرُ إِنَّمَا الْمُهَاجِرُونَ الَّذِينَ هَجَرُوا السَّيِّئَاتِ وَبَرَّحُوا إِلَى الْبِرِّ»؛ برخی از انسان ها، مدعی هجرتند در حالی که هجرت نکرده اند، مهاجران واقعی کسانی هستند که از گناه، به طاعت (از بخل به سخاوت، از هواپرستی به خداپرستی، از حرص به قناعت، از بی تقوایی به تقوا) مهاجرت کرده اند».

حضرت ابراهیم(علیه السلام) نه بر اساس نیاز خود، بلکه بر اساس نیاز جامعه از بابل به سوی شام هجرت کرد، تا آیین خداپرستی و یکتاپرستی را در آنجا هم بسط و گسترش دهد.

جایزه حضرت ابراهیم (علیه السلام)

مأموریت سخت و دشوار حضرت ابراهیم (علیه السلام) با موفقیت به پایان رسید و به سوی شام حرکت کرد. اکنون خداوند متعال می خواهد در مقابل زحمات طاقت فرسای ابراهیم (علیه السلام) به او جایزه و پاداش بدهد. فکر می کنید جایزه آن حضرت چیست؟ به آیه زیر توجه فرمایید:

«وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ»؛ واسحاق - و علاوه بر او - یعقوب را به وی بخشیدیم، و همه آنان را افرادی صالح قرار دادیم.^۱

جایزه ای که خداوند متعال طبق این آیه شریفه به حضرت ابراهیم (علیه السلام) داده (که انسان هایی برومند و پاک و پیامبرانی الهی بودند) نشان می دهد که فرزند خوب چقدر اهمیت دارد، و می توان آن را بزرگترین نعمت خدا دانست. بنابراین وقتی که انسان از دنیا می رود، اعمال نیک فرزندش هم در پرونده اعمال فرزند ثبت می شود و هم در پرونده اعمال والدینش.^۲ مردم هم، برای پدر و مادر کسی که کار خیری انجام می دهد طلب رحمت و مغفرت می کنند. چرا که والدین در تربیت این فرزند نقش داشته، آنها سبب شده اند که فرزند چنین مسیری را انتخاب کند. همان گونه که اگر فرزندی ناخلف شود و کار زشتی کند در آنجا هم والدین او را نفرین می کنند. یکی از این فرزندان ناخلف خدمت پدر رسید و از او تقاضایی کرد، که پدر قادر بر انجام آن نبود. فرزند او را تهدید کرد که اگر خواسته ام را اجابت نکنی کاری می کنم که مردم تو را نفرین کنند! پدر گفت: چطور؟ فرزند گفت: کارهای زشت و ناشایستی انجام می دهم تا مردم تو را نفرین کنند! بنابراین، تربیت فرزند بسیار مهم و در عین حال پیچیده است.

۱. سوره انبیاء، آیه ۷۲ .

۲. بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۹۳، ح ۱ و ص ۲۹۴، ح ۳ و ۴ و ۵.

بدین جهت لازم است از یک سو پدران و مادران، و از یک سو مدارس و دانشگاه ها و مراکز آموزشی، و از سوی دیگر صدا و سیما و سایر رسانه ها، و از سوی چهارم جامعه اسلامی دست به دست هم دهند و در تربیت فرزندان کشور اسلامی تلاش نمایند.

خداوند متعال در آیه ۷۳ سوره انبیا ضمن بیان ویژگی های جایزه حضرت ابراهیم (علیه السلام)، به ما یادآور می شود که یک فرزند صالح و شایسته باید چه ویژگی هایی داشته باشد. می فرماید:

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ»؛ و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، (مردم را) هدایت می کردند؛ و انجام کارهای نیک و برپا داشتن نماز و ادای زکات را به آنها وحی کردیم، و تنها ما را عبادت می کردند».

در اهمیت تربیت فرزند همین بس که از لحظه انعقاد نطفه شروع می شود. از این رو حتی در آن لحظه نیز باید به یاد خدا باشد، و در دوران حمل ادامه دارد، تا از غذای حرام استفاده نکند، و با تولد بچه وارد مرحله تازه ای می شود. بدین جهت، باید در گوش او اذان و اقامه گفته شود، و در بدو ولادت با مفاهیم توحید و یکتاپرستی و رسالت و امامت و فلاح و رستگاری و نماز و مانند آن آشنا شود. به امتیازات پنجگانه ای که در آیه مذکور آمده توجه فرمایید:

۱. هدایت مردم

یکی از ویژگی های فرزندان قهرمان توحید، که قرار بود به عنوان جایزه به وی عنایت شود، این است که فقط به فکر هدایت خود نیستند، بلکه به هدایت دیگران هم می اندیشند. هر مؤمن صالحی نیز باید این هدف را پی بگیرد، و تنها به هدایت خویش قناعت نرزد. بلکه فرزندان، برادران، خواهران، سایر بستگان،

همسایگان، همکاران، دوستان و آشنایان خود را نیز هدایت نماید. حتی گاه نیاز است که فرزندان، پدران و مادران خود را نصیحت کنند.

حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) در آن روایت معروف خطاب به علی(علیه السلام) فرمودند: «لَا يَهْدِي اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ؛ اگر خداوند به وسیله تو یک نفر را هدایت کند، از آنچه خورشید بر آن می تابد برای تو بهتر است»^۱.

می دانیم که خورشید فقط بر کره زمین نمی تابد، بلکه بر تمام منظومه شمسی می تابد؛ بنابراین، هدایت یک انسان از تمام منظومه شمسی مهم تر و بهتر است.

۲. کار خیر

دومین ویژگی فرزندان ابراهیم(علیه السلام) آن است که کار خیر انجام می دهند. کار خیر فقط کمک مالی نیست، بلکه انسان می تواند با زبان، قلم، قدم، سخن گفتن، و گاه با سکوت کردن کار خیر انجام دهد. عمل صالح از نظر اسلام بسیار مهم و ارزشمند است، به گونه ای که بیش از ۷۰ آیه از آیات قرآن کریم در این مورد بحث می کند، و مفهوم گسترده و فراگیر و دایره وسیعی دارد و شامل هرگونه کار خیری که در راستای رضای خدا انجام شود، می گردد. در روایت زیبایی از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) می خوانیم:

«الْإِيمَانُ بُضْعَةٌ وَسَبْعُونَ شُعْبَةً أَعْلَاهَا شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَدْنَاهَا إِمَاطَةُ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ؛ ایمان هفتاد و چند مرحله دارد که برترین آن کلمه توحید است و کمترین حد آن برطرف کردن موانع از سر راه مسلمانان است»^۲.

این روایت، علاوه بر بیان وسعت دایره عمل صالح، به این مطلب اشاره دارد که اسلام به کوچک ترین مسائل زندگی مسلمان ها عنایت ویژه ای دارد.

۱. میزان الحکمه، ج ۱۱، ص ۴۵۶ (باب ۴۰۰۰، ح ۲۱۱۳۶).

۲. عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۴۳۱؛ صحیح مسلم، و کتاب الایمان، باب ۱۲، ح ۵۸.

۳ و ۴. نماز و زکات

خداوند پس از آن که به اعمال خیر به عنوان یک ویژگی ممتاز فرزندان ابراهیم اشاره کرد، دو نمونه از مهمترین اعمال خیر را نام می برد؛ یکی نماز و دیگری زکات. نماز رابطه انسان با خدای خویش، و زکات ارتباط انسان ها با یکدیگر است. اگر انسان ها این دو رابطه را ایجاد کنند، و آنها که ایجاد کرده اند آن را تقویت نمایند، همه چیز حل می شود.

یکی از امتیازات مولای متقیان علی (علیه السلام)، که مدعی هستیم شیعه اویم، آن است که به نماز فوق العاده اهمیّت می داد. آن حضرت گاه در یک شب هزار رکعت نماز بجا می آورد. بعضی در این مسأله تردید کرده و می پرسند: مگر ممکن است که در یک شب هزار رکعت نماز خوانده شود؟

مرحوم علامه امینی در کتاب ارزشمند الغدیر در پاسخ این سؤال می فرماید: در نجف اشرف افرادی را سراغ دارم که به تبعیّت از مولای خود برخی از شبها هزار رکعت نماز خوانده اند! جالب این که پیامبر (صلی الله علیه وآله) چنین شخصی را توصیه به نماز می کند. آیا علی (علیه السلام) نیازی به سفارش به نماز داشت؟ نه، بلکه این سفارش پیامبر همانند سفارش به هدایت مردم، برای من و شماست که خود را پیرو آن بزرگان دانسته، و دم از ولایت آنها می زنیم. برخی از مردم به نماز و رابطه بین خود و خدا اهمیّت می دهند، اما در بخش رابطه با خلق مشکل دارند و تصوّر می کنند تمام آنچه را که خداوند به آنها ارزانی داشته برای خودشان است، و به همین علّت حقوق شرعیّه آن را نمی پردازند.

۵. توحید و یکتاپرستی

آخرین ویژگی فرزندان حضرت ابراهیم (علیه السلام)، توحید و یکتاپرستی آنهاست. این صفت در واقع ریشه صفات چهارگانه قبلی است؛ اگر انسان توحید خالص داشته باشد، و فقط خدا را پرستش کند، هم فریضه نماز را بجا می آورد، و هم

حقوق شرعیّه اش را با میل و رغبت - نه اکراه و اجبار - می پردازد، و هم به هدایت دیگران بها می دهد، و هم کارهای خیر برایش افتخار محسوب می شود.

اهمیت فوق العاده جایزه حضرت ابراهیم (علیه السلام)

جایزه ای که خداوند متعال برای حضرت ابراهیم (علیه السلام) در نظر گرفت، بسیار مهم و ارزشمند بود. چرا که در سنّ کهولت و پیری، دو پسر به نام اسحاق و اسماعیل به وی داد. اسحاق (علیه السلام) پدر تمام پیامبران بنی اسرائیل، و اسماعیل (علیه السلام) جدّ پیامبر اسلام بود. یعنی تمام پیامبران پس از ابراهیم (علیه السلام) از نسل او هستند. و هر کار خیری که کسی تا دامنه قیامت، انجام دهد، حضرت ابراهیم (علیه السلام) نیز در آن شریک خواهد بود. و چه نعمتی از این بالاتر که آن حضرت در تمام کارهای خیر سهیم و شریک است.

در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده است: «پرونده اعمال انسان پس از مرگ بسته می شود. (نه یک ثواب به ثواب هایش افزوده می گردد، و نه یک گناه از گناهانش کاسته می شود). مگر در سه مورد:

۱. علمی که از خود بجا بگذارد؛ (تا زمانی که شاگردان و آثار علمی اش باقی باشد برایش ثواب می نویسند).

۲. بنای خیری که احداث کند؛ (اگر مسجد، یا درمانگاه، یا مدرسه، یا جاده یا بنای خیر دیگری بسازد، تا آن بناهای خیر باقی است و مردم از آن استفاده می کنند، سازنده اش هم در ثواب آن شریک است).

۳. فرزند صالحی که برای او دعا کند؛ (تا زمانی که آن فرزند صالح و نسل صالح او کارهای خیر کنند، او هم شریک ثواب های آنها خواهد بود).^۱

این روایت نشانگر اهمیت فرزند صالح و تربیت اوست، و هر چه در مورد تربیت فرزندان گفته شود، باز هم کم است. بنابراین باید در مورد تربیت فرزندان دقت

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۴، ح ۷۰.

نمود، و با آنها با محبت و همچون یک دوست رفتار کرد. در عصر و زمان ما، که فساد از در و دیوار می بارد، و امواج مفسد از هر نقطه ای به نقطه دیگر سرازیر شده، و ابتلای فرزندان به گناه و معصیت را زیاد کرده، باید حواسمان را جمع کنیم، و به خصوص زودتر مقدمات ازدواجشان (که جلوی بسیاری از مفسد را می گیرد) را فراهم کنیم، و نگران هزینه های ازدواج و زندگی مشترک آنها نباشیم، که خداوند متعال در سوره نور، آیه ۳۲ وعده داده آنها را بی نیاز خواهد کرد.

یکی دیگر از اموری که فرزندان را در مقابل مفسد بیمه می کند، جلسات مذهبی و دینی است. فرزندان را همراه خود به جلسات مذهبی ببرید، هر چند هزینه داشته باشد. چندی پیش یکی از مؤمنین به همراه دوستش جهت رسیدگی به خمس اموالش به ما مراجعه کرد، و پس از رسیدگی خمس اموال، اشاره ای به دوستش کرد و گفت: «ایشان در مورد تربیت فرزندان درست عمل کرد؛ که فرزندان را همراه خود به محافل و مجالس دینی می برد. اکنون هم احترامش را دارند، و هم در میان مردم انسان های خوش نامی هستند. اما من به جای این کار آنها را جهت ادامه تحصیلات به خارج از کشور فرستادم و اکنون حاضر نیستند که حتی شبی را در خانه آنها بسر ببرم!».

بشارت فرزنددار شدن حضرت ابراهیم (علیه السلام)

داستان بشارت فرزند به حضرت ابراهیم (علیه السلام) در سن پیری، در سوره ذاریات آیات ۲۴ تا ۳۰ آمده است. توجه فرمایید:

«هَلْ أَتَاكَ حَدِيثٌ ضَيْفٍ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ؛ آیا خبر مهمان های گرامی ابراهیم به تو رسیده است؟!».

«إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ؛ در آن زمان که بر او وارد شدند و گفتند: سلام بر تو! او گفت: سلام بر شما که گروهی ناآشنایید!».

چهره های این میهمان ها برای ابراهیم(علیه السلام) ناشناخته بود، اما به هر حال میهمان او بودند و باید از آنها پذیرایی می کرد. پس مشغول تهیه مقدمات پذیرایی از آنان شد. به آیه بعد توجه فرماید:

«فَرَأَىٰ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ»؛ سپس پنهانی به سوی خانواده خود رفت و گوساله فربه (و بریان شده ای را برای آنها) آورد».

«فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ»؛ و نزدیک آنها گذارد، (ولی با تعجب دید دست به سوی غذا نمی برند) گفت: «آیا شما غذا نمی خورید؟!».

در زمان های گذشته اگر میهمان ناشناسی بر کسی وارد می شد و از غذای صاحبخانه می خورد، احساس امنیت کرده، می گفتند: «او نمک ما را خورده، و نمکدان نمی شکند». اما اگر غذا نمی خورد، می گفتند: «حتماً نیت بدی در ذهنش دارد، که دست به سوی غذا دراز نمی کند». ابراهیم(علیه السلام) به خاطر این که میهمانان از غذا استفاده نکردند، نگران شد. توجه کنید:

«فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ وَبَشِّرُوهُ بِنِعْمَةٍ عَلِيمٍ»؛ و (چون غذا نخوردند) از آنها احساس وحشت کرد، گفتند: نترس (ما فرستادگان و فرشتگان پروردگار توایم!) و او را بشارت به تولد پسری دانا دادند».

فرشتگان دو مأموریت داشتند: نخست ویران کردن شهر قوم لوط، که با روی آوردن به همجنس بازی به خصوص لواط، و رواج این کار زشت، تمام شهر را به فساد کشیده بودند. و دیگر بشارت فرزندی پاک و صالح به حضرت ابراهیم(علیه السلام). آیه بعد عکس العمل ساره، همسر حضرت ابراهیم(علیه السلام) را به هنگام شنیدن این خبر منعکس می کند. می فرماید:

«فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صِرَّةٍ فَاصْكَتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ»؛ در این هنگام همسرش جلو آمد در حالی که فریاد می کشید به صورت خود زد و گفت: (آیا پسری خواهم آورد با اینکه) پیرزنی نازا هستم؟!».

«قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ»؛ گفتند: پروردگارت چنین گفته است، و او حکیم و داناست.

حضرت ابراهیم(علیه السلام) پس از دریافت این خبر مسرت بخش، از مأموریت اصلی فرشتگان پرسید:

«قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ»؛ (ابراهیم) گفت: ای فرستادگان (خدا) مأموریت شما چیست؟».

«قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ * لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَابَةً مِّنْ طِينٍ * مُّسَوِّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ»؛ گفتند: ما به سوی قوم مجرمی فرستاده شده ایم؛ تا بارانی از گِل های متحجر بر آنها بفرستیم؛ که از ناحیه پروردگارت برای اسراف کاران نشان گذاشته شده است.

حضرت ابراهیم(علیه السلام) که از این خبر محزون و ناراحت شد، تقاضای عفو و بخشش و اعطای مهلتی دیگر برای توبه و جبران به قوم لوط کرد. چرا که آن حضرت انسانی بردبار و دلسوز بود. اما این شفاعت اثری نداشت و پاسخ فرشتگان طبق آیه ۷۶ سوره هود چنین بود:

«يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ»؛ (گفتیم:) ای ابراهیم! از این (درخواست) صرف نظر کن، که فرمان پروردگارت فرا رسیده؛ و به یقین عذاب بدون بازگشت (الهی) به سراغ آنها می آید.

عذاب قوم لوط قطعی شد، اما بر خلاف آنچه که در میان مردم مشهور است، آتش الهی، تر و خشک (گناه کار و بی گناه) را با هم نمی سوزاند، زیرا خداوند عادل است، و این کار بر خلاف عدالت خداست. به همین علت می فرماید:

«فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»؛ ما مؤمنانی را که در آن (شهرها) بودند (قبل از نزول عذاب) خارج کردیم، ولی جز یک خانواده با ایمان در آنجا نیافتیم.^۱

۱. سوره ذاریات، آیه ۳۵ و ۳۶.

فرشتگان الهی پس از ابلاغ مأموریت خویش به حضرت ابراهیم(علیه السلام) و گفتگویی که با وی داشتند، به سمت قوم لوط حرکت کردند، و حضرت ابراهیم(علیه السلام) نیز به مأموریت خویش، که همان پاشیدن بذر توحید در میان مردم شام بود ادامه داد.

یکی از شاهکارهای قرآن مجید این است که در لابلای تاریخ انبیا و پیامبران، انواع درس های فضیلت و معرفت و اخلاق و عبرت و در یک کلام گفتنی ها را بیان می کند. از جمله در آیات مورد بحث به دو موضوع میهمانی و ثروت اشاره شده، که لازم است مطالبی درباره آن مطرح شود.

۱. میهمانی

طبق آنچه که از آیات مورد بحث استفاده می شود، حضرت ابراهیم(علیه السلام) از آمدن میهمانان شاد و خوشحال گشت، و بلافاصله مشغول تهیه وسایل پذیرایی و بخصوص آماده کردن غذا شد. در حالی که برخی از ما مسلمانان هنگامی که متوجه می شویم قرار است میهمانی برای ما بیاید عزا گرفته، و بسیار ناراحت می شویم. اسلام دین رحمت و عاطفه است، و اهمیت زیادی به میهمانی می دهد. در قرآن مجید ۵ بار کلمه میهمانی تکرار شده، که نشانگر اهمیت آن از دیدگاه اسلام است. و در روایات، احادیث فراوانی به چشم می خورد، که به چهار نمونه آن قناعت می کنیم:

۱. حضرت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) فرمود: «الضَيْفُ يَأْتِي الْقَوْمَ بِرِزْقِهِ، فَإِذَا ارْتَحَلَ ارْتَحَلَ بِجَمِيعِ ذُنُوبِهِمْ؛ میهمان که وارد می شود روزی اش هم می آید (و چیزی از روزی صاحبخانه کسر نمی شود) و هنگامی که منزل میزبان را ترک می کند، همه گناهان اهل خانه را می برد».^۱

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۶۱، ح ۱۷.

۲. در روایت دیگری از آن حضرت می خوانیم: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ؛ هر کس به توحید و معاد ایمان دارد، باید به میهمان خود احترام بگذارد و او را اکرام کند».^۱

۳. در کتاب المناقب آمده است: «رَأَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) حَزِينًا، فَقِيلَ لَهُ: مِمَّ حُزْنُكَ؟ قَالَ: لِسَبْعِ آتٍ لَمْ نُضِفْ إِلَيْنَا ضَيْفًا؛ روزی حضرت علی (علیه السلام) محزون و غمگین بود. از آن حضرت پرسیده شد: چرا ناراحتی؟ فرمود: یک هفته بر من گذشته و میهمانی نداشته ام!».^۲

۴. حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) فرمود: «كُلُّ بَيْتٍ لَا يَدْخُلُ فِيهِ الضَّيْفُ لَا يَدْخُلُهُ الْمَلَائِكَةُ؛ هر خانه ای که میهمان داخل آن نشود، فرشتگان در آن تردد نمی کنند».^۳

آنچه ذکر شد، گوشه ای از روایات اسلامی در مورد اهمیت میهمانداری بود. اکنون مقایسه ای بین فرهنگ دنیای غرب و اسلام را انجام بدهیم. در دنیای غرب که همه چیز بر محور مادیات دور می زند و عواطف انسانی مرده، مسأله میهمانی موضوعیت ندارد. حتی اگر دو دوست صمیمی به رستورانی بروند و با هم غذا بخورند، هر کس پول سهم خود را می دهد و هیچ کدام دیگری را میهمان خود نمی کند! آری وقتی انسان مادی شود همه معنویات رنگ می بازد.

اما اسلام آنقدر بر میهمانی تأکید می کند که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بخاطر نیامدن میهمان محزون و غمگین می شود. با این حال غربی ها ما را متهم به خشونت و بی عاطفگی می کنند. شما خواننده گرامی قضاوت کنید که: ما اهل خشونتیم، یا آنها که بویی از عاطفه نبرده اند؟!

۱. همان مدرک، ص ۴۶۰، ح ۱۴.

۲. سفینة البحار، ج ۵، ص ۲۶۸، واژه «الضيف والضيافة».

۳. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۶۱، ح ۱۴.

آداب میهمانداری

در روایات اسلامی و معارف دینی آداب فراوانی در مورد میهمانداری مطرح است، که به هفت نمونه آن اشاره می شود:

۱. میزبان باید میهمان خود را با گشاده رویی و خوشرویی و مهر و عاطفه و مهربانی پذیرایی کند،^۱ و رو ترش نکند، و چهره درهم نکشد، تا میهمان احساس نکند سربار است.

۲. میزبان با میهمان هم غذا شود، و اگر میهمان های متعددی دارد قبل از همه شروع کرده، و پس از همه دست از غذا بکشد، تا میهمانان احساس شرم نکنند، و به راحتی غذا بخورند.^۲

۳. هنگامی که میهمان آهنگ رفتن کرده، و قصد خداحافظی دارد او را بدرقه کند.^۳ تا در خانه، تا سرِ کوچه، یا ترمینال، یا ایستگاه راه آهن، تفاوت مقدار بدرقه، بستگی به نوع میهمان دارد.

۴. هنگامی که میهمان وارد می شود در حمل و نقل اثاثیه اش به او کمک کند، اما موقع رفتن این کار را نکند،^۴ تا احساس کند از آمدنش خوشحال و از رفتنش ناراحت هست.

۵. در صورتی که میهمان روزه نمی گیرد، میزبان هم روزه (غیر واجب معین) نگیرد.^۵ مثلا اگر میزبان دوست دارد در روز عید غدیر که روزه اش ثواب فوق العاده ای دارد روزه بگیرد، اما میهمانش روزه نیست، اسلام به میزبان دستور می دهد روزه نگیرد تا میهمان به هنگام غذا خوردن خجالت نکشد.

۱. سفینة البحار، ج ۵، ص ۲۷۰.

۲. همان مدرک.

۳. همان مدرک.

۴. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۵۳، ح ۱۶.

۵. سفینة البحار، ج ۵، ص ۲۷۲.

۶. میزبان کار منزل را بر میهمان تحمیل نکند.^۱ مثل اینکه بگوید: «چه خوب شد آمدی، این فرش را بگیر تا به زیرزمین منزل ببریم»؛ یا بگوید: «مدت ها بود می خواستم تانکر بالای پشت بام را پایین بیاورم، لطفاً کمک کن که این کار را انجام دهم». البته اگر خود میهمان مایل باشد و اصرار کند (همان گونه که بعضی از خانم ها در میهمانی با میل خود به هنگام شستن ظروف غذا به میزبان کمک می کنند) اشکالی ندارد.

۷. میهمان را دچار زحمت نکند.^۲ مثلاً چندین رقم غذا و سفره ای رنگین نچیند، چون به ضرر خود میهمان هم هست. زیرا چه بسا قصد دارد علاوه بر ناهار، شام را هم نزد صاحبخانه بماند، اما وقتی مشاهده می کند که میزبان چقدر به خود و خانواده اش زحمت می دهد، از این کار صرف نظر کرده و پس از ناهار می رود. «عبدالله بن سنان» میهمان «صفوان»، که هر دو از اصحاب امام صادق (علیه السلام) بودند، شد. عبدالله خطاب به میزبان خود گفت: «صفوان! اگر غذایی داری بیاور.

صفوان گفت: کمی صبر کنید، فرزندم را فرستاده ام بازار مقداری گوشت و تخم مرغ بخرد، تا با آن غذایی تهیه کنیم. گفت: او را بازگردان. فرزند صفوان بازگشت. میهمان به میزبان گفت: در خانه چه داری؟ گفت نان و سرکه و روغن زیتون، گفت: همان را بیاور، کفایت می کند».^۳

اسلام سفارش می کند که میزبان خود را به زحمت و تکلف نیندازید، چرا که تکلف هم به ضرر صاحبخانه است، هم میهمان و هم میهمانی. زیرا اگر تکلف رایج شود به تدریج میهمانی ها کم می شود، و هر چه تکلف ها کمتر شود

۱. همان مدرک، ص ۲۷۰.

۲. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۵۹، ح ۵.

۳. سفینة البحار، ج ۵، ص ۲۶۹.

میهمانی‌ها فراوان تر می‌گردد. چقدر شایسته است میهمانی‌ها ساده تر برگزار گردد.

برخی از مردم به بهانه حفظ آبرو، خود و خانواده را به زحمت می‌اندازند و علی‌رغم نداشتن بودجه کافی، میهمانی پرخرجی داده، و زیر بار قرض می‌روند، در حالی که این کارها آبروداری نیست، بلکه وهم و خیالات است. آبرویی که می‌خواهد با یک سفره رنگین بیاید، و با یک غذای ساده برود، ارزشی ندارد.

خلاصه اینکه: میهماننداری از دیدگاه اسلام اهمیت فراوانی دارد، و باید فرهنگ آن را گسترش داد، و این کار جز با رعایت آداب ضیافت که به بخشی از آن اشاره کردیم، عملی نخواهد شد.

۲. ثروت شایسته و ناشایست

همه شنیده ایم که حضرت ابراهیم(علیه السلام) در سایه کار و تلاش و فعالیت و مدیریت، انسان ثروتمندی بود. از این رو در بین برادران ترک زبان مرسوم است که اگر بخواهند برای کسی دعا کنند که ثروتمند شود می‌گویند: «خداوند دولت ابراهیم عطا کند»؛ اما آیا ثروتمند بودن امری ناپسند و مذموم است، یا پسندیده و ممدوح می‌باشد؟

در جامعه ما دو دیدگاه در این زمینه وجود دارد که یکی جانب افراط را طی کرده، و دیگری راه تفریط را پیموده است. عده‌ای بطور کلی ثروت را ضد ارزش، و ثروتمند را انسانی غیر ارزشی می‌پندارند، و در مقابل، برخی آن را بسیار خوب می‌دانند. کدام نظریه حق است؟

پاسخ این سؤال را حضرت علی(علیه السلام) در خطبه ۲۰۹ نهج البلاغه داده است. توضیح اینکه: حضرت وارد بصره شد. در آنجا دوستی به نام «علاء بن زیاد» دارد، که انسانی با معرفت و با شخصیتی است. به حضرت اطلاع دادند که علاء بیمار

شده است. حضرت فرمود: «به عیادتش برویم». عیادت یکی از آداب ارزشمند اسلامی است که در روند درمان بیمار بسیار مؤثر است؛ چرا که عیادت باعث تقویت روحیه بیمار می‌شود، و ۵۰٪ سلامتی بیمار در تقویت روحیه اوست. حضرت و همراهان به سمت خانه علاء حرکت کردند. وقتی به خانه او رسیدند، مشاهده کردند که علاء دارای خانه‌ای بسیار وسیع است. حضرت در کنار بستر علاء نشست و پس از احوالپرسی مختصر به علاء فرمود: «این خانه بزرگ در روز قیامت بیشتر مورد نیاز توست»؛ یعنی چرا خانه‌ای به این بزرگی تهیه کرده‌ای، می‌توانستی به خانه کوچکتی قناعت کنی و بقیه پول آن را صرف بی‌خانمان‌ها نمایی. سپس فرمود: «بَلَىٰ إِنْ شِئْتَ بَلَغْتَ بِهَا الْآخِرَةَ: تَقْرَىٰ فِيهَا الضَّيْفَ، وَتَصِلُ فِيهَا الرَّحِمَ، وَتُطَلَعُ مِنْهَا الْحُقُوقَ مَطْلِعَهَا؛ فَإِذَا أَنْتَ قَدْ بَلَغْتَ بِهَا الْآخِرَةَ؛ آری! اگر بخواهی می‌توانی به وسیله آن به آخرت برسی (و سعادت‌مند شوی) به این گونه که از میهمانان در آن پذیرایی کنی و صله رحم در آن بجا آوری و حقوق شرعی و الهی آن را پردازی؛ اگر به وسیله این خانه چنین کنی، به خانه آخرت نایل شده‌ای!».

امروزه هم اگر ثروتمندان پنج شرط را رعایت کنند، سرمایه آنها ضد ارزش نخواهد بود. انسان‌های مدیر و مدبر، اگر با توجه به پنج شرطی که می‌آید سرمایه‌ای تهیه کنند هیچ مشکل شرعی نخواهد داشت:

۱. آن را از راه مشروع تهیه کنند. برای به دست آوردن آن، مرتکب احتکار، رباخواری، امتیازات نامشروع، زد و بند، رشوه خواری و مانند آن نشده باشند.
۲. درآمدشان را در همین کشور سرمایه‌گذاری کرده، و آن را روانه بانک‌های خارجی نظیر سوئیس و دبی و دیگر کشورها ننمایند.
۳. حق و حقوق شرعی و قانونی آن را بپردازند. نه در پرداخت وجوهات شرعیّه کوتاهی کنند، و نه از مالیات عادلانه‌شانه خالی نمایند.

۴. سرمایه خود را احتکار نکنند، بلکه به وسیله ثروت خود، تولید کار کرده و جوانان بیکار را دعوت به کار و فعالیت نموده، و گوشه ای از مشکلات بیکاری را حل نمایند.

۵. زندگانی تجملاتی و پر از تشریفات برای خود و اطرافیان فراهم نکرده، و در عمل مشوق و مروج روحیه اشرافی گری نباشند.

اگر ثروتمندی این پنج شرط را رعایت کند هر چه ثروت داشته باشد، مشکلی نخواهد داشت؛ زیرا ثروت چنین انسانی در حقیقت در اختیار جامعه است. فراوان شدن این نوع ثروت ها نه تنها ضد ارزش نیست و لطمه ای به جایی نمی زند، که ارزش محسوب می شود و مفید به حال جامعه خواهد بود. اما اگر یک یا دو یا همه شرایط مذکور نادیده گرفته شود، باید درباره چنان ثروتی حساسیت به خرج داد.

اگر حضرت خدیجه کبری(علیها السلام) ثروت کلانی داشت، اصول فوق در آن رعایت شده بود، و همه را در راه نشر و تبلیغ اسلام قرار داد.

حضرت علی(علیه السلام) ثروت حلالی تهیه کرد، تا آنجا که هزار برده را با پول حاصل از دسترنج شخصی خود آزاد کرد^۱ و نخلستان های متعدد و قنات های مختلفی را احداث و برخی از آنها را وقف نمود.^۲ و هنگامی که چشم از جهان پوشید، چیزی از خود به جای نگذاشت.

۱. این روایت در کتب مختلف نقل شده است؛ از جمله مرحوم علامه مجلسی(رحمه الله) در بحار الانوار، ج ۴۱، صفحات ۳۲ و ۳۷ و ۴۳ و ۵۸ و ۱۰۲ و ۱۱۰ و ۱۳۰ و ۱۳۳ و ۱۳۸ آن را نقل فرموده و طبق برخی از روایات این کار در زمان حیات رسول الله(صلی الله علیه وآله) رخ داده است.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۳، احکام الوقوف والصدقات، باب ۱۰، ح ۴؛ فروغ ولایت، ص ۲۹۸.

فصل هشتم:

معاد و جهان پس از مرگ

اسلام به دو اصل اهمیّت فوق العاده ای داده است؛ اصل توحید و اصل معاد. اگر این دو اصل در وجود انسان زنده شود، و خدای عالم هستی را باور کند، که روزی به اعمال او حسابرسی خواهد نمود، نیازی به دادگاه نخواهد بود. زیرا انسانی که خداوند را همه جا حاضر و ناظر اعمال خویش می داند، و معتقد است فرشتگان الهی تمام اعمالش را ثبت و ضبط می کنند، و روزی به تمام اعمال وی - حتی کوچک ترین آنها - رسیدگی خواهد شد، حواسش را جمع می کند. ستم نمی کند، به اموال و حقوق دیگران تجاوز نمی کند، آبروی مردم را نمی ریزد، و دیگران را تحقیر نمی کند. اگر پلیسی مأمور مراقبت از شخصی شود، و همواره همراه او باشد، و کوچکترین رفتارهای غیر معمول او را به مأموران قضایی گزارش دهد، چنین انسانی هرگز مرتکب کار خلاف نمی شود.

ابراهیم (علیه السلام) هم قهرمان توحید و یکتاپرستی است (همان گونه که در مباحث گذشته پیرامون آن سخن گفته شد) و هم قهرمان معاد و مؤمن به جهان پس از مرگ است. در این رابطه به آیه ۲۶۰ سوره بقره توجّه فرمایید:

(وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أُولَٰئِكَ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي)؛ و (به خاطر بیاور) هنگامی را که ابراهیم گفت: پروردگارا! به من بنمایان چگونه مردگان را زنده می کنی؟ فرمود: مگر ایمان نیاورده ای؟! گفت: آری (ایمان آورده ام)، ولی می خواهم قلبم آرامش یابد».

ایمان درجاتی دارد، از جمله علم یقین، حق یقین، و عین یقین. حضرت ابراهیم (علیه السلام) علم یقین و حق یقین دارد، اما می خواهد به عین یقین برسد. بنابراین خداوند با خواسته اش موافقت کرد. بدین جهت در ادامه آیه می خوانیم: «قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ»؛ فرمود: در این صورت چهار پرنده (از گونه های مختلف) را انتخاب کن، و آنها را (پس از ذبح کردن) قطعه قطعه کن (و در هم بیامیز)».

در مورد این که آن چهار حیوان چه بوده اند؟ در قرآن مجید چیزی نیامده است؛ اما از روایات و کتب تفسیر استفاده می شود که چهار نوع مرغ با چهار ویژگی مختلف بودند:

۱. طاووس، که مظهر تکبر و خودنمایی است.

۲. خروس، که معروف به شهوت رانی است.

۳. کبوتر، که شهره بازیگری است.

۴. کلاغ، که نماد آرزوهای دور و دراز است، چرا که می گویند کلاغ یکصد سال عمر می کند و هماهنگ با عمر طولانی آرزوهای بلند دارد.

«ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا وَاعْلَمَنَّ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»؛ سپس بر هر کوهی، قسمتی از آن را قرار بده، بعد آنها را صدا بزن، به سرعت به سوی تو می آیند. و بدان که خداوند قادر و حکیم است».

حضرت ابراهیم (علیه السلام) با انجام این دستور الهی، صحنه معاد را در دنیا مشاهده کرد. و علت این درخواست ابراهیم (علیه السلام) این بود که روزی از کنار دریایی عبور می کرد، مشاهده کرد مرداری در کنار ساحل افتاده، نیمی از بدنش در آب دریا و نیم دیگر در خشکی است. حیوانات دریایی آن قسمت از بدن مردار که در دریاست، و حیوانات خشکی آن قسمت که در خشکی است را می خورند.

سپس به فکر فرو رفت که اگر این مردار بدن یک انسان بود، و نصف آن را حیوانات خشکی و نصف دیگر را حیوانات دریا می خوردند، خداوند چگونه آنها

را در روز قیامت جمع آوری و مبعوث می کرد؟^۱ این همان شبهه معروف آکل و مأكول است که خداوند متعال در این آیه شریفه با زبان مثال آن را بیان کرده است.

این نوع شبهات در حقیقت بی اطلاعی یا کم خبری از قدرت بی انتها و لایزال خداوند است. شما اگر یک گرم آهن را کاملاً پودر نموده، و با یک خروار خاک مخلوط کنید، سپس آهن ربای قوی به دست بگیرید و در آن خاک ها بچرخانید، تمام آهن پودر شده جذب آهن ربا می شود. خداوندی که چنین قدرتی به آهن ربا داده، آیا خود از یافتن اجزای بدن انسان در نقاط مختلف زمین، و خلقت و آفرینش مجدد آن عاجز است؟!

درس ها و نکته ها

آیه شریفه فوق درس ها و نکته های متعددی دارد، که باید آنها را فرا گرفت.

۱. معاد جسمانی

برخی از معتقدان به جهان آخرت می گویند: «در روز قیامت روح انسان حاضر شده و مورد بازخواست قرار گرفته، و سپس پاداش داده می شود، یا مجازات می گردد. اما جسم انسان، که نابود شده، قابل بازگشت نیست. و در یک جمله، معاد روحانی است، نه جسمانی!».

این سخن به شهادت آیات فراوانی از قرآن مجید، از جمله آیه مورد بحث، باطل است. چرا که انسان با این جسم خاکی عبادت کرده، یا مرتکب گناه شده است، و روح به اتفاق این جسم به طور مشترک، بندگی یا معصیت کرده اند، پس باید هر دو با هم در جهان آخرت پاداش گرفته یا مجازات شوند. راستی مگر منکران معاد

۱. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۳۲۶؛ البتّه آنچه که در متن آمده یکی از احتمالات چندگانه ای است که مفسران ذکر کرده اند؛ شرح بیشتر را در همان کتاب مطالعه فرمایید.

جسمانی قرآن نمی خوانند، یا مرتکب تفسیر به رأی شده اند؟ به آیات ۷۸ تا ۸۱ سوره یس توجه فرمایید:

«(وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ * الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنتُم مِّنْهُ تُوقَدُونَ * أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ)؛ و برای ما مثالی زد و آفرینش خود را فراموش کرد و گفت: چه کسی این استخوان ها را زنده می کند در حالی که پوسیده است؟! بگو: همان کسی آن را زنده می کند که نخستین بار آن را آفرید؛ و او نسبت به هر مخلوقی داناست. همان کسی که برای شما از درخت سبز، آتش آفرید و شما به وسیله آن، آتش می افروزید. آیا کسی که آسمان ها و زمین را آفریده، قادر نیست همانند آنان را بیافریند؟! آری (می تواند)، و او آفریدگار آگاه است».

نتیجه این که معاد تنها روحانی نیست، بلکه هم روحانی است و هم جسمانی.

۲. تفسیر عرفانی

برخی از عرفا برای آیه شریفه، تفسیری عرفانی ارائه کرده اند. هر چند نمی توان آن را کاملاً به آیه مذکور نسبت داد، اما طرح آن به عنوان یک احتمال اشکالی ندارد. آنها می گویند: «اگر می خواهید مؤمن واقعی شوید باید از چهار صفت اجتناب ورزید: صفت خودخواهی و کبر و غرور که طاووس نماد آن است را در خود ذبح کنید. هوسرانی و هوسبازی که خروس نماد آن است را از بین ببرید. بازیگری و خودنمایی که کبوتر نماد آن است را در خود بکشید. آرزوهای طولانی که کلاغ نماد آن است را در وجود خود نابود کنید. اگر این چهار صفت رذیله را در وجود خود ذبح کنید مؤمن واقعی خواهید شد و به مرحله اطمینان و یقین می رسید»^۱.

۱. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۶۰.

۳. آثار ایمان به معاد

ایمان به معاد مشکلات جوامع انسانی را حل کرده، و آثار فراوانی در زندگی شخصی و اجتماعی انسان خواهد داشت. سختی های زندگی ما انسان ها، به خاطر عدم ایمان به معاد و حساب و کتاب و کتاب است.

قبل از انقلاب جهت تبلیغ به تهران رفته، و روزهای پنجشنبه و جمعه منبر می رفتم. فکر کردم کار فرهنگی ریشه داری انجام دهم. بدین منظور هر روز جمعه یک حدیث با ترجمه و ذکر منبع و شرح مختصری نوشته و فتوکپی آن را گرفته، در اختیار حضار مجلس - که عموماً جوان بودند - گذاشته، سپس پیرامون آن سخن می گفتم. بعداً پیشنهاد شد که مسابقه ای جهت حفظ احادیث مطرح شده، برگزار و به برندگان آن جوایزی داده شود. روز امتحان تعیین، و عدّه زیادی شرکت کردند. قرار شد شرکت کنندگان، چهل حدیث با اعراب و ترجمه و ذکر منبع آن بنویسند. بسیاری از شرکت کنندگان برنده شدند. و جالب اینکه تعدادی از شرکت کنندگان حدیث را با یک رنگ، اعراب آن را با رنگ دیگر، و ترجمه و منبع آن را با رنگ های متفاوت نوشتند. جایزه ها را، که به وسیله تاجر نیکوکاری تهیه شده بود، تقسیم کردیم. سپس برای ارائه گزارشی از چگونگی مسابقه و نفرات برنده و اهدای جوایز، به آن فرد نیکوکار پیشنهاد دادیم که نام ایشان را هم به عنوان تهیه کننده جوایز بنویسیم، او فکری کرد و گفت: «نویسید! اگر اینجا بنویسید می ترسم آنجا که باید بنویسند، نوشته نشود!».

این جملات، تراوش فکر یک انسان معتقد به معاد بود. او می ترسید که با این کار عملش شائبه ریا پیدا کند، و مورد پذیرش خداوند قرار نگیرد.

تأثیر ایمان به معاد در زندگی حضرت علی (علیه السلام)

معاد در زندگی اولیای الهی ظهور و بروز فراوانی دارد، چرا که ایمان آنان به معاد فوق العاده بالاست.

برای این منظور به خطبه ۲۲۴ نهج البلاغه، که حاوی دو داستان عجیب و برخورد حاکی از شدت ایمان امام علی (علیه السلام) به معاد است، اشاره می کنیم. حضرت در ابتدای خطبه و قبل از پرداختن به آن دو جریان، در جملات زیبا و تکان دهنده ای چنین می فرماید:

«وَاللَّهِ لَأَنَّ آيَةَ عَلِيِّ حَسَكِ السَّعْدَانِ مُسَهَّدًا، أَوْ أَجْرًا فِي الْأَغْلَالِ مُصَفَّدًا، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِبَادِ، وَغَاصِبًا لِشَيْءٍ مِنَ الْخَطَامِ، وَكَيْفَ أَظْلَمُ أَحَدًا لِنَفْسٍ يُسْرِعُ إِلَيَّ الْبَلْبَى قُفُولَهَا، وَيَطُولُ فِي الثَّرَى حُلُولَهَا؟!؛ سوگند به خدا اگر شب را بر روی خارهای «سعدان» بیدار به سر برم! و یا در غل ها و زنجیرها بسته و کشیده شوم، برایم محبوب تر است از اینکه خدا و رسولش را روز قیامت در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان ستم کرده، و چیزی از اموال دنیا را غصب نموده باشم. چگونه به کسی ستم روا دارم، آن هم برای جسمی که تار و پودش به سرعت به سوی کهنگی پیش می رود (و از هم می پاشد) و مدت های طولانی در میان خاک ها می ماند».

علی (علیه السلام) و تقاضای بی مورد عقیل

سپس به داستان برادرش «عقیل»^۱ اشاره کرده، می فرماید:

۱. ابوطالب چهار پسر داشت، که هر کدام با یکدیگر ۱۰ سال فاصله سنی داشتند. اسامی آنها به ترتیب سن عبارت است از: ۱. طالب. ۲. عقیل. ۳. جعفر. ۴. علی (علیه السلام). ابوطالب «عقیل» را بسیار دوست می داشت، از همین رو پیامبر به عقیل می فرمود: «من از دو جهت تو را دوست دارم: یکی از نظر خویشاوندی، و دیگر به خاطر آنکه می دانم عمویم ابوطالب تو را سخت دوست می داشت». عقیل در جنگ موته همراه برادرش جعفر شرکت داشت، و از «انساب» عرب و سرگذشت آنها در ایام جاهلیت از همه داناتر، و در مناظرات سخت حاضر جواب بود. در مورد اینکه قبل از شهادت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نزد معاویه رفت یا پس از آن، در میان مورخان اختلاف نظر است؛ ولی محققان معتقدند پیش از شهادت نبوده است (ترجمه گویا و شرح فشرده بر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۹۷).

به خدا قسم! عقیل برادرم را دیدم که به شدت فقیر شده بود، و از من می خواست که یک من از گندم های شما را (بر خلاف موازین) به او ببخشم. کودکانش را دیدم که از گرسنگی موهایشان ژولیده، و بر اثر فقر رنگشان دگرگون گشته، و گویا صورتشان با نیل رنگ شده بود!

عقیل باز هم اصرار کرد، و چند بار خواسته اش را تکرار نمود، من به او گوش فرا دادم! خیال کرد دینم را به او می فروشم! و به دلخواه او قدم برمی دارم، و از راه و رسم خویش دست می کشم! (اما من برای بیداری و هشدار به او) آهنی را در آتش گداختم، سپس آن را به بدنش نزدیک ساختم (توجه کنید حضرت آهن را به بدن او نزد، بلکه آن را نزدیک بدنش برد) تا با حرارت آن عبرت گیرد، (ناگهان) ناله ای همچون بیماری که از شدت درد می نالد سر داد، و چیزی نمانده بود که از حرارت آن بسوزد. به او گفتم: هان ای عقیل! زنان سوگمند در سوگ تو بگریند! از آهن تفتیده ای که انسانی آن را به صورت بازیچه سرخ کرده ناله می کنی! اما مرا به سوی آتشی می کشانی که خداوند جبار با شعله خشم و غضبش آن را برافروخته است. تو از این حرارت می نالی و من از آن آتش سوزان نالان نشوم؟!»^۱

۱. عقیل داستان خود را برای معاویه چنین نقل می کند:

«زندگی بر من سخت شده بود، فرزندانم را جمع کردم و به نزد برادرم علی (علیه السلام) رفتم. گرسنگی در قیافه فرزندانم هویدا بود، به من فرمود: «شب بیا تا چیزی به تو بدهم». شب یکی از فرزندانم دست مرا گرفت، و به سوی او برد. پس از نشستن، امام به فرزندم دستور داد از آنجا خارج شود. سپس به من گفت: «بگیر!» من خیال کردم کیسه ای از طلا است، دستم را دراز کردم، ناگاه احساس کردم که پاره آهن داغی است... صدایم بلند شد. به من فرمود: «مادرت برایت گریه کند. این آهنی است که آتش دنیا آن را داغ کرده است. من و تو چگونه خواهیم بود آنگاه که به زنجیرهای جهنم کشیده شویم؟» آنگاه این آیه را قرائت کرد: (إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ) (غافر، آیه ۷۱) سپس فرمود: «بیش از آنچه خداوند برای تو قرار داده، نزد من نیست».

عقیل می گوید: پس از نقل این جریان، معاویه در شگفتی فرو رفت و گفت: «هیئات هیئات عقت النساء ان یلدن مثله؛ دیگر زنان همانند علی نخواهند زایید» (شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۲۵۳).

به راستی علی (علیه السلام) چه می کند، و دیگران چگونه رفتار می کنند؟ ایمان علی به او اجازه نمی دهد موادّ غذایی مختصری را به برادر فقیر و نیازمند و عیالمنند و نابینایش بر خلاف ضوابط بدهد، اما زمامداران بی ایمان دنیا چنان رانت خواری هایی می کنند که انسان از بیان آن شرم می کند. بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!

علی و هدیه شبانه!

حضرت سپس به داستان «اشعث بن قیس» منافق - که عامل بسیاری از مفاسد و اختلافات دوران کوتاه خلافتش بود - اشاره می کند. اشعث با کسی اختلاف داشت، و پرونده این اختلاف نزد حضرت علی (علیه السلام) بود، و قرار بود روز بعد در مورد آن قضاوت کند. حضرت می فرماید:

«از سرگذشت عقیل شگفت آورتر داستان کسی است که نیمه شب ظرفی سرپوشیده پر از حلواى خوش طعم و لذیذ به درب خانه ما آورد. ولی این حلوا معجونى بود که من از آن متنفر شدم. گویا آن را با آب دهان مار، یا استفراغش خمیر کرده بودند! لذا نگاه تندى به او افکندم و گفتم: «آیا این کاسه حلوا رشوه است؟ یا صدقه؟ یا زکات؟ علی، نه اهل رشوه است تا به سبب آن بر خلاف حق قضاوت کند، و نه اهل صدقه و زکات، که اینها بر بنی هاشم حرام است».

اشعث که از این برخورد قاطع و تند امیر زمامداران، دست و پای خود را گم کرده بود، گفت: نه، هیچ کدام نیست، بلکه هدیه است! هر مسلمانی حق دارد به مسلمان دیگر هدیه دهد. [این کار در واقع کلاه شرعی بود که متأسفانه در عصر ما نیز صورت می گیرد، و رشوه خواری، تحت عناوینی از قبیل: هدیه، انعام، شیرینی، حق و حساب و مانند اینها تحقق می پذیرد].

حضرت که چهره هزار رنگ اشعث را می شناخت، به نیت واقعی او واقف گشته، فرمودند: اشعث! آیا دیوانه شده ای؟! یا عقلت را از دست داده ای؟! یا هذیان

می‌گویی؟! تو نیمه شب با این کاسه حلوا می‌خواهی علی را بفریبی، و او را به ظلم دعوت کنی، تا فردا به نفع تو حکم دهد! اشعث تو مرا با خود مقایسه کرده‌ای! بگذار تا خود را بشناسانم: «اشعث این حلوا که سهل است چون این حلوایی که من دیدم، گویا با آب دهان مار مخلوط گشته [اگرچه ظاهری زیبا دارد؛ ولی باطنش بسیار کثیف است]. به خدا قسم اگر آسمان‌های هفتگانه را به علی دهند تا بر مورچه‌ای ظلم کند، چنین نخواهد کرد».

حال، آیا دنیا با چنین زمامداری امن و امان است، یا جهانی که حاکمانش، هستی‌کشور خویش را در مقابل یک زن آلوده مصالحه می‌کنند؟! این کجا و آن کجا!

آری! ایمان به معاد آثار گرانقدری دارد که اگر پرتوی از آن در جامعه‌ای باشد، از رانت خواری^۱، تبعیض‌های ناروا، ظلم و ستم، پرونده‌های فراوان اختلافات و درگیری‌ها، رشوه‌خواری، و پایمال کردن حقوق دیگران، و مانند آن اثری نخواهد بود.

حضرت پس از بیان این دو داستان عجیب، جمله‌ای بسیار زیبا و سرشار از عدالت به زبان می‌آورد، که جز علی (علیه السلام) کسی نمی‌تواند بگوید، و شایسته است این جملات با آب طلا نوشته و در تمام ادارات در مقابل چشمان مسؤولان آن نصب شود. می‌فرماید:

«وَاللّٰهُ لَوْ اَعْطِيَتْ اِلْقَالِيْمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ اَفْلَاكِهَا، عَلٰى اَنْ اَعْصِيَ اللّٰهَ فِيْ نَمَلَةٍ اَسْتَلْبُهَا جُلْبَ شَعِيْرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ، وَاِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِيْ لَاهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِيْ فَمٍ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا؛ به خدا سوگند اگر اقلیم‌های هفتگانه با آنچه در زیر آسمان‌هاست (همه جهان هستی) را به من بدهند که خداوند را با گرفتن پوست جوی از دهان مورچه‌ای نافرمانی کنم، هرگز چنین نخواهم کرد! (چرا که) دنیای شما، از برگ جویده‌ای که در دهان ملخی باشد نزد من خوارتر و بی‌ارزش‌تر است!».

۱. منظور از رانت خواری گرفتن امتیازات ویژه‌ای از حکومت است.

آیه الله العظمی بروجردی (رحمه الله) از زبان یکی از یاران

یکی از یاران و همراهان استاد ما، آیه الله العظمی بروجردی (رحمه الله) در مدح و توصیف معظّم له می گفت: «ایشان قیامت را باور کرده است!» این جمله در توصیف مرجع تقلید بزرگی همچون ایشان در بدو نظر شاید جمله ساده و سبکی به نظر برسد، اما با دقت و اندیشه، بزرگی و عظمت آن ظاهر می گردد.

اگر مردم قیامت را باور داشتند، لازم نبود طلبکار به سراغ بدهکار برود، بلکه ترس از دادگاه الهی در قیامت بدهکار را به دنبال طلبکار می فرستاد! باور قیامت باعث می شود که مجرم به دنبال پلیس و دستگاه قضایی باشد تا با اجرای قانون مجازات، بار او را سبک کند.

فصل نهم:

بنای خانه کعبه

یکی دیگر از امتیازات مهم حضرت ابراهیم (علیه السلام)، قهرمان بت شکن، تجدید بنای خانه کعبه است. کعبه در زمان حضرت آدم (علیه السلام) ساخته شد،^۱ اما به هنگام طوفان نوح (علیه السلام) ویران گشت، و ابراهیم خلیل (علیه السلام) از سوی خداوند جلیل مأموریت یافت آن را تجدید بنا کند.

به شهادت آیه شریفه: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ»^۲ کعبه اولین معبد در جهان است، و قبل از آن هیچ عبادتگاهی وجود نداشته است.

سؤال: چرا همه مسلمانان به هنگام نماز باید به سمت کعبه بایستند؟

جواب: زیرا کعبه قدیمی ترین معبد در جهان است؛ بنابراین همه مسلمانان در سراسر کره زمین بر گرد آن به نماز ایستاده، و به پرستش خداوند می پردازند.

۱. شاهد این مطلب در آیات قرآن مجید یافت می شود، که به دو نمونه آن اشاره می شود:

(الف) آیه ۱۲۷ سوره بقره که طبق مضمون آن، حضرت ابراهیم (علیه السلام) به کمک اسماعیل (علیه السلام) فرزندش پایه های خانه کعبه را بالا برد. یعنی پایه های آن از زمان های سابق موجود بود، و حضرت همان را تعمیر و بازسازی کرد، و خود شالوده کعبه را نریخت.

(ب) خداوند در آیه ۳۷ سوره ابراهیم، به نقل از آن حضرت می فرماید: «خانواده ام را در کنار خانه ات گذاشتم»؛ اگر ابراهیم (علیه السلام) بنیانگذار خانه کعبه بود، این مطلب چه معنایی دارد؟ نتیجه این که بنیان اصلی کعبه را حضرت آدم (علیه السلام) نهاد، و ابراهیم خلیل (علیه السلام) آن را بازسازی کرد.

۲. سوره آل عمران، آیه ۹۶؛ ترجمه: «نخستین خانه ای که برای مردم (و نیایش خداوند) بنا نهاده شد، همان است که در سرزمین مکه است، که پربرکت، و مایه هدایت جهانیان است».

مقدمات ساختن کعبه

خداوند متعال در آیات ۳۷ تا ۴۱ سوره ابراهیم، مقدمات ساختن کعبه را بیان می‌کند. توضیح این که: حضرت ابراهیم(علیه السلام) دو همسر به نام های «ساره» و «هاجر» داشت. ساره همسر اول، و هاجر که کنیزی بود، همسر دوم حضرت محسوب می‌شد. آن حضرت از هیچ کدام صاحب فرزند نشد. در سنّ کهولت و پیری، از خداوند تقاضای فرزند کرد. خداوند دعایش را مستجاب نمود. ابتدا پسری از هاجر متولد شد که نام او را اسماعیل نهادند، سپس خداوند به ساره هم پسری عنایت کرد و نام اسحاق برای او انتخاب شد.

هنگامی که هاجر بچه دار شد و هنوز ساره صاحب فرزند نشده بود، ناراحت و غمگین شد، در نتیجه از حضرت ابراهیم(علیه السلام) تقاضا کرد هاجر را از نزد او ببرد. خداوند به ابراهیم(علیه السلام) دستور داد که هاجر را با فرزند شیرخوارش به سرزمین مکه ببرد. فاصله شام تا مکه زیاد بود. مکه در آن زمان آب و آبادی نداشت، بلکه یک بیابان خشک و سوزان بود. طبق برخی از روایات، جبرئیل قافله کوچک ابراهیم و هاجر و اسماعیل(علیهم السلام) را همراهی کرد، و مرکبی در اختیار آنها گذاشت. پس از طیّ این مسیر طولانی به جوار خانه کعبه رسیدند، یک درخت در وسط بیابان خشک و بی آب و علف بود. چادری بر روی آن انداخت، و هاجر و اسماعیل را با مقداری آب و غذا در آنجا گذاشت. هاجر گفت: ابراهیم! من زنی تنها، با این بچه شیرخوار در وسط این بیابان خشک و سوزان و بی آب و علف، چه کنم؟ ابراهیم فرمود: آن کس که فرمان داد تو را به اینجا بیاورم، از تو حمایت خواهد کرد.

چاه زمزم

ابراهیم(علیه السلام) خداحافظی کرد و رفت. هاجر و اسماعیل(علیهم السلام) مختصر آب و غذا را مصرف کردند. اکنون نه غذا دارند و نه آب، مادر شاید بتواند در مقابل تشنگی و گرسنگی مقاومت کند، اما تشنگی و گرسنگی طفل شیرخوارش را

نمی تواند تحمّل کند. در کنار کوه مروه ایستاده بود. سرابی در سمت کوه صفا توجّهش را به خود جلب کرد، به امید یافتن آب به سوی آن حرکت کرد. اما هنگامی که به کوه صفا رسید از آب خبری نبود. از آنجا نگاهی به سمت کوه مروه کرد، سرابی در آن سمت مشاهده نمود. به سوی کوه مروه حرکت کرد، وقتی به مروه رسید خبری از آب نبود. این رفت و آمد هفت بار تکرار شد (سعی صفا و مروه و دیگر برنامه های حج، جنبه نمادین از تاریخ زندگی حضرت ابراهیم(علیه السلام) و خانواده اش دارد). هاجر نگران و ناامید به سمت کودک شیرخوارش، که او را در محلّ فعلی چاه زمزم رها کرده بود، حرکت کرد. نزدیکتر که شد شاهد جوشش آبی از زیر پای اسماعیل شیرخوار شد! باور نمی کرد. نکند این هم سراب باشد، جلوتر آمد، یقین پیدا کرد که این بار سراب نیست. فرزند شیرخوارش را سیراب کرد، سپس خود آب نوشید، و مقداری خاک در اطراف آب ریخت تا آب در گودالی جمع شود و چند روزی ذخیره داشته باشند، غافل از این که به لطف الهی قرار است این چشمه همواره بجوشد، و عامل آبادی مکه گردد. در لغت عرب به جمع و جور کردن چیزی، هم «ضمّ» می گویند و هم «زم»، بنابراین آن چشمه «زمزم» نام گرفت.

با پدید آمدن آن چشمه، پرندگان (که هر جا چشمه ای بیابند و آبی پیدا کنند به آنجا می روند) به سمت چاه زمزم حرکت کرده، تا از آب آن استفاده کنند.

هنگامی که قبیله جرهم - که در صحرای عرفات بود - رفت و آمد پرندگان را به سمت کعبه مشاهده کردند، مطمئن شدند که آنجا آبی وجود دارد، از این رو به سوی کعبه و محلّ نزول پرندگان کوچ کردند. ناگهان در وسط آن بیابان خشک و سوزان، با چشمه آب زلالی مواجه شدند. از آن عجیب تر، وجود یک زن و نوزاد شیرخوارش در کنار چشمه بود. از هاجر پرسیدند: «خانم! شما با یک کودک شیرخوار، تنها و بی کس، در این بیابان خشک و بی آب و علف چه می کنید؟» گفت: «من همسر ابراهیم خلیل(علیه السلام) و این فرزندم اسماعیل است

که به فرمان خدا اینجا منزل کرده ایم». گفتند: «اجازه می دهید در اینجا سکونت کنیم؟»، گفت: «مانعی ندارد».

قبیله جرهم نیز در کنار چشمه زمزم ساکن شدند. هر یک از اعضای قبیله یکی دو گوسفند به هاجر دادند، بدینوسیله اموال زیادی برای او و فرزندش جمع شد. هاجر اکنون دیگر نه غصّه تنهایی را می خورد، و نه نگران تشنگی خویش و فرزندش می باشد، و نه مشکل غذا و سیر کردن شکم خود و فرزندش را دارد. با این مقدمه به تفسیر آیات مورد بحث می پردازیم:

«رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيَتِمُّوا الصَّلَاةَ؛ پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی آب و علفی، در کنار خانه ای که حرم توست، ساکن ساختم تا نماز را برپا دارند».

حضرت در این قسمت از آیه شریفه، هدف از اسکان دادن هاجر و اسماعیل (علیهم السلام) را در کنار خانه کعبه، اقامه نماز بیان می کند. و این نشانگر اهمیّت فوق العاده و وصف ناشدنی نماز - که بهترین نوع راز و نیاز با خداست - می باشد. حضرت پس از بیان هدف از مأموریت مذکور، دست به دعا برمی دارد، تا در حال حاضر که نمی تواند در کنار همسر و فرزند دلبندهش باشد، و مشکلات آنها را از نزدیک حل کند، لااقل دعایش بدرقه راه آنها باشد. فرمود:

«فَجَعَلُ أَفْنِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارزُؤُهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ؛ تو دل های گروهی از مردم را متوجّه آنها ساز؛ و از ثمرات به آنها روزی ده، شاید آنان شکر تو را به جای آورند».

دعای ابراهیم خلیل (علیه السلام) مستجاب شد، و به زودی همسر و فرزندش از تنهایی درآمده، و روز به روز بر عمران و آبادی مگّه افزوده شد، و میوه ها و ثمرات به سمت کعبه سرازیر گشت، به گونه ای که اکنون انسان باور نمی کند که این شهر آباد و سرسبز، همان سرزمین خشک و بی آب و علف است. همه جای مگّه را درخت کاشته اند، حتّی صحرای عرفات (که تا چند سال قبل خشک

و سوزان بود، و حجاج حتی داخل خیمه ها تحمل ماندن نداشتند) تبدیل به باغ بزرگ و سرسبزی شده است. علاوه بر این که قلب های مردم سراسر دنیا متوجه آن شده، و هر ساله میلیون ها زائر برای زیارت آن خانه مقدس و مبارک، رنج سفر را بر خود هموار می کنند. و این اقبال، به خصوص بعد از پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی ایران در کشور ما، چند برابر شده است، به گونه ای که هم اکنون اگر کسی ثبت نام کند ۱۸ سال باید در نوبت بماند تا توفیق تشرّف یابد. عدّه ای از مسلمانان آرزوییشان این است که همه زندگی خود را بدهند و یک بار توفیق زیارت کعبه نصیبشان شود. و اینها همه از برکت دعای ابراهیم(علیه السلام) بود.

حضرت سپس، انگیزه خالص و صاف و خالی از ریای خود را چنین بیان می کند: «رَبَّنَا إِنَّكَ تَعَلَّمَ مَا نُخْفِي وَمَا نُغْلِنُ وَمَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ»؛ پروردگارا! تو آنچه را که پنهان کرده و یا آشکار می سازیم؛ می دانی و چیزی در زمین و آسمان بر خدا پنهان نیست».

خدایا! آنچه برای من مهم بود جلب رضا و انجام فرمان تو بود. پس به هیچ عنوان نگران نبودم که یک زن تنها و کودکی شیرخوار در آن بیابان خشک و سوزان چه خواهند کرد، بلکه چون تو راضی به آن بودی، با توکل بر تو فرمانت را بجا آوردم. در آیه بعد می فرماید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ»؛ ستایش مخصوص خدایی است که در پیری، اسماعیل و اسحاق را به من بخشید؛ به یقین پروردگار من، شنونده (و اجابت کننده) دعاست».

خدایا! از تو به خاطر استجابت دعایم، و دو فرزندی که به من عنایت کردی متشکرم. هرگز در استجابت دعا ناامید نشدم، چرا که یقین داشتم تو دعاهای مرا می شنوی. حضرت سپس چند دعا می کند:

«رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ * رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ»؛ پروردگارا! مرا برپادارنده نماز قرار ده، و از

فرزندنام (نیز چنین فرما); پروردگارا! دعای مرا بپذیر؛ پروردگارا! من و پدر و مادرم و همه مؤمنان را، در آن روزی که حساب برپا می شود، بیامرز!».

درس ها و نکته ها

۱. خداوند وقتی که اراده می کند دعایی را مستجاب کند، چه عالی مستجاب می نماید. آن بیابان سوزان کجا و مکه آباد، با آن همه هتل های سر به فلک کشیده، و امکانات کجا؟ امکانات فوق العاده ای که گاه انسان در فصل تابستان سوزان عربستان در داخل اطاق های خنک هتل ها سرما می خورد! تمام کوه های مکه به تدریج جهت احداث بنا و ایجاد ساختمان تراشیده و آماده می شود.

۲. گاه برخی حوادث، ظاهری تلخ اما باطنی شیرین و سرشار از رحمت الهی دارد. کوچ ابراهیم(علیه السلام) و همسر و فرزندش به مکه، ظاهری تلخ و دشوار داشت؛ اما برکات آن تا قیام قیامت ادامه دارد. بنابراین، اگر ظاهر برخی از دستورات دینی تلخ و دشوار است، نباید ناراحت شویم؛ چرا که باطن آن قطعاً شیرین و سرشار از رحمت پروردگار است.

۳. کسی را که خداوند می خواهد عزیز کند نمی توان او را ذلیل کرد، هر چند تمام ما سوی الله (غیر خدا) دست در دست یکدیگر بدهند. شاید ساره قصد داشت با تبعید هاجر و فرزندش از شام، آنها را دچار زحمت و سختی نموده، و در نهایت از چشم ابراهیم(علیه السلام) بیندازد؛ اما خداوند اراده کرد آنها را عزیز کند. بدین جهت، آنها نه تنها از چشم ابراهیم خلیل(علیه السلام) نیفتادند، بلکه نام آنها در کنار کعبه جاودانه شد، و هر کس به زیارت آن خانه مقدس مشرف می شود، یاد و خاطره آنها را گرمی می دارد. از عجایب این که: در ضلع شمالی کعبه، حجر اسماعیل(علیه السلام) به صورت یک نیم دایره با مساحت حدود صد متر وجود دارد، که مدفن حضرت اسماعیل و هاجر(علیهم السلام) است، و حجّاج به هنگام طواف نباید از داخل آن دور بزنند، بلکه باید از پشت آن حرکت کنند، یعنی

حجر اسماعیل مانند کعبه باید داخل محدوده طواف قرار گیرد. آری! اگر خداوند اراده کند کسی را عزیز کند، هیچ کس نمی تواند بر خلاف آن عمل نماید. برادران حسود یوسف(علیه السلام) او را در چاه انداختند تا نابودش کنند، اما در همان چاه پایه های سلطنت و عزت و سربلندی حضرت یوسف(علیه السلام) بنا شد. بنی امیه، و در رأس آنها معاویه، تلاش گسترده و فراوانی کردند که نام علی(علیه السلام) را از صحنه گیتی محو کنند، و بدین منظور لعن و نفرین بر علی(علیه السلام) را بر فراز منابر سنت کرده، و این کار را به صورت یک فرهنگ درآوردند، و هفتاد سال بر آن اصرار و مداومت ورزیدند و صدای هر کس که در فضل علی(علیه السلام) سخن می گفت را در نطفه خفه کردند، و زبان ثناگویان علی(علیه السلام) همچون میثم تمّار را قطع کردند، اما موقّق نشدند بر خلاف اراده خدا کاری کنند.

ابن ابی الحدید می گوید: «چه بگویم درباره مردی که دشمنان از حسادت، فضایلش را مخفی نموده و دوستانش از ترس، جرأت ابراز آن را نداشتند، اما امروز فضایلش شرق و غرب عالم را پر کرده است»^۱.

نه تنها مسلمانان، بلکه پیروان سایر ادیان نیز لب به بیان فضایل علی(علیه السلام) گشوده اند. جرج جرداق مسیحی، که کتاب ارزشمندی در فضایل علی(علیه السلام) نوشته، معتقد است: «بانگ عدالت جهانی بشریت از گلوی علی بلند است».

آری! همه دشمنان قصد کردند نام علی را به فراموشی بسپارند، اما خدای علی اراده کرد که ذکر علی در همه دل ها زنده بماند چرا که اراده خدا فوق همه اراده هاست.

دختر سه ساله امام حسین(علیه السلام) در خرابه شام در کنار کاخ زیبا و خیره کننده یزید از دنیا رفت. اما خداوند اراده کرد آن دختر و آن خرابه را عزیز و یزید و کاخش را ذلیل و ویران کند. اکنون به دمشق بروید و ببینید که بارگاه ملکوتی

۱. پیام امام امیرالمؤمنین(علیه السلام)، ج ۱، ص ۳۱۳؛ الغدیر، ج ۱۰، ص ۲۷۱.

حضرت رقیه (علیها السلام) چه عظمت و شکوهی دارد، و چیزی از کاخ یزید و نام و خاطره وی باقی نمانده است.

بازسازی کعبه

حضرت اسماعیل و هاجر (علیهما السلام) در کنار قبیله جرهم، که اهل یمن و فاتحان حجاز بودند، زندگی خود را می گذراندند. اسماعیل روز به روز بزرگ تر و رشیدتر می شد. مادر برایش همسری از قبیله جرهم انتخاب کرد، و بدینسان اسماعیل (علیه السلام) داماد آنها شد. اکنون دیگر سختی های دوران کودکی اسماعیل پشت سر گذاشته شده، و آنها زندگی خوبی دارند. ابراهیم (علیه السلام) چند بار به همسر و فرزندش سر زد. در یکی از سفرها، وقتی که به مکه آمد، متوجه شد همسرش هاجر از دنیا رفته است. اسماعیل مرگ مادر را به پدر تسلیت گفت. در این سفر بود که ابراهیم خلیل خطاب به اسماعیل گفت: «اکنون زمان بازسازی خانه کعبه فرا رسیده است. اسماعیل! تو قطعات سنگ را به نزدیکی کعبه بیاور، تا من کار بازسازی خانه را شروع کنم».

اسماعیل از کوه های اطراف خانه خدا، سنگ های مناسب را انتخاب کرده و به کنار کعبه منتقل نمود، و ابراهیم (علیه السلام) خانه را ساخت. خانه ای بسیار ساده، که عظمت و شکوه بسیاری دارد.

حضرت علی (علیه السلام) در خطبه قاصعه می فرماید:

«أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ، سُبْحَانَهُ، اخْتَبَرَ الْأَوَّلِينَ مِنْ لَدُنْ آدَمَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، إِلَى الْأَخِيرِينَ مِنْ هَذَا الْعَالَمِ؛ بِأَحْجَارٍ لَا تَضُرُّ وَلَا تَنْفَعُ، وَلَا تُبْصِرُ وَلَا تَسْمَعُ. فَجَعَلَهَا بَيْتَهُ الْحَرَامَ (الَّذِي جَعَلَهُ لِلنَّاسِ قِيَامًا)».

ثُمَّ وَضَعَهُ بِأَوْعَرِ بَقَاعِ الْأَرْضِ حَجْرًا، وَ أَقَلُّ نَتَائِقِ الدُّنْيَا مَدْرَأً. وَ أَضْيَقِ بُطُونِ الْأَوْدِيَةِ قَطْرًا. بَيْنَ جِبَالِ خَشْنَةٍ، وَ رِمَالِ دَمِثَةٍ، وَ عُيُونِ وَشِلَّةٍ، وَ قُرَى مُنْقَطِعَةٍ؛ لَا يَزُكُّو بِهَا حُفًّا، وَ لَا حَافِرًّا وَ لَا ظِلْفًا. ثُمَّ أَمَرَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ وَكَلَدَهُ أَنْ يَتَنَوَّأَ

أَعْطَاهُمْ نَحْوَهُ، فَصَارَ مَتَابَةً لِمُتَّجِعِ أَسْفَارِهِمْ، وَ غَايَةً لِمُلْتَمِي رِحَالِهِمْ. تَهْوَى إِلَيْهِ ثِمَارُ الْإفْنِدَةِ مِنْ مَقَاوِزِ قِفَارٍ سَحِيقَةٍ وَ مَهَاوِي فِجَاجٍ عَمِيقَةٍ، وَ جَزَائِرِ بَحَارٍ مُنْقَطِعَةٍ، حَتَّى يَهْزُوا مَنَاكِبَهُمْ ذُلًّا يَهْلِكُونَ لِلَّهِ حَوْلَهُ. وَ يَرْمُلُونَ عَلَى أَقْدَامِهِمْ شُعْتًا غُبْرًا لَهُ. قَدْ نَبَذُوا السَّرَابِيلَ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ، وَ شَوْهُوا بِإِغْفَاءِ الشُّعُورِ مَحَاسِنَ خَلْقِهِمْ، اِتِّلَاءً عَظِيمًا وَ اِمْتِحَانًا شَدِيدًا وَ اِخْتِبَارًا مُبِينًا. وَ تَمَحِيصًا بَلِيغًا جَعَلَهُ اللَّهُ سَبَبًا لِرَحْمَتِهِ، وَ وُصْلَةً إِلَى جَنَّتِهِ. وَ لَوْ أَرَادَ سُبْحَانَهُ أَنْ يَضَعَ بَيْنَهُ الْحَرَامَ وَ مَشَاعِرَهُ الْعِظَامَ بَيْنَ جَنَّتِ وَ أَنْهَارٍ وَ سَهْلٍ وَ قَرَارٍ، جَمَّ الْأَشْجَارِ، دَانَى الثَّمَارِ، مُلْتَفَّ الْبُنَى، مُتَّصِلَ الْقُرَى، بَيْنَ بُرَّةٍ سَمْرَاءَ وَ رَوْضَةٍ خَضْرَاءَ، وَ أَرْيَافٍ مُحَدِّقَةٍ، وَ عِرَاصٍ مُعَدِّقَةٍ، وَ رِيَاضٍ نَاضِرَةٍ، وَ طُرُقٍ عَامِرَةٍ، لَكَانَ قَدْ صَغُرَ قَدْرُ الْجَزَاءِ عَلَى حَسَبِ ضَعْفِ الْبَلَاءِ. وَ لَوْ كَانَ الْأَسَاسُ الْمَحْمُولُ عَلَيْهَا، وَ الْإِحْبَارُ الْمَرْفُوعُ بِهَا بَيْنَ زُمْرَدَةٍ خَضْرَاءَ، وَ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ؛ وَ نُورٍ وَ ضِيَاءٍ، لَخَفَّفَ ذَلِكَ مُصَارَعَةَ الشَّكِّ فِي الصُّدُورِ، وَ لَوَضَعَ مُجَاهِدَةً إِنْ لَيْسَ عَنِ الْقُلُوبِ، وَ كَنَفَى مُعْتَلَجَ الرَّيْبِ مِنَ النَّاسِ، وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ بِأَنْوَاعِ الشَّدَائِدِ، وَ يَتَعَبَّدُهُمْ بِأَنْوَاعِ الْمَجَاهِدِ، وَ يَبْتَلِيهِمْ بِضُرُوبِ الْمَكَارِهِ إِخْرَاجًا لِلتَّكْبِيرِ مِنْ قُلُوبِهِمْ، وَ إِسْكَانًا لِلتَّذَلُّلِ فِي نَفْسِهِمْ. وَ لِيَجْعَلَ ذَلِكَ أَبْوَابًا فَتْحًا إِلَى فَضْلِهِ، وَ أَسْبَابًا ذُلًّا لِعَفْوِهِ؛

مگر نمی بینید خداوند انسان ها را از زمان آدم تا انسان های آخرین این جهان، با سنگ هایی که نه زیان می رسانند و نه نفع می بخشند، نه می بینند و نه می شنوند آزمایش نموده، و این سنگ ها را خانه محترم خود قرار داده، و آن را موجب پایداری و پابرجایی مردم گردانیده است.

سپس آن را در سنگلاخترین مکان ها، و بی گیاه ترین نقاط زمین، و کم فاصله ترین دره ها قرار داد. در میان کوههای خشن، رمل های فراوان، چشمه های کم آب و آبادی های از هم جدا و پرفاصله، که نه شتر و نه اسب و نه گاو و نه گوسفند هیچ کدام در آن به راحتی زندگی نمی کند.

سپس آدم (علیه السلام) و فرزندانش را فرمان داد که به آن سو توجّه کنند، و آن را مرکز تجمع و سرمنزل مقصود و باراندازشان گردانید؛ تا افراد از اعماق قلب به سرعت از میان فلات و دشت های دور، و از درون وادی ها و درّه های عمیق، و جزایر از هم پراکنده دریاها، به آنجا روی آوردند، تا به هنگام سعی، شانه ها را حرکت دهند و لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ گویان، اطراف خانه طواف کنند، و با موهای آشفته و بدن های پرگرد و غبار به سرعت حرکت کنند، لباس هایی که نشانه شخصیت هاست را کنار انداخته، و با اصلاح کردن موها قیافه خود را تغییر دهند. این آزمونی بزرگ، و امتحانی سخت و آزمایشی آشکار و پاکسازی و خالص شدنی مؤثر است، که خداوند آن را سبب رحمت و رسیدن به بهشتش قرار داده است.

اگر خداوند خانه محترمش و مکان های مناسک حج را در میان باغ ها و نهرها و سرزمین های هموار و پردرخت و پرثمر، مناطقی آباد و دارای خانه و کاخ های بسیار و آبادی های به هم پیوسته؛ در میان گندم زارها و باغ های خرّم و پرگل و گیاه، در میان بستان های زیبا و پرطراوت و پرآب؛ در وسط باغستانی بهجت زا و جاده های آباد قرار می داد، به همان نسبت که آزمایش و امتحان ساده تر بود پاداش و جزا نیز کمتر بود.

و اگر پی و بنیان خانه کعبه و سنگ هایی که در بنای آن به کار رفته از زمرد سبز و یاقوت سرخ و نور و روشنایی بود...

شک و تردید دیرتر در سینه های (ظاهربینان) رخنه می کرد، و کوشش ابلیس بر قلب ها کمتر اثر می گذاشت، و وسوسه های پنهانی از مردم منتفی می گشت.

اما خداوند بندگان را با انواع سختی ها می آزماید، و با انواع مشکلات دعوت به عبادت می کند، و به اقسام گرفتاری ها مبتلا می نماید، تا تکبر را از قلب هایشان خارج سازد، و خضوع و آرامش را در جان آنها جایگزین نماید،

و دروازه های فضل و رحمتش را به رویشان بگشاید، و وسایل عفو خویش را به آسانی در اختیارشان قرار دهد».

دعاهای ابراهیم خلیل (علیه السلام)

حضرت ابراهیم (علیه السلام) پس از اتمام بازسازی کعبه دست به دعا برمی دارد و هفت دعا می کند که هر کدام از دیگری بهتر است. می فرماید:

۱. «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا»؛ پروردگارا! این سرزمین را شهر امنی قرار ده». اولین دعا و خواسته ابراهیم خلیل (علیه السلام) امنیت شهر مکه است؛ اگر امنیت نباشد جامعه ها از استحکام لازم برخوردار نخواهد بود؛ زیرا تمام مسائل بر محور امنیت دور می زند. هنگامی که نیروی انتظامی برای برقراری امنیت در سطح شهرها و کشور، با اراذل و اوباش برخورد می کند، تا خانواده و ناموس های مردم احساس امنیت کنند، صدای رسانه های خارجی بلند شده، و متأسفانه بعضی از هم فکرائشان در داخل کشور نیز با آنها هم صدا می شوند. آیا آنها دوست دارند امنیت خانواده های مردم در خطر باشد، اما اراذل و اوباش احساس خطر نکنند؟ این نوع برخوردها حقیقتاً جای تعجب دارد. معنای امنیت را کسانی درک می کنند که جنگ تحمیلی هشت ساله را لمس نمودند. زمانی که صدام ملعون، شهرها را هدف موشک های دوربرد خود قرار می داد بعضی از مردم حاضر نبودند به حمام بروند؛ زیرا می ترسیدند همان زمان مورد حمله موشکی قرار گرفته و در حالی که عریان هستند کشته شوند! برای نماز باید گوشه ای از خانه که استحکام بیشتری داشت را انتخاب می کردیم تا به هنگام حمله هوایی کمتر احساس خطر کنیم. اکنون باید هزاران بار خدا را شکر کنیم که امنیت در کشور ما حکمفرماست. اگر سری به کشورهای ناامن همسایه بزنیم، قدر امنیت خود را خواهیم دانست.

۲. «وَأَرْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ»؛ و اهل آن را - آنها که به خدا و روز بازپسین، ایمان آورده اند - از ثمرات (گوناگون)، روزی ده.^۱ دعای اوّل، جنبه معنوی داشت، و این دعا جنبه مادی. علت این که حضرت دعا می کند خداوند به اهل مکه روزی دهد تا دچار فقر و نیازمندی نشوند، این است که فقر باعث کفر و بی ایمانی می شود. فقر زمینه ساز انواع مفسد و جرایم و گناهان (نظیر موادّ مخدر، مفسد اجتماعی، و ناهنجاری های اقتصادی) و شایع شدن فقر و فحشا و جرایم است، و اساس خانواده ها را به خطر می اندازد. در نتیجه اسلام توصیه می کند که مسلمانان به گونه ای برنامه ریزی کنند که حتی یک فقیر در جامعه نباشد. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «اگر مردم حقوق شرعیّه اموال خود را بپردازند یک مسلمان فقیر باقی نمی ماند. (ما بقی مسلم فقیراً محتاجاً).^۲

باید به آن سمت حرکت کنیم، تا در نتیجه بتوانیم اخلاق و ایمان جوانانمان را حفظ نماییم.

۳. «رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»؛^۳ پروردگارا! از ما بپذیر، که تویی شنوا و دانا».

از این دعا استفاده می شود که: «تنها فزونی اعمال مهم نیست، بلکه اعمال مقبول مهم است». دو رکعت نمازی که با حضور قلب خوانده شود و مقبول درگاه الهی قرار گیرد، از هزار رکعت نماز بدون حضور قلب که مقبول درگاه پروردگار قرار نگیرد، بهتر است.

اگر نیت ها خالص شود اعمال نیز پاک و مقبول می گردد، چرا که خلوص نیت به اعمال رنگ و جهت می دهد. تصوّر کنید که دو نفر می خواهند در شهری، بیمارستانی بسازند. یکی با خلوص نیت، و دیگری با ریاکاری. آن که نیت خالص

۱. سوره بقره، آیه ۱۲۶.

۲. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۴، ح ۶.

۳. سوره بقره، آیه ۱۲۷.

دارد، محرومترین نقطه شهر را انتخاب کرده، و بهترین مصالح و ابزار را به کار می‌گیرد، تا ساختمانی محکم و با عمری طولانی، برای محتاج‌ترین مردم ساخته شود. اما شخص ریاکار، که کاری با نیاز و احتیاج مردم ندارد، ساختمان را در محلی بنا می‌کند که بیشتر در دید مردم بوده، و تعریف و تمجید آنها را در پی داشته باشد و استحکام بنا و مصالح خوب و مناسب هم برایش مهم نیست، بلکه به دنبال آن است که هر چه زودتر سرهم بندی کند و به هدف و مقصود خود که تعریف و تمجید مردم است، برسد.

۴. «رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ»؛ پروردگارا! ما را تسلیم (فرمان) خود قرار ده.^۱ تسلیم فرمان پروردگار بودن، و گزینشی برخوردار نکردن، بسیار مهم است. این که آنچه از دستورات اسلام که موافق میل و حافظ منافع ماست را بپذیریم، و آنچه مخالف میل و مطامع شخصی ماست را نپذیریم، صحیح نیست.

ببری مال مسلمان و چو مالت ببرند *** بانک و فریاد برآری که مسلمانی نیست در اولین سفری که به حج مشرف شدم همسفری داشتم که استاد دانشگاه و رئیس بیمارستان شیراز در زمان طاغوت بود. موهای بلند زیبایی داشت. روزی نزد من آمد و پرسید: آیا می‌توانم موهای سرم را تراشم؟ گفتم: به فتوای آیه الله العظمی بروجردی (رحمه الله)، که از مراجع تقلید آن زمان بود احتیاط واجب آن است که سرتان را بتراشید. گفت: اگر موهای سرم را بزنم سردرد می‌گیرم. باز هم باید آن را بتراشم؟ گفتم: در این صورت تراشیدن واجب نیست.

او را در سرزمین منی دیدم که سرش را تراشیده، و کلاهی بر سر نهاده بود. پرسیدم: چطور شد که سر را تراشیدید؟ گفتم: «فکر کردم نکند سردرد بهانه‌ای برای فرار از انجام این حکم الهی باشد، به همین خاطر سر را تراشیدم. یا قانون و آیینی را نباید بپذیریم، و اگر بپذیریم باید کاملاً به تمام دستورات آن عمل

۱. سوره بقره، آیه ۱۲۸.

کنیم. این که تراشیدن موهای سر است، اگر اسلام دستور دهد سرم را از بدن جدا کنم این کار را خواهم کرد!».

خدایا! ما را در مقابل تمام دستوراتت تسلیم کن.

۵. «وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ»؛ و از دودمان ما، امتی که تسلیم (فرمان) تو باشند به وجود آور.»^۱

پنجمین دعای حضرت ابراهیم (علیه السلام) برای آیندگان است. او نه تنها نگران ایمان و اعتقاد نسل فعلی است، که در اندیشه ایمان و اسلام نسل های بعدی نیز هست. لذا می فرماید: «خدایا فرزندان و نوه ها و نتیجه ها و نسل آنها، همه را تسلیم فرمان

خود گردان». کسانی که به خارج از کشور مهاجرت کرده و در آنجا ساکن می شوند، باید از این دعای حضرت ابراهیم (علیه السلام) درس بگیرند. زیرا ممکن است دین و اعتقادات خود و خانواده و فرزندان را حفظ کنند، ولی اغلب نسل آنها از دست خواهند رفت، و با اسلام خداحافظی خواهند کرد. بدین جهت، باید برنامه ای تنظیم کنند که نسلشان بیمه و تضمین شود، و آنها هم تسلیم فرمان های الهی باشند.

۶. «وَأَرْبَا مَنَّا سَكْنَا وَتُبَّ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»؛ و شیوه عبادت من را به ما نشان ده و توبه ما را بپذیر، که تویی توبه پذیر و مهربان.»^۲

عبادات و دیگر برنامه های دینی باید همان گونه که خداوند فرموده و در شرع مقدس مشخص شده انجام شود، و هر کس حق ندارد مطابق میل و سلیقه و علاقه خود آن را انجام دهد. متأسفانه در عصر و زمان ما برنامه هایی دیده می شود که معلوم نیست چه کسانی آن را درست کرده اند و بر چه پایه و اساسی است، و مسلمانان باید مراقب باشند. به عنوان مثال می توان به ختم انعام اشاره

۱. سوره بقره، آیه ۱۲۸.

۲. سوره بقره، آیه ۱۲۸.

کرد؛ سوره انعام بسیار مهم است تا آنجا که هنگام نزول آن ۱۰ هزار فرشته این سوره را بدرقه می کردند، و ختم و تلاوت آن بسیار ارزشمند است؛^۱ اما باید مانند سایر سوره ها از ابتدا تا انتهای آن تلاوت گردد، و در بین آیات آن چیزی خوانده نشود، و ذکر توسل و سایر اذکار که مایلند انجام شود قبل از شروع به تلاوت سوره یا پس از پایان یافتن آن انجام شود؛ زیرا اگر هر کس بخواهد دستورات دینی را مطابق میلش بجا آورد، سنگ روی سنگ باقی نمی ماند.

۷. «رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»؛ پروردگارا! پیامبری در میان آنها از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند، و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد، و پاکیزه کند، زیرا تو توانا و حکیمی (و بر این کار، قادری).^۲

همت حضرت ابراهیم (علیه السلام) چقدر بلند است. دعایی می کند که پس از سالیان دراز در عصر خاتم الانبیا حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) به اجابت می رسد. بنابراین اگر خوب فکر کنیم ما امروز بر سر سفره حضرت ابراهیم خلیل (علیه السلام) نشسته ایم؛ چرا که پیامبر ما از نسل فرزند او اسماعیل (علیه السلام) و دین ما محصول دعای اوست.

وقتی که انسان در مورد دعاها حضرت ابراهیم (علیه السلام) اندیشه می کند به وجد می آید. ما باید دعا کردن را هم از پیامبران و ائمه (علیهم السلام) فرا گیریم. آنها فقط به مسائل مادی نمی اندیشیدند، همان گونه که فقط به فکر خود و نسل حاضر نبودند، اما ما چگونه دعا می کنیم؟!

صلاح کار کجا و من خواب کجا *** بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا
ما باید در مورد دعاها حضرت معصومین (علیهم السلام) نظیر دعای کمیل حضرت علی (علیه السلام)، دعای عرفه امام حسین (علیه السلام)، دعای ابو حمزه امام سجّاد (علیه

۱. تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۳۶۵.

۲. سوره بقره، آیه ۱۲۹.

السلام، و دعای افتتاح امام زمان(علیه السلام)، و سایر دعا‌های ارزشمند و دارای مضامین عالی آن بزرگواران، بیشتر مطالعه و تحقیق نموده، و از نحوه دعا کردن آن عزیزان درس عبرت گرفته، و آن را به دیگران انتقال دهیم.

داستان ذبیح اسماعیل (علیه السلام)

فصل دهم:

داستان ذبیح اسماعیل (علیه السلام)

یکی از بخش‌های مهم زندگانی ابراهیم خلیل (علیه السلام) - که بسیار پر رمز و رازست - داستان قربانی و سر بریدن فرزندش اسماعیل (علیه السلام) است که خداوند متعال در ضمن آیات ۱۰۱-۱۰۸ سوره صافات به آن پرداخته است. توجه فرمایید:

«فَبَشِّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ»؛ ما او [= ابراهیم] را به نوجوانی بردبار (و صبور) بشارت دادیم».

از آنجا که خداوند می‌خواهد داستان ذبح اسماعیل (علیه السلام) را بیان کند، و آن حضرت در این امتحان حلم و بردباری کرد، خداوند به این صفت او اشاره کرده است.

«فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ»؛ هنگامی که او به مقام سعی و کوشش (و حدّ رشد) رسید، گفت: پسر من! در خواب دیدم که تو را ذبح می‌کنم، پس بنگر رأی تو چیست؟ گفت: پدرم! هر چه دستور داری اجرا کن، به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت».

اول اینکه، از جمله «افعل ما تؤمر» استفاده می‌شود که حضرت ابراهیم (علیه السلام) تنها صحنه ذبح اسماعیل (علیه السلام) را در خواب مشاهده نکرد، بلکه در عالم خواب به وی دستور داده شد که فرزندش اسماعیل را ذبح کند.

دوم اینکه، خواب انبیا با خواب های مردم تفاوت دارد؛ خواب انبیا حجّت است، اما خواب های مردم حجّیت ندارد. این که فلان کس خواب می بیند در فلان مکان امامزاده ای دفن شده، و روح آن امامزاده به او دستور داده که به مردم بگوید برای او گنبد و بارگاهی بسازند اعتباری ندارد. تفاوتی نمی کند که واقعاً چنین خوابی دیده باشد، و یا به اهداف و اغراض مالی و به دست آوردن درآمد و مانند آن، خوابی دروغین ساخته باشد، که از هر دو نمونه کم نیست. در هر حال هیچ یک از خواب های مردم حجّت نیست، و منشأ عمل واقع نمی شود. اما خواب انبیا و پیامبران(علیهم السلام) چنین نیست. خوابی که حضرت ابراهیم(علیه السلام) در مورد ذبح اسماعیل(علیه السلام) می بیند، خوابی که حضرت یوسف(علیه السلام) می بیند،^۱ خوابی که پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) در مورد فتح مکه می بیند،^۲ و خواب دیگر انبیا همه حجّت است. و در حقیقت یکی از مجاری وحی انبیا خواب است، زیرا همان گونه که فرشته در بیداری بر پیامبران نازل می شود، در خواب هم نازل می گردد.

سوم اینکه، طبق آنچه در روایات آمده، خواب حضرت ابراهیم(علیه السلام) چند بار تکرار شد.^۳ اولین بار در صحرای عرفات بود، بار دیگر در صحرای مشعر الحرام خواب دید، سپس در منی همان خواب تکرار شد، تا این که ابراهیم(علیه السلام) مطمئن شد که این یک خواب معمولی نیست، بلکه مأموریتی الهی است که باید انجام دهد.

چهارم اینکه، ابراهیم(علیه السلام) با ذبح اسماعیل(علیه السلام) نهایت ایثار را از خود بروز داد. چون خداوند این فرزند را در سنّ پیری به او داده، و مدّت ها (حدود ۱۳ سال) از وی دور بوده، و به فرمان خدا با مادرش به تنهایی در صحرای گرم و

۱. سوره یوسف، آیه ۴.

۲. سوره فتح، آیه ۲۷.

۳. تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۱۱۱.

سوزان مکّه زندگی کرده است. از این طور تمام دلبستگی ابراهیم (علیه السلام) در این دنیا - به حسب ظاهر - به اسماعیل (علیه السلام) است. اما اکنون مأموریت یافته که با دستان خویش سر از بدنش جدا کند. آیا بالاتر از این ایثار تصوّر می شود؟! **پنجم اینکه**، نه تنها! ابراهیم خلیل (علیه السلام) تسلیم محض فرمان خدا بود، که همسرش هاجر و فرزند سیزده ساله اش اسماعیل (علیه السلام) نیز آماده پذیرش فرمان الهی بودند. بنابراین وقتی که حضرت ابراهیم (علیه السلام) نظر اسماعیل را در مورد این مأموریت پرسید، در پاسخ گفت: «هر چه دستور خداست اجرا کن، به خواست خدا صبر خواهیم کرد» و هنگامی که اسماعیل (علیه السلام) مأموریت پدر را برای مادرش بیان کرد، هاجر خطاب به شوهرش گفت: «ای پیامبر خدا! هر چند اسماعیل حاصل تمام عمر من است، ولی در برابر فرمان خدا راهی جز اطاعت و تسلیم نیست. بنابراین، مأموریتت را انجام بده». بدینسان هر سه نفر آماده انجام فرمان پروردگار شدند.

ششم اینکه، ابراهیم خلیل (علیه السلام) دست فرزند دلبندش را گرفت و با هم به سوی قربانگاه حرکت کردند. به جمره اولی (اولین ستونی که حجّاج در مناسک حج آن را رمی کنند) که رسیدند شیطان ظاهر شد و شروع به وسوسه حضرت ابراهیم (علیه السلام) کرد و گفت: «این چه کار غیر عاقلانه ای است که می خواهی انجام دهی؟ این خواب، وحی نبود، بلکه از وسوسه های شیطان است». ابراهیم (علیه السلام) هفت سنگ برداشت و به سوی شیطان نشانه گرفت. شیطان دور شد. ابراهیم و اسماعیل مقداری حرکت کردند. در محلّ جمره دوم، دوباره شیطان ظاهر شد و گفت: «ابراهیم! فردا جواب ملامت ها و سرزنش های مردم را چه خواهی داد؟» حضرت دوباره با هفت سنگریزه شیطان را دور کرد، و به حرکت خود ادامه داد. شیطان برای بار سوم در محلّ جمره سوم ظاهر گشت، و گفت: «ابراهیم! تو می خواهی عمری را با هاجر زندگی کنی. پس از ذبح اسماعیل چگونه می توانی

به صورت هاجر نگاه کنی؟» حضرت برای بار سوم هفت سنگریزه دیگر به سوی شیطان پرتاب کرد، و هنگامی که شیطان دید و سوسه های او در عزم راسخ ابراهیم (علیه السلام) هیچ خللی وارد نمی کند، او را رها کرد و رفت. ابراهیم و اسماعیل (علیهم السلام) به قربانگاه رسیده، آماده انجام فرمان خداوند شدند. اما هر دو مانند ابر بهار اشک می ریختند. ابراهیم (علیه السلام) پدر است و عاطفه پدری دارد، و اسماعیل نوجوان فرزند اوست و محبت و علاقه فرزند دارد. و عاطفه و محبت پدری و فرزند منافی با انجام فرمان خدا ندارد. دستور خدا را انجام می دهد، اما گریه اش را هم می کند.

هفتم اینکه، اسماعیل ۱۳ ساله که تسلیم فرمان پروردگار و آماده انجام مأموریت پدر شده، خطاب به پدر می گوید: «پدرجان! ابتدا صورتم را بر روی خاک بگذار، تا چشمانت به چشمانم نیفتد، و عواطف پدرانه ات تحریک نشود؛ زیرا ممکن است مانع انجام فرمان پروردگار شود. سپس دست هایم را محکم ببند، تا مبادا از خود بی خود گشته و مانع انجام مأموریتت گردم».^۱

همه چیز آماده شده، و تمام مقدمات فراهم گردیده، و اینک ابراهیم خلیل قصد دارد فرزندش اسماعیل را به خاطر انجام فرمان الهی ذبح کند. بدین منظور، کارد را بر گلوی اسماعیل می گذارد. اما هر چه فشار می دهد، نمی برد! نکند کارد تیز نیست، آن را امتحان می کند، بسیار تیز و برآن است. دوباره کارد را بر گلوی اسماعیل می گذارد، ولی این بار هم نمی برد. حضرت خطاب به کارد می گوید: چرا نمی گذاری فرمان پروردگارم را انجام دهم؟ کارد می گوید: «الخلیل یأمرنی والجلیل ینهانی؛ ابراهیم خلیل مرا امر به بریدن می کند، و خدای ابراهیم از این کار منعم می کند».^۲ اینجا بود که فرشته وحی بر حضرت ابراهیم (علیه السلام) نازل شد. توجه کنید:

۱. تفسیر المیزان، ج ۲۲، ص ۱۵۵.

۲. اطیب البیان، ج ۱۰، ص ۲۳۱ و ج ۱۱، ص ۵۶ و ۱۷۸؛ و تفسیر اثنی عشری، ج ۱۱، ص ۱۴۳.

«فَلَمَّا أَسْلَمْنَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ * وَتَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ * قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَبُكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ * وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ * وَتَرَكَنَا عَلَيْهِ فِي الْأَخْرِينِ؛ هنگامی که هر دو تسلیم (فرمان الهی) شدند و ابراهیم پیشانی او را بر خاک نهاد، او را ندا دادیم که: ای ابراهیم! آن رؤیا را تحقق بخشیدی (و آماده قربانی فرزند شدی) ما این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم. به یقین این همان امتحان آشکار است. ما قربانی عظیمی را فدای او کردیم، و نام نیک او را در امت های بعد باقی نهادیم».

امتحان دیروز و آثار امروز

امتحان حضرت ابراهیم (علیه السلام) با موفقیت و سربلندی به پایان رسید؛ اما آثار آن امتحان تا به امروز باقی است، و تا قیام قیامت ادامه خواهد داشت. هر یک از زوار خانه خدا که به زیارت آن خانه مقدس می رود، و برای مناسک حج احرام می بندد، به یاد امتحان بزرگ حضرت ابراهیم (علیه السلام) و آن ایثار و فداکاری بی مانند، گوسفندی را قربانی می کند، و با این قربانی هم آن خاطره را زنده نگه می دارد، و هم هواها و هوس های خویش را ذبح می نماید.

قربانی ابراهیمی

بنابر آنچه که گذشت، قربانی حجّاج در مکه باید یادآور ذبح حضرت ابراهیم (علیه السلام) باشد. ولی متأسفانه مدتی بود که قربانی ها در کوره های بزرگ سوخته یا در گودال های عظیم دفن می گردید. ما گفتیم که این قربانی ابراهیمی نیست، گوشت قربانی که قرآن مجید دستور داده، باید صرف فقرا و نیازمندان شود. به همین علت فتوا دادیم که در آن شرایط در آنجا قربانی نکنند، بلکه این سنت الهی را در وطن بجا آورند، تا گوشت آن مصرف شود.^۱ عربستان سعودی که

۱. شرح این مطلب را در کتاب «حکم الاضحیة فی عصرنا» مطالعه فرمایید.

ادامه آن وضع را مایه آبروریزی دید، دستگاه های مجهز سردخانه ای تهیه نموده، و تمام گوشت ها را بسته بندی کرده و برای نیازمندان به نقاط مختلف ارسال کرد. پس از این وضعیّت بود که گفتیم: «در این شرایط انجام قربانی در مکه اشکالی ندارد».

نکته ها و درس ها

۱. آزمایش و امتحان

خوانندگان محترم! همه انسان ها در دنیا امتحان می شوند. از این رو در روایات آمده است: «دعا نکنید خدا شما را امتحان نکند، بلکه دعا کنید در امتحانات روسفید شوید».^۱

سؤال: چرا خداوند امتحان می کند؟ مگر بندگان را نمی شناسد؟

جواب: امتحانات الهی برای شناخت بندگان نیست، بلکه برای این است که صفات درونی بندگان در لابه لای اعمال آنها ظاهر و آشکار شود. امام حسین (علیه السلام) و یاران فداکارش انسان های ایثارگر و شهادت طلب و فداکاری بودند، اما خداوند به صفات درونی تا زمانی که بارز و آشکار نشود، پاداش نمی دهد. آنها باید در صحرای کربلا آن صفات را از خود بروز داده، و در عمل آشکار کنند، تا استحقاق پاداش یابند. بنابراین، آزمایش و امتحانات الهی برای کشف مجهولات نیست، بلکه برای عینیّت بخشیدن به صفات درونی است.

۲. تفاوت امتحان اشخاص

آزمایش اشخاص مختلف با توجه به موقعیّت و مقام آنها متفاوت است. امتحانی که خداوند از حضرت ابراهیم (علیه السلام) گرفت از یک عالم بزرگ دینی نمی گیرد. و امتحان یک عالم بزرگ با عالم متوسط و معمولی یکسان نیست. همان گونه که

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۹۳.

امتحان عالم با جاهل همسان نمی باشد، بلکه آزمایش هر شخصی بر حسب استعداد و امکاناتی که دارد صورت می پذیرد. در نتیجه امتحان های حضرت ابراهیم (علیه السلام) با توجه به رفعت مقام و اوج ایمان و تقریب بسیار سخت بود. مبارزه با بت پرستان بابل و شکستن بت ها در سن ۱۶ سالگی، به آتش انداختن آن حضرت، تبعید از بابل به شام، فرستادن همسر و فرزندش به بیابان خشک مکه، و بالاخره ذبح حضرت اسماعیل (علیه السلام) از جمله امتحانات سخت آن حضرت بود، که از همه آنها سربلند بیرون درآمد.

۳. پاداش های الهی

خداوند متعال به کسانی که در آزمایش ها و امتحانات قبول می شوند پاداش می دهد، اما پاداش های الهی در خور امتحان نیست، بلکه در خور مقام ذات خداست. شهیدان کربلا نصف روز فداکاری و ایثار کردند، اما خداوند چقدر به آنها پاداش داد. تا آنجا که گاه پنج شش میلیون نفر در ایام شهادت حضرت امام حسین (علیه السلام) در کنار مزار آن شهدا جمع می شوند. مقام شفاعت آن بزرگواران که بسیار بالاتر است.

جوانان امروز هم در معرض امتحانات سخت و مشکلی هستند؛ وسوسه های شیطان، عوامل فحشا و فساد، سایت های اینترنتی فاسد و مفسد، ماهواره های فساد برانگیز، بلوتوث های بی شرمانه، و دیگر عوامل فساد، جوانان ما را در معرض امتحانات سختی قرار داده، که باید سعی کنند با توکل بر خدا و توسل به حضرات معصومین (علیهم السلام) و تلاش و کوشش مستمر و خستگی ناپذیر، ان شاء الله از امتحان ها سرافراز خارج شوند.

مناسک حج

فصل یازدهم:

مناسک حج

یکی دیگر از افتخارات حضرت ابراهیم خلیل (علیه السلام) این است که آن حضرت بنیانگذار مناسک حج بود. چندین هزار سال قبل، این پیامبر اولوالعزم بنیاد مراسم حج را نهاد، که خداوند طی آیات ۲۶ تا ۲۹ سوره حج آن را به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) یادآوری می کند:

«وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ؛ (به خاطر بیاور) زمانی را که محلّ خانه کعبه را برای ابراهیم آماده ساختیم (تا آن را بنا کند)».

با توجه به این که خانه کعبه در زمان حضرت آدم (علیه السلام) ساخته شده^۱ و پس از طوفان نوح (علیه السلام) ویران گشته و باقیمانده آثارش در زیر گِل و لای حاصل از سیلاب ها و خاک ها و شن های حاصل از باد و طوفان پنهان شده بود، خداوند به حضرت ابراهیم (علیه السلام) دستور داد آن را بازسازی کند. طبق برخی از روایات،^۲ هنگامی که فرمان ساختن خانه کعبه بر روی پایه های پیشین آن به حضرت ابراهیم (علیه السلام) داده شد، آن حضرت خطاب به خدا عرض کرد: «جای پایه های خانه ات کجاست؟» خداوند طوفانی فرستاد، خاک های روی پایه های خانه کعبه کنار رفت، و پایه هایی که حضرت آدم (علیه السلام) نهاده بود، آشکار شد. حضرت ابراهیم (علیه السلام) کار بازسازی خانه خدا را آغاز کرد. اسماعیل جوان و با نشاط و پر قدرت، با همکاری عده ای از فرشتگان سنگ های مناسب را از

۱. بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۶۵، ح ۴۷.

۲. همان مدرک، ص ۶۱، ح ۳۱.

کوه های اطراف کعبه به ابراهیم خلیل رساندند و آن حضرت خانه را ساخت، و بدین شکل خانه کعبه ساخته شد. خداوند پس از اشاره به دستور بنای خانه کعبه، سه دستور به ابراهیم خلیل داد:

۱. «أَنْ لَا تُشْرِكَ بِي شَيْئًا»؛ (و به او گفتیم:) چیزی را همتای من قرار مده».

مفسران معمولاً این آیه شریفه را به معنای شریک قرار ندادن برای خداوند تفسیر کرده اند، ولی به نظر می رسد که خداوند متعال در این آیه دستور خلوص عمل به حضرت ابراهیم(علیه السلام) داده است. گویا می فرماید: «ابراهیم! در ساختن خانه ام نیتت را خالص گردان، و فقط برای رضا و خشنودی من آن را بساز»؛ زیرا هر کاری با خلوص نیت انجام پذیرد، بادوام و پربرکت و آبرومند خواهد شد. بنابراین، ما هم باید سعی کنیم در تمام کارها فقط به جلب رضایت پروردگار بیندیشیم. اگر مسجد می سازیم، اگر سرپرستی ایتم را می پذیریم، اگر نماز واجب یا مستحب می خوانیم، اگر عهده دار بنای درمانگاه و حسینیه و بیمارستان و مدرسه می شویم، اگر به زیارت می رویم، و خلاصه دست به هر کاری می زنیم فقط و فقط به رضایت پروردگار و قرب الهی بیندیشیم. زیرا تنها آنچه برای خدا انجام می شود، پایدار است.^۱

گاه مساجد بسیار بزرگ و مجلل و وسیعی با انواع امکانات ساخته می شود، اما نمازگزار چندانی ندارد. در مقابل مساجد کوچک قدیمی وجود دارد که غلغله است و جای خالی در آن یافت نمی شود. خلوص نیت این را پررونق، و عدم اخلاص آن را کم رونق کرده است.

اخلاص عجیب حضرت ابراهیم(علیه السلام) آنقدر مؤثر بود که پس از سه هزار سال روز به روز بر عظمت خانه کعبه و مراسم حج افزوده می شود؛ خانه و مراسمی که قوی ترین نویسندگان، و تواناترین خطیبان و سخنرانان، از توصیف آن عاجزند، و باید رفت و از نزدیک مشاهده کرد.

۱. اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۶۴۶؛ الصراط المستقیم، ح ۲، ص ۲۱.

۲. «وَطَهَّرُ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ؛ و خانه ام را برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و رکوع کنندگان و سجده گزاران (از آلودگی بت ها و از هرگونه آلودگی) پاک ساز».

دومین دستوری که خداوند به خلیش می دهد این است که پس از بنای کعبه، آن را از هر نظر - مادی و معنوی - برای چهارگروه آماده کن: الف) طواف کنندگان. ب) نمازگزاران که در حال نماز قیام دارند. ج) رکوع کنندگان. د) سجده کنندگان. و خلاصه برای طواف کنندگان و نمازگزاران آن را آماده ساز. هم نظافت ظاهری آن را عهده دار شو، و هم آن را از لوث وجود بت های سنگی و چوبی پاک نگهدار.

خوانندگان محترم! مسأله تمیز نگه داشتن خانه خدا اختصاص به کعبه و مسجدالحرام ندارد، بلکه بر همه مسلمانان در سراسر جهان لازم است، تمام مساجد را همواره تمیز و باشکوه نگه دارند، تا مؤمنان با شوق و رغبت، جهت برگزاری نماز جماعت و فرادا و دیگر مراسم عبادی و دینی در مساجد حاضر شوند.

۳. «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ»؛ مردم را دعوت عمومی به حج کن».

سومین دستور پروردگار به ابراهیم خلیل (علیه السلام) پس از بنا و تمیزکردن خانه کعبه چنین است: «اکنون که خانه کعبه آماده پذیرایی از میهمانان خود می باشد، همه مردم را به صورت عام دعوت به حج کن»؛ حضرت ابراهیم (علیه السلام) در پاسخ می گوید: «خدایا! صدای من در این فضا به گوش کسی نمی رسد!» خداوند

فرمود: «عَلَيْكَ الْإِذَانُ وَعَلَيْنَا الْإِبْلَاقُ؛ تو صدا بزنی، ما به گوش همه می رسانیم»^۱؛

ابراهیم (علیه السلام) به سمت شرق و غرب عالم رو کرد، و با این عبارت مردم را به حج فرا خواند: «إِيَّهَا النَّاسُ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْحَجُّ إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ فَأَجِيبُوا رَبَّكُمْ؛

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۸۳.

ای مردم! حج خانه خداوند بر تمام (افراد مستطیع از) شما واجب شده است، خداوندتان را اجابت کرده و تکلیف الهی را بجا آورید».

خداوند متعال مطابق وعده ای که داده بود، نه تنها صدای پیامبرش را به گوش همه جهانیان عصر ابراهیم (علیه السلام) رساند، بلکه صدای او را به گوش تمام انسان های موجود در شکم مادر و انسان هایی که تا قیام قیامت خواهند آمد، رساند و در نتیجه کسانی که در پاسخ ندای ابراهیم لبیک گفتند، خداوند توفیق تشرّف حج را نصیبشان خواهد کرد.^۱ آیا گسترده ترین و وسیع ترین رسانه های جهان قادرند اخبار خود را به جنین های درون رحم مادران و نسل های آینده ای که هنوز نطفه آنها منعقد نشده برسانند؟ خداوند متعال در ادامه آیه می فرماید:

«يَا تُوكَا رَجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ»؛ تا پیاده و سواره بر مرکب های لاغر [= چابک و ورزیده] از هر راه دوری به سوی تو بیایند».

سؤال: چرا فرموده است: «سوار بر مرکب های لاغر»، آیا خصوصیتی دارد؟

جواب: مفسّرین در پاسخ این سؤال گفته اند: در زمان های گذشته، رفتن به مکه به وسیله اسب و مانند آن، آنقدر مشکلات و ناملايمات داشت، که وقتی به مقصد می رسیدند اسب فربه و چاق، لاغر و نحیف می شد.

در آیه بعد به فلسفه حج و آثار و فواید آن اشاره شده است. می فرماید:

«لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ»؛ تا شاهد منافع گوناگون خویش (در این برنامه حیات بخش) باشند».

حج منافع مختلف مادی و معنوی و اخلاقی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی دارد که در مباحث آینده به آنها خواهیم پرداخت. اما آنچه در اینجا لازم به ذکر است، این که جمعی از مسلمانان - که پیرو مکتب اهل بیت نیستند - معتقدند احکام الهی فلسفه ای ندارد. اما ما پیروان مکتب اهل بیت معتقدیم: «خداوند حکیم است، و شخص حکیم بی حساب دستوری صادر نمی کند، و از انجام کاری

۱. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵، ح ۹.

جلوگیری نمی نماید. دستورات او مصلحتی دارد، و در نهی کردن هایش مفسده ای نهفته است، هر چند این مصالح و مفاسد برای ذات پاک او سودی ندارد، زیرا او از همه چیز غنی و بی نیاز است، اما برای ما مکلفین مفید و سومند است».

خداوند متعال، سپس به برخی از جزئیات مناسک حج پرداخته، می فرماید: «وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ؛ و در روزهای معینی نام خدا را، بر چهارپایانی که به آنها روزی داده است، (به هنگام قربانی کردن) ببرند».

جالب این که برخی از جزئیات حج در قرآن مجید آمده در حالی که خداوند متعال متعرض جزئیات نماز در قرآن نشده است. آیه فوق اشاره به سه روز بیتوته حجّاج در منی در روزهای ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ذیحجه دارد. حجّاج باید در آنجا بیتوته کرده و ذکر خدا را بگویند: «اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، عَلَىٰ مَا هَدَانَا، وَاللَّهُ أَكْبَرُ عَلَىٰ مَا رَزَقْنَا مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَىٰ مَا أَبْلَانَا»^۱.

سپس به یکی دیگر از اعمال حج، که قربانی است، اشاره کرده و دستور مصرف گوشت قربانی را می دهد:

«فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعَمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ؛ پس از گوشت آنها بخورید، و بینوای فقیر را نیز اطعام نمایید».

این آیه شریفه صراحت در لزوم استفاده از گوشت های قربانی دارد. لازم به تذکر است که امروز، عده ای مخالف خوردن گوشت هستند، در حالی که این سخن اشتباه است. و اسلام استفاده از گوشت را به صورت معتدل سفارش می کند. در روایات متعدّد آمده است:

۱. بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۳۰۷، ح ۱۵.

«مَنْ تَرَكَهٗ اَرْبَعِيْنَ صَبَاحًا لَمْ يَأْكُلِ الْحَمَّ سَاءَ خُلُقُهُ، وَمَنْ سَاءَ خُلُقُهُ فَادَّبُوْا فِيْ اُذُنِهٖ؛ كَسِيٌّ كِه چهل روز گوشت نخورد بداخلاق می شود، و باید در گوش کسی که بداخلاق شده اذان گفت».^۱

بنابراین، استفاده از گوشت در حدّ متعادل خوب است، البتّه افراط و زیاده روی در هیچ کاری از جمله خوردن گوشت سزاوار نیست، در روایات آمده است که شکم های خود را مقبره و گورستان حیوانات نکنید. (لَا تَجْعَلُوا قُلُوبَكُمْ مَقَابِرَ الْحَيَّوَانِ).^۲

نکته ها و درس ها

شکر نعمت

ما باید در مقابل نعمت هایی که خداوند به ما ارزانی داشته شاکر و قدردان باشیم. آیا شکر نعمت این است که صدها هزار قربانی را در کوره های مخصوص ریخته و آنها را آتش بزنییم، و یا در گودال های بزرگ به وسیله لودر و مانند آن دفن کنیم؟ به خاطر دارم زمانی که قربانی ها دفن می شد، یا آن را آتش می زدند، شخصی در قربانگاه به من گفت: آیا اسلام دستور داده که این همه قربانی تلف شود، و میلیون ها گوسفند را بکشند و بسوزانند یا دفن کنند؟ خدا را شکر می کنیم که عربستان سعودی تصمیم عاقلانه ای گرفت و با هزینه فراوان امکان بسته بندی بهداشتی گوشت ها و ارسال آن را به مناطق محروم فراهم کرد، و این علامت سؤال از اعمال و مناسک حج برداشته شد.

مقایسه ای بین حجّ امروز و دیروز

۱. بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۶۷.

۲. همان مدرک، ج ۴۱، ص ۱۴۸.

حجّی که امروز انجام می شود در مقابل حجّی که گذشتگان ما انجام می دادند، تفاوت بسیاری دارد. اکنون زوّار بیت الله الحرام سوار بر هواپیما می شوند و ظرف کمتر از سه ساعت به فرودگاه مقصد می رسند و از آنجا با اتوبوس های مجهّز، که انسان در درون آن ماشین ها احساس گرما نمی کند، به هتل های محلّ سکونت منتقل می گردند. اما در گذشته طیّ این مسیر مشکلات و ناملايمات بسیار زیادی داشت. مرحوم شيخ ابوالفتوح رازی از بزرگان مفسران قرآن می گوید: «یکی از برادران مسلمان به هنگام طواف پیرمرد قدخمیده ای را، که عصازنان در حال طواف بود، دید. احوال او را پرسید. پیرمرد گفت: می دانی چه مدّت در راه بودم؟ پنج سال طول کشید تا به مکه برسم! من این گونه پیر و قدخمیده و شکسته نبودم، و موهایم سفید نشده بود. ناملايمات سفر با من چنین کرد».^۱

سؤال: مگر می شود سفر کسی، هر چند پیاده، پنج سال طول بکشد؟

جواب: فرض کنید در زمان های گذشته شخصی از شمال آفریقا یا اقیانوسیه با پای پیاده و مقدار محدودی پول به سمت مکه حرکت کند. در بین راه پولش تمام می شود، برای مخارج روزانه و هزینه سفر باید چند ماهی را در مکانی توقّف کرده، و از راه کارگری و مانند آن مقداری پس انداز نماید، سپس به حرکت خود ادامه می دهد. در مسیر راه بیمار می گردد، برای معالجه و درمان مجبور می شود مدّتی دیگر توقّف کرده، و پس از درمان به مسیر خود ادامه می دهد. ولی به جایی می رسد که به علّت ناامنی یا سیل و مانند آن راه بسته شده، و مجبور می شود تا باز شدن راه صبر کرده، سپس حرکت کند. با وجود چنین مشکلات و موانعی، زمان زیادی نیاز است تا به مکه برسد.

آری! در زمان های گذشته مردم با مشکلات فراوان و طاقت فرسا به حج مشرف می شدند، اما اکنون سفرها بسیار راحت و آسان شده، ولی متأسفانه گاه با

۱. تفسیر روح الجنان، ج ۸، ص ۸۹.

ناشکری هایی مواجه می شویم. به تازگی شخصی به حج رفته و سفر سختی را پشت سر گذاشته بود (که در مقابل سختیهای گذشتگان قابل مقایسه نیست) پس از بازگشت می گفت: «به خداوند گفتم این سفر را نصیب من کردی، ولی نصیب فرزندانم مکن!» ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا.

در سال های نه چندان دور نیز امکانات سفر بسیار متفاوت با زمان ما بود، به خاطر دارم در اولین سفری که به حج مشرف شدیم بسیار سخت بود، باید هنگام صبح سوار بر ماشین های باری بی سقف و سرباز می شدیم. آفتاب سوزان بر سر و صورت برهنه ما می تابید. ساعت ها در راه بودیم. شدت سوزش آفتاب به قدری زیاد بود که پوست صورت عده زیادی می افتاد. اکنون حجاج محترم با توجه به فتاوی مراجع معظم تقلید شبانه با اتوبوس های مجهز حرکت کرده، و فارغ از این مشکلات به راحتی فاصله میقات تا مکه را طی نموده، و اعمال خود را بجا آورده، و از احرام خارج می شوند؛ در حالی که اصحاب ائمه در طی ۱۲ روز فاصله مدینه تا مکه را طی می کردند. مسلمانان باید شکر این نعمت ها را بجا آورند.

اهمیت حج

حج یکی از ارکان مهم اسلام، و از بزرگترین فرایض دینی است. قرآن مجید در یک عبارت کوتاه و پرمعنا می فرماید: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»؛ و برای خدا بر مردم (واجب) است که آهنگ خانه (او) کنند، آنها که توانایی رفتن به سوی آن را دارند.^۱ و در ذیل همین آیه می فرماید: «وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ»؛ و هر کس کفر ورزد (و حج را ترک کند، به خود زیان رسانده)، و خداوند از همه جهانیان بی نیاز است.

۱. سوره آل عمران، آیه ۹۷.

جمله «برای خداست بر مردم...» به ضمیمه تعبیر به «کفر» در مورد کسانی که حج واجب را ترک می کنند، اهمیت فوق العاده آن را در اسلام کاملاً روشن می سازد. قابل توجه این که در تفسیر آیه شریفه ۷۲ سوره اسراء (وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا)^۱ از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که یکی از معانی آیه، کسی است که حج واجب خود را پیوسته به تأخیر می اندازد، تا مرگ او فرا می رسد (او در قیامت نابینا خواهد بود).^۲ در حدیث دیگری آمده است: «هر کس حج واجب را بدون عذر ترک کند، روز قیامت یهودی یا نصرانی محشور می شود».^۳

و در مقابل، برای حج پاداش های عظیمی در روایات اسلامی وارد شده، که درباره کمتر عملی دیده می شود.

چنان که در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «کسانی که حج و عمره بجا آورند میهمان خدا هستند، هر چه بخواهند خدا به آنها می دهد، و هر دعایی کنند به اجابت می رسد، و اگر درباره کسی شفاعت کنند پذیرفته می شود... و اگر در این راه بمیرند خداوند تمام گناهان آنها را می بخشد».^۴

و نیز در حدیث دیگری از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «الْحَجُّ الْمَبْرُورُ لَيْسَ لَهُ جَزَاءٌ إِلَّا الْجَنَّةُ؛ حج مقبول پاداشی جز بهشت ندارد!».^۵ و در حدیث سوم از همان حضرت می خوانیم: «مَنْ حَجَّ الْبَيْتَ... خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَيَوْمِ وُلِدَتْهُ أُمُّهُ؛ کسی که حج بجا آورد از گناه پاک می شود، همانند روزی که از مادر متولد شده است».^۱

۱. ترجمه: «اما کسی که در این جهان (از دیدن چهره حق) نابینا بوده، در آخرت نیز نابینا و گمراهتر است».

۲. وسائل الشیعه، ج ۸، ابواب وجوب الحج، باب ۶، ح ۵.

۳. همان مدرک، باب ۷، ح ۱.

۴. تهذیب الاحکام، ج ۵، باب ثواب الحج، ص ۲۹، ح ۱۷.

۵. عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۴۲۷، ح ۱۱۴؛ صحیح بخاری، ج ۳، ص ۲.

و این بزرگترین موهبت، و برترین افتخار و بالاترین پاداش است. در اهمیت حج همین بس که روح انسان در ضمن چند روز از عالم ماده خارج شده، و به ملکوت اعلی می رود. یکی از افسران رده بالای ارتش که مدال های فراوان روی سینه اش سنگینی می کرد، گفت: «وقتی که به میقات رسیده، و لباس های عادی و معمولی روزمره را از تن بیرون کرده، و دو حوله احرام پوشیدم، احساس سبکی و راحتی عجیبی کردم»؛ آری، پس از احرام و یکسان شدن همه انسان ها، و به دست فراموشی سپردن کبر و غرور و خودخواهی و تکبر و خودبرتربینی، انسان احساس دیگری پیدا می کند. در آنجا علاوه بر خداحافظی با لباس های دوختنی و زینتی، موهبت را نیز شانه نمی زنی، از کرم هم استفاده نمی کنی، از همسرت که بر تو حلال است نیز فاصله می گیری، و حتی نگاه عاشقانه و همراه با لذت جنسی به او را ترک می کنی. آن قدر روحانی و ملکوتی می شوی که آزارت به حشرات هم نخواهد رسید، یک مورچه هم زیر پایت له نمی شود، با دیگران جرّ و بحث و مجادله و مفاخره نمی کنی، در حرم صید نمی کنی، گیاه حرم را نمی کنی، خون از بدنت خارج نمی نمایی، و حتی قیافه ات را در آینه و هر جسم صیقلی دیگر به نظاره نمی نشینی. راستی که آدمی از دنیای پست و مملوّ از پلیدی و زرق و برق، دل می کند و در عالمی دیگر سیر می کند. به راستی چنین برنامه ای برای انسان مؤثر است، و در حقیقت وی را تربیت می کند.

افسوس که عدّه ای از مردم در آن مکان مقدّس به دنبال چیزهایی می روند که همه جا یافت می شود، و از آنچه که فقط در آن مکان با ارزش و در آن اجتماع عظیم می توان بدست آورد غفلت می کنند، و پس از بازگشت همانند انسان هایی که تازه از خواب بیدار شده، متوجّه می شوند که چه اشتباه بزرگی کرده، و چه کلاهی سرشان رفته است. بدین جهت، معتقدیم زوّار خانه خدا قبل از سفر و در

هنگام اقامت در مدینه منوره باید آموزش های لازم را ببینند، و روحانیون محترم کاروان ها به آنها بفهمانند که به چه سرزمین مقدّسی پا نهاده و در آنجا پا جای پای چه بزرگانی می نهند، و عزم سفر به خانه ای دارند که قدیمی ترین معبد جهان است. که اگر این تعلیمات را ببینند و در این عبادت بزرگ اندیشه نمایند، انسان دیگری خواهند شد.

حج با این اهمیّت و عظمت باید محور وحدت مسلمانان، و عامل رفع اختلافات شود؛ اما چون این گوهر گرانبها به دست گوهرشناسان افتاده قدر آن را نمی دانند. و نه تنها از آن استفاده بهینه نمی برند، که آن را تبدیل به عامل اختلاف و عناد کرده اند. وهابیهای سلفی بجای پرداختن به توطئه های دشمن و شناساندن آن به مسلمانان، به طور دائم بر علیه شیعه تبلیغات منفی و دروغین کرده، و اتّهامات واهی و بی اساس خود را در ایّام حج و عمره تکرار نموده، و بذر کینه و اختلاف را در دل شیعیان و دیگر مسلمانان می پاشند.

سخنی از دشمنی سرسخت!

گلاستون انگلیسی گفت: «سه چیز مسلمانان برای ما خطرناک است: الف) قرآن مجید؛ تا زمانی که مسلمانان قرآن را تلاوت می کنند، و به آیات جهاد و شهادت و مبارزه با شرک و بت پرستی و مانند آن عمل می کنند، ما راحت نخواهیم بود.

ب) نماز و اذان؛ ما هر چه بر علیه اسلام تبلیغ کنیم، هنگامی که وقت نماز فرا می رسد و صدای مؤذن از گل دسته مساجد بلند می شود، همه مردم به سمت مساجد حرکت کرده، و به نماز می ایستند، و به این وسیله تمام تبلیغات ما نقش بر آب می شود.

حجّ خانه خدا؛ تا زمانی که مسلمانان سراسر دنیا در ایام حج به عربستان سفر کرده، و همزمان مراسم عبادی حج را بجا آورده، و در این کنگره بین المللی شرکت می کنند، ما غربی ها در خطر هستیم!».

سپس توصیه می کند که: «قرآن ها را آتش زده، و بر علیه پیامبر اسلام تبلیغ کرده، و خانه کعبه را خراب کنید!».

آیا منظور او آتش زدن اوراق قرآن مجید است؟ یا کاری کنند که مسلمانان احکام و معارف قرآن را فراموش کنند؟ به طور قطع احتمال دوم صحیح است، از این رو همواره بر علیه قرآن و معارف آن به اشکال مختلف توطئه کرده و می کنند، و هم اکنون سایت های فراوانی برای سست کردن اعتقاد و ایمان جوانان ما مشغول شبهه افکنی هستند.

در مورد محو نام پیامبر (صلی الله علیه وآله) این کار از زمان معاویه آغاز شد و هنوز ادامه دارد، و به تازگی شدت گرفته و به خصوص در کشورهای غربی به اوج خود رسیده است. و جالب این که در سال گذشته نام محمد بالاترین آمار را در میان نوزادانی که در آنجا به دنیا آمده اند به خود اختصاص داده است. اینجاست که انسان به یاد آیه شریفه ۸ سوره صفّ می افتد که فرمود:

«يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»؛ آنان می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش سازند؛ ولی خدا نور خود را کامل می کند، هر چند کافران خوش نداشته باشند».

در مورد تخریب خانه کعبه، نیز تخریب اهداف بلند سفر معنوی حج منظور بوده است. بدین شکل که این سفر روحانی مقدّس، که باید انسان را متحوّل کند، به سفری تفریحی یا تشریفاتی تبدیل شود، و آنقدر سطح آن تنزل کند که هدف از آن تهیّه جهیزیه برای دخترانشان باشد!

مسلمانان باید به این گونه سخنان و تهدیدات دشمنان فکر کرده، و بیشتر به عظمت اسلام و قرآن و حج و سایر معارف دین پی برده، و قدر آن را بدانند، و خدای ناکرده خود عامل پیاده کردن نقشه های آنان نشوند.

حج در قرآن

در اهمیّت حج همین بس که قسمت مهمّی از احکام حج در قرآن مجید آمده، در حالی که ریزه کاری های دیگر احکام - همان طور که گذشت - در قرآن نیامده است. به نمونه ای از عناوینی که قرآن متعرّض آن شده توجّه فرمایید:

۱. احرام؛ که در آیه ۱۹۷ سوره بقره و آیه ۹۶ سوره مائده آمده است.
۲. کفّارات احرام؛ که آیه ۱۵۸ سوره بقره به آن پرداخته است.
۳. طواف؛ که در آیه ۲۹ سوره حج مورد توجّه قرار گرفته است.
۴. وقوف در عرفات و مشعر؛ در آیه ۱۹۸ سوره بقره آمده است.
۵. حلق یا تقصیر؛ که در آیه ۲۹ سوره حج آمده است.
۶. نماز طواف؛ که در آیه ۱۲۵ سوره بقره مورد بحث قرار گرفته است.
۷. سعی صفا و مروه؛ که حکم آن را می توانید در آیه ۱۵۸ سوره بقره مطالعه کنید.
۸. نحوه خروج از احرام؛ شخصی که پس از احرام بیمار شود و نتواند اعمالش را بجا آورد، در آیه ۱۹۶ سوره بقره بیان شده است.
۹. امّیّت حرم مکه؛ که در آیه ۶۷ سوره عنکبوت آمده است.

حج و مراسم اجتماعی اسلام

اسلام یک دین اجتماعی است؛ بدین جهت جامعه اصل، و افراد فرع به حساب می آیند که باید در جامعه ذوب شوند. بنابراین، کسانی که می پندارند اگر در خانه عبادت کنند حضور قلب بیشتری پیدا می کنند و با این بهانه از مسجد و جماعت مسلمانان دوری می گزینند در اشتباهند. از این رو غالب ضمیرهای نماز ضمیر جمع است. به عنوان مثال می توان به «(إِيَّاكَ نَعْبُدُ)؛ (پروردگارا) تنها تو را

می پرستیم»؛ «وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ؛ و تنها از تو یاری می جوئیم»؛ «وَإِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»؛ ما را به راه راست هدایت کن»؛ «وَالسَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ»؛ سلام بر ما و بندگان صالح و شایسته خداوند» اشاره کرد. نتیجه این که اسلام یک دین اجتماعی است، و افراد باید در جامعه ذوب شوند.

بر این اساس، اسلام سه برنامه اجتماعی دارد:

۱. **نماز جماعت**؛ که در سه یا پنج وقت اقامه می گردد. این مراسم عبادی به قدری ثواب دارد که در برخی مراحل ثواب آن قابل شمارش نمی باشد. در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم:

«جبرئیل به همراه هفتاد هزار فرشته، پس از نماز ظهر نزد من آمدند. جبرئیل گفت: پروردگارت سلام می رساند و دو هدیه برایت فرستاده است. پرسیدم: آن دو هدیه چیست؟ عرض کرد:... و دیگری خواندن نمازهای روزانه به جماعت است. پرسیدم: ثواب نماز جماعت برای امت من چقدر است؟ گفت: اگر دو نفر باشند خداوند برای هر نفر در مقابل هر رکعت صد و پنجاه نماز منظور می کند، و اگر سه نفر باشند ششصد نماز،... و اگر از ده نفر بیشتر شوند چنانچه تمام آسمان ها کاغذ، و تمام دریاها مرکب، و تمام درختان قلم، و تمام جن و انس و فرشتگان نویسنده شوند، قادر بر شمارش ثواب یک رکعت آن نخواهند شد...»^۱

بدین جهت با کسانی که بی جهت در نماز جماعت مسلمین حاضر نمی شوند و آن را سبک می شمارند، در روایات به شدت برخورد شده است.^۲

۲. **نماز جمعه**؛ پس از استقرار نظام اسلامی در کشورمان نماز جمعه کاملاً احیا شد. نماز جمعه شیعیان امتیازی دارد که اهل سنت ندارد. در میان اهل سنت هر کس در مسجد محله خود نماز جمعه می خواند، و این تفاوت چندانی از نظر آثار با نماز جماعت ندارد. اما در نماز جمعه شیعه همه علاقمندان از سرتاسر شهر در

۱. مستدرک الوسائل، ابواب صلاة الجماعة، باب ۱، ح ۱.

۲. بخشی از این روایات در وسائل الشیعه، ج ۵، ابواب صلاة الجماعة، باب ۲ آمده است.

یک جا جمع شده و یک نماز جمعه باشکوه اقامه می شود. و امام جمعه مشکلات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی را بیان کرده، و مردم را نسبت به توطئه ها و نقشه های دشمن آگاه نموده، و مردم شهر از حال همدیگر باخبر شده، و اغلب نسبت به حل مشکلات دیگران اقدام می کنند.

۳. حجّ خانه خدا؛ حج اجتماعی عظیم تر است که سالانه برگزار می گردد و مسلمانان از سراسر کشورهای اسلامی و مسلمان نشین، از تمام نژادها، زبان ها، و از والامقام ترین افراد تا افراد بسیار عادی در این کنگره عظیم، گرد هم می آیند و همه با هم به زیارت خانه خدا می پردازند.

این اجتماع سالانه بسیار مهم و ارزشمند است. به خصوص نماز جمعه ای که قبل از عزیمت به عرفات در مسجدالحرام اقامه می شود، که همه حجّاج در آن شرکت می کنند، و مسجدالحرام با آن عظمت و خیابان های اطراف را پر می کند، چه فرصت گرانبهایی برای طرح مشکلات جهان اسلام و نحوه حلّ آن ایجاد می کند. آری در خطبه های این نماز می توان مهمترین مسائل جهان اسلام را بیان کرد. اما افسوس که این نماز جمعه به دست عدّه ای وهابی سلفی جیره خوار افتاده که بدون اجازه اربابان خود نمی توانند سخنی بگویند، و باید متنی که حکومت برای آنها تنظیم کرده را قرائت کنند. و گاه متن سخنرانی آنان مسائل بسیار ساده و پیش پا افتاده ای بیش نیست.

مسائل اجتماعی از دیدگاه اسلام به قدری اهمیّت دارد، که هر چیز در راستای آن باشد و به وحدت و آشتی میان مسلمین کمک کند مطلوب است. و آنچه سبب جدایی و اختلاف مسلمانان گردد، منفور است. بنابراین آشتی دادن و اصلاح ذات البین آن قدر اهمیّت دارد که در ردیف جهاد در خط مقدم جبهه شمرده شده است. (اجر المصلح بین الناس کالمجاهد بین الناس).^۱

۱. تفسیر ثعلبی، ج ۹، ص ۸۰.

اسرار حج

بدون شک ثواب های عظیم و فوق العاده ای که برای حج در روایات آمده، و همچنین کیفرهای سختی که برای ترک آن در قرآن مجید و روایات اسلامی ذکر شده، همه به خاطر اسرار و فلسفه های مهمی است که این عبادت بزرگ اسلامی دارد.

قرآن مجید در یک جمله کوتاه و بسیار پر معنا، درباره حج می فرماید: «لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ»؛ تا شاهد منافع گوناگون خویش (در این برنامه حیات بخش) باشند!.^۱ این منافع، فراوان است که در روایات معصومین (علیهم السلام) به آن اشاره شده، از جمله:

۱. آثار تربیتی و اخلاقی

تربیت نفوس، و تهذیب اخلاق، و تقویت پایه های تقوا و خلوص است. تعبیری که در احادیث گذشته آمده بود که حج مقبول سبب می شود انسان از تمام گناهانش خارج شود و همانند روزی گردد که از مادر متولد شده، دلیل روشنی برای تأثیر حج بر پاکی دل و صفای روح و زدودن آثار گناهان یک عمر است. البته این فایده بزرگ اخلاقی هنگامی به دست می آید که زائران بیت الله الحرام به اسرار اعمال و مناسکی که انجام می دهند، به دقت توجه داشته باشند، تا هر قدمی که برمی دارند قدمی به سوی خدا و معبود و محبوب حقیقی باشد، و این عبادت بزرگ و پرمحتوا برای آنان به منزله «تولد دوباره» گردد.

کسانی که با توجه به اسرار این عبادت، و با نهایت خلوص نیت، این مراسم بزرگ روحانی را انجام می دهند، آثار عمیق آن را در درون جان خود تا پایان عمر احساس می کنند، و هر زمان به یاد خاطره های این سفر روحانی و صحنه های

۱. سوره حج، آیه ۲۸.

مملو از روحانیت و صفا و اخلاص بیفتند، روح تازه ای در آنها دمیده می شود (این، اثر تربیتی و اخلاقی حج است).

۲. آثار سیاسی

«آثار سیاسی» که در کنار آثار تربیتی حج قرار دارد، بسیار مهم است؛ چرا که حج - اگر همان گونه که اسلام دستور داده و ابراهیم بت شکن، جهانیان را به آن فراخوانده انجام شود - سبب عزت مسلمانان، و تحکیم پایه های دین، و وحدت کلمه، و مایه قدرت و شوکت در برابر دشمنان، و برائت از مشرکین جهان خواهد شد، و این کنگره عظیم الهی، که هر سال در کنار خانه خدا تشکیل می شود، بهترین فرصت را به مسلمانان برای بازسازی نیروهای خویش، و تقویت پایه های اخوت و برادری، و خنثی کردن توطئه ها و نقشه های دشمنان اسلام در طول یکسال می دهد.

ولی متأسفانه همان گونه که گروهی از مسلمانان به عمق فلسفه اخلاقی حج نمی رسند، از فلسفه سیاسی آن نیز بی خبرند. تنها به ظواهر قناعت می کنند، و از روح این عبادت بزرگ غافلند، و به گفته یکی از سیاستمداران بیگانه: «وای به حال مسلمانان اگر معنای حج را نفهمند، و وای به حال دشمنان اسلام اگر مسلمانان معنای حج را بفهمند!»^۱

۳. آثار علمی و فرهنگی

یکی دیگر از آثار مهم حج، که در روایات معصومین (علیهم السلام) به آن اشاره شده، آثار فرهنگی آن است؛ چرا که آثار رسول الله (صلی الله علیه وآله) و ائمه معصومین (علیهم السلام) در جای جای مکه و مدینه و مواقف حج به چشم می خورد، و حضور دانشمندان بزرگ اسلامی از تمام کشورها، اعم از علمای بزرگ دینی، و اساتید

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۷۸.

فنون دیگر، و گویندگان و نویسندگان، که هر سال در حج شرکت دارند، فرصت خوبی به همه مسلمین جهان برای مبادله اطلاعات و دانستنی‌ها در تمام زمینه‌های دینی و علمی می‌دهد، و از همه گذشته، آگاهی خوبی از وضع همه مسلمین جهان در آن محیط پیدا می‌شود که اگر برای این کار نیز برنامه ریزی شود آثار عظیم آن در جهان اسلام همه ساله ظاهر می‌گردد. در عصر امام صادق(علیه السلام) در برهه‌ای از زمان مأمورین حکومت مانع تماس مردم با امام صادق(علیه السلام) و حل مشکلات علمی و دینی در حضور آن حضرت شدند. اما در ایام حج که کنترل سیل مسلمانان امکان پذیر نبود مردم خدمت حضرت می‌رسیدند و سؤالات و مشکلات یک ساله خود را با آن حضرت مطرح می‌کردند.

در روایتی از امام باقر(علیه السلام) می‌خوانیم: «تَمَامُ الْحَجِّ لِقَاءُ الْأِمَامِ؛ ملاقات امام هر زمان تکمیل کننده مراسم حج است»^۱، چون امام را می‌بیند و مسائل را از محضر وی سؤال می‌کند.

۴. آثار اقتصادی

در روایات اسلامی «فلسفه اقتصادی» نیز یکی از اسرار و اهداف حج شمرده شده است. ممکن است کسانی بپرسند: حج با مسائل اقتصادی چه کار دارد؟ ولی وقتی به این نکته توجه کنیم که مهمترین مشکل مسلمین امروز همان وابستگی اقتصادی آنها به دشمنان اسلام است، و در کنار مراسم حج می‌توان کنگره‌ها و سمینارهای عظیمی از اقتصاددانان جهان اسلام به وجود آورد، و مسلمین را از این نظر از زیر سلطه اجانب رهایی بخشید، اهمّیت این موضوع روشن می‌شود.^۲

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۵۵.

۲. این چهار فلسفه در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) نقل شده است. به وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۷، ح ۱۵، مراجعه فرمایید.

خلاصه این که حج، اسرار مهمی دارد که شایسته است در کتاب های جداگانه تدوین و به همه مسلمانان، به خصوص جوانان، تعلیم داده شود.

فصل دوازدهم:

امامت ابراهیم (علیه السلام)

یکی از مسائل مهمّ مربوط به حضرت ابراهیم(علیه السلام) مسأله امامت است، که در اواخر عمر آن حضرت رخ داد، و خداوند متعال علاوه بر نبوت و رسالت، مقام فوق العاده ارزشمند امامت را نیز به آن حضرت ارزانی داشت. این مطلب در آیه شریفه ۱۲۴ سوره بقره منعکس شده، و مفسران درباره آن بسیار سخن گفته اند، ولی بهترین سخن و مناسب ترین تفسیر را مفسران شیعه و پیروان مکتب اهل بیت(علیهم السلام)، با استفاده از معارف اهل بیت(علیهم السلام) بیان کرده اند.

شرح و تفسیر

«وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ؛ و (یاد کنید) هنگامی که پروردگار ابراهیم، او را با دستوراتی آزمود».

«کلمات» در قرآن مجید معانی متفاوتی دارد:

۱. الفاظ؛ همان گونه که در محاورات ما فارسی زبانان اغلب به این معنا استعمال می شود.

۲. موجودات عالم؛ در قرآن مجید از زمین و آسمان و خورشید و ماه و ستارگان و دیگر موجودات عالم به کلمات تعبیر شده است؛ چون عالم هستی همچون کتاب بزرگی است که خداوند آن را نوشته، و هر یک از موجودات آن یکی از

کلمات این کتاب بزرگ محسوب می شود. خداوند متعال در آیه شریفه ۱۰۹ سوره کهف می فرماید:

«قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لَّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا»؛ بگو: اگر دریا برای (نوشتن) کلمات پروردگارم مرگب شود، دریا پایان می گیرد، پیش از آن که کلمات پروردگارم پایان یابد، هر چند همانند آن (دریا) را کمک آن قرار دهیم».

امروزه که تا حدّ زیادی پرده از روی اسرار آفرینش برداشته شده، تفسیر آیه فوق روشن می شود. دانشمندان می گویند منظومه شمسی، که ما در آن زندگی می کنیم، جزء کهکشانی است به نام کهکشان راه شیری، که در این کهکشان ۲۰۰ میلیارد ستاره وجود دارد، که خورشید با تمام فروغ و عظمتش یک ستاره متوسط آن است! مجموعه کهکشان هایی که تاکنون بشر موفق به کشف آن شده، که کهکشان راه شیری با ۲۰۰ میلیارد ستاره یکی از آنهاست، به یک میلیارد کهکشان می رسد! از عالم بزرگ به عالم کوچک می رویم. دانشمندان می گویند سر هر سوزنی میلیون ها اتم وجود دارد. راستی آیا می توان تمام ستارگان آسمان و تمام دانه های اتم و دیگر موجودات عالم هستی را شماره کرد؟ نتیجه این که یکی از معانی کلمات، موجودات عالم است.

۳. معنای دیگر کلمات «آزمایشات و ابتلائات» است؛ کلمات در آیه مورد بحث، بدین معناست. خداوند متعال زمانی که اراده می کند لباس زیبای امامت را بر اندام ابراهیم خلیل (علیه السلام) بپوشاند، او را به روش های مختلف امتحان می کند. آیا حضرت در امتحانات موفق می شود؟ ادامه آیه شریفه پاسخ این سؤال را روشن می کند. توجه فرمایید:

(فَأَتَمَّهُنَّ)؛ و او به طور کامل از عهده آنها برآمد».

سؤال: امتحانات ابراهیم خلیل (علیه السلام) که از عهده آنها سربلند برآمد، چه بود؟

جواب: حداقل آن حضرت هشت بار امتحان داد، و در همه پیروز شد؛ که عبارتند از:

۱. مبارزه با آفتاب و ماه و ستاره پرستان، که شرح آن گذشت.

حضرت بدون ترس و وا همه به مبارزه با آنها پرداخت و آنها را مغلوب کرد.

۲. مبارزه با عمویش آزر، که تفصیل آن هم گذشت. ابراهیم (علیه السلام) آن قدر در این مبارزه اصرار و پافشاری کرد که عمویش عصبانی شد و او را تهدید به مجازات سختی کرد، اما ابراهیم تسلیم نشد، و از این امتحان نیز سربلند خارج شد.

۳. مبارزه آشکار با بت پرستان، که شرح آن نیز گذشت. او یگه و تنها در میدان شهر بابل با همه بت پرستان به بحث پرداخت، و از جوانی و تنهائیش نهرا سید، و در نهایت با توکل بر خدا پیروز شد.

۴. مناظره با پادشاه ظالم عصر خود نمود، که فردی ستمگر و از خودراضی و مغرور بود. و همان طور که گذشت در این مبارزه نیز پیروز شد، و نمود و نمودیان مات و مبهوت گشتند.

۵. شکستن بت های بتخانه آباد شهر بابل و تبدیل آن به ویرانه، و سپس حضور در دادگاه، پنجمین امتحان آن حضرت بود، که قبول شد.

۶. فرستادن همسرش هاجر و فرزند دلبندهش اسماعیل به سرزمین خشک و سوزان مکه، که نه آب داشت و نه آبادانی، و نه انسانی آنجا بود، و نه حتی پرنده ای؛ اما ابراهیم (علیه السلام) با توکل بر خدا مأموریتی که به او محوّل شده بود را انجام داد و از این امتحان سخت نیز سربلند بیرون آمد.

۷. هفتمین امتحان سخت آن حضرت، بردن فرزند دلبندهش اسماعیل به قربانگاه بود، که این کار جز از انسانی مؤمن و متوکل بر خدا که پروردگارش را به درستی باور کرده باشد، انتظار نمی رود.

۸. تجدید بنای خانه کعبه که آن حضرت در سنّ پیری با کمک فرزندش اسماعیل به سرانجام رساند.

برادران عزیز! خواهران گرامی! خوانندگان محترم! هر کس بخواهد به جایی برسد باید امتحانات الهی را به خوبی پشت سر بگذارد. زنان مصر به یوسف (علیه السلام) گفتند: «خواهش زلیخا را انجام بده، و آنچه می خواهد بجا آور، تا به مقامات عالی برسی. در غیر این صورت، جای تو پشت میله های زندان است». یوسف پیامبر (علیه السلام) پا بر روی هواهای نفسانی گذاشت، و خطاب به خدای خود عرضه داشت:

«رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ»؛^۱ پروردگارا! زندان نزد من محبوبتر است از آنچه اینها مرا به سوی آن می خوانند». و زندان را به جان خرید و بدین وسیله از امتحان الهی سرفراز خارج شد، و خداوند مقام مادی عزیز مصر و مقام معنوی نبوت را به وی عنایت کرد. آری هیچ کس بدون زحمت و مشقت به جایی نمی رسد.

همه امتحان دارند، محال است کسی مورد آزمایش قرار نگیرد، منتهی امتحانات فرق می کند. یکی با بچه دار شدن امتحان می شود، و دیگری، با بچه دار نشدن. وسیله امتحان عده ای پول و ثروت است، و عده ای دیگر فقر و نداری. برخی با پست و مقام امتحان می شوند، و عده ای بدون آن. عده ای با فرزندان منحرف، و برخی با پدران فاسد. برخی از محترمین تهران به تازگی نزد من آمده بودند. یکی از آنها گفت زمین بزرگی را به یکی از فرزندانم بخشیدم، پس از گذشت مدتی نیاز به آن پیدا کردم. به فرزندم مراجعه کردم تا آن زمین را در اختیار من بگذارد، ایشان به دادگاه مراجعه کرد، و بر علیه من شکایت کرد که پدرم قصد تصرف زمین مرا دارد! این هم یک نمونه از امتحانات الهی است. ابراهیم خلیل (علیه السلام) با توکل بر خدا و استعانت از ذات پاکش، از همه امتحان ها سربلند خارج شد.

۱. سوره یوسف، آیه ۳۳.

اکنون خداوند می خواهد به وی جایزه بدهد. جایزه ای ارزشمند و ویژه می فرماید:

«إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»؛ من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم». ابراهیم خلیل (علیه السلام) هنگامی که خلعت زیبای امامت را بر قامت خویش دید، ذوق زده شد و پرسشی را مطرح کرد: «قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي»؛ ابراهیم گفت: از دودمان من (نیز امامانی قرار بده)؛ حضرت چقدر آینده نگر بود، فقط به فکر خود و مردمی که با آنها زندگی می کرد نبود، بلکه به یاد فرزندان و نوه ها و نسل های آینده اش نیز بود. به پاسخ خدا توجه کنید:

«قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»؛ خداوند فرمود: پیمان من، به ستمکاران نمی رسد (مگر آنها که شایسته اند)». خداوند به صورت مشروط با تقاضای ابراهیم خلیل (علیه السلام) موافقت کرد، و امامت را مختص کسانی دانست که معصوم از گناه و معصیت باشند. چون هر گناهی ظلم است؛ ظلم به خویشان، یا به دیگری، یا به هر دو.

مقامات حضرت ابراهیم (علیه السلام)

امام صادق (علیه السلام) فرمود: خداوند متعال پنج مقام به حضرت ابراهیم (علیه السلام) داد:

۱. مقام عبودیت و بندگی؛ این مقام افتخار بزرگی برای بندگان خوب خداست. بندگانیم جان و دل بر کف *** چشم بر امر و گوش بر فرمان مقام عبودیت آن قدر مهم است که در تشهد نماز، قبل از مقام رسالت ذکر شده است.
۲. مقام نبوت؛ این مقام رفیع، پس از طی کردن مقام عبودیت حاصل می شود.
۳. مقام رسالت؛ «نبی»، وحی و پیام های الهی را در اختیار مردم قرار می دهد، ولی مأمور تبلیغ آن در نقاط مختلف نیست؛ اما وظیفه رسول تبلیغ وحی در نقاط

مختلف دنیا است. در نتیجه حضرت ابراهیم (علیه السلام) که هم نبی است و هم رسول، جهت تبلیغ آیین توحید از بابل به شام و از شام به مکه سفر کرد.

۴. **مقام خلیل اللّهی**؛ ابراهیم بت شکن علاوه بر مقام عبودیت و نبوت و رسالت، خلیل الله نیز بود. همه چیزش را از خدا می دانست، و علاقه فوق العاده ای به خدای یکتای بی همتا داشت. طبق برخی روایات، روزی شنید که شخصی می گوید: «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ» گفت: «کیست که نام معشوق و محبوب مرا می برد؟ نیمی از اموالم را به او دادم. و اگر یکبار دیگر آن را تکرار کند نیم دیگر را هم به او خواهم داد».^۱

۵. **مقام امامت**؛ مقام امامت که اوج افتخار آن حضرت است.^۲

چند پرسش و نکته

سؤالات متعددی پیرامون آیه مورد بحث مطرح است. از جمله این که:

۱. امامت یعنی چه؟ و منظور از آن در اینجا چیست؟

۲. آیا همه پیامبران علاوه بر پیامبری امام هم بوده اند؟

۳. تفاوت نبوت و امامت و رسالت در چیست؟

۴. چگونه حضرت ابراهیم (علیه السلام) به امامت رسید؟

۵. ظالم کیست؟

۶. امام از سوی چه کسی تعیین می شود؟

۱. امامت چیست؟

سؤال: امامتی که برتر از «عبودیت»، «رسالت»، «نبوت» و «خلیل اللّهی» است به چه معناست؟

۱. الفضائل والردائل، ص ۱۰۳.

۲. اصول کافی، ج ۱، باب طبقات الانبیاء والرسل والأئمه، ص ۱۷۵، ح ۲.

پاسخ: مفسران اهل سنت در تفسیر صحیح این آیه مانده اند. عدّه زیادی از آنها گفته اند: «امامت در این آیه همان نبوت است»^۱.

چطور می توان این تفسیر را پذیرفت، در حالی که به اتفاق تمام مفسران اعطای مقام امامت در اواخر عمر حضرت ابراهیم(علیه السلام) بوده، و آن حضرت از سنّ نوجوانی به مقام نبوت، بلکه رسالت و تبلیغ آیین یکتاپرستی رسیده بود، و ستاره پرستان و ماه پرستان و خورشیدپرستان و بت پرستان بابل و سپس شام را به خدای یگانه خواند؟

عدّه ای دیگر از اهل سنت امامت را به طهارات دهگانه به شرح زیر تفسیر کرده اند:

۱. گرفتن شارب، ۲. گذاشتن ریش، ۳. تراشیدن سر، ۴. مسواک زدن، ۵. خلال کردن، ۶. از بین بردن موهای زاید بدن، ۷. ختنه کردن، ۸. ناخن گرفتن، ۹. غسل جنابت، ۱۰. تطهیر با آب.

اما آیا این امور، والاتر و بالاتر از عبودیت و نبوت و رسالت و خلیل اللّهی است؟ اهل سنت بر اثر جدا شدن از اهل بیت(علیهم السلام) در بسیاری از موارد نتوانسته اند برای آیات قرآن تفسیر مناسبی ارائه کنند، که این یک مورد آن است. و نمونه دیگر آن، تفسیر آیه شریفه (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ)^۲ است؛ اما مفسران شیعه تفاسیر روشنی از امامت ارائه داده اند. به عنوان نمونه، مرحوم طبرسی مفسر بزرگ و نام آشنای شیعه، در کتاب گرانقدر خود مجمع البیان^۳، دو تفسیر برای امامت بیان کرده است:

۱. **مقتدا و پیشوا؛** امام کسی است که سخنان و اعمال و سیره او سرمشق زندگی مردم است. حضرت ابراهیم(علیه السلام) به این معنا از ابتدای رسالت امام محسوب

۱. تفسیر المنار، ج ۱، ص ۴۵۵.

۲. سوره مائده، آیه ۳.

۳. مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۷۶.

می شد، و گفتار و کردارش سرمشق و اسوه مردم بود. بنابراین، منظور از امام در آیه شریفه این معنا نیست.

۲. مجری قانون؛ طبق این تفسیر، امامت عبارت است از تحقق بخشیدن برنامه های دینی اعمّ از حکومت به معنای وسیع کلمه و اجرای حدود و احکام خدا و اجرای عدالت اجتماعی و همچنین تربیت و پرورش نفوس در ظاهر و باطن؛ و این مقام از مقام رسالت و نبوت بالاتر است.

خلاصه این که امام کسی است که قوانین دین و احکام الهی را اجرا کند. بنابراین نبوت بیان قانون، رسالت ابلاغ قانون، و امامت اجرای آن است. امام برای اجرای احکام الهی تشکیل حکومت می دهد تا حدود شرعی را اجرا کند، حقّ مظلومان را بگیرد، نظم را در جامعه حاکم کند، امنیت را فراهم آورد، و همه امور مربوط به دین را به سامان برساند.

۲. همه پیامبران امام نبوده اند!

سؤال: آیا تمام ۱۲۴ هزار پیامبر، که از سوی خداوند مبعوث شده اند، امام هم بوده اند، یا امامت مخصوص عدّه ای از آن بزرگواران بوده است؟

پاسخ: بعضی از پیامبران فقط نبی بوده، و وظیفه آنها بیان قوانین الهی بوده است. برخی دیگر، علاوه بر نبوت مأمور تبلیغ و نشر آیین خود نیز بودند اما مأمور اجرای احکام الهی نبوده اند. ولی عدّه خاصی از پیامبران الهی، علاوه بر مقام نبوت و رسالت به مقام امامت هم رسیده، و مأمور اجرای فرامین الهی نیز بوده اند. حضرت ابراهیم(علیه السلام) مأمور اجرای احکام الهی در شام بود. حضرت سلیمان و داود(علیهم السلام) نیز به مقام امامت نایل شدند. حضرت یوسف(علیه السلام) پس از آن که عزیز مصر شد و قدرت را به دست گرفت به مقام امامت هم رسید. پیامبر عالیقدر اسلام حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) نیز به مقام بلند امامت دست یافت، و مهم ترین حکومت الهی را تشکیل داد. امامان اهل بیت(علیهم السلام) نیز

این مقام رفیع را دارند. امام علی (علیه السلام) پس از تحمّل ۲۵ سال سکوت تلخ برای حفظ نهال نوپای اسلام و برطرف شدن موانع، حکومت اسلامی را تشکیل می دهد، و حدود الهی را اقامه می کند، و با انحرافات می جنگد، و به مستمندان و فقرا رسیدگی می کند، و حقّ مظلومان را می ستاند، و در تقسیم عادلانه بیت المال می کوشد. هر چند عدّه ای از مسلمان نماها تاب عدالت آن حضرت را نداشته و او را شهید کردند.

امام حسن مجتبی (علیه السلام) نیز در برهه ای از زمان، حکومت اسلامی را به دست گرفت؛ اما طولی نکشید که ظالمان خلافت را از مسیر حق منحرف کرده و امام از رأس حکومت کنار رفت. و دشمن نگذاشت بقیّه امامان اهل بیت (علیهم السلام) حکومت الهی را جهت پیاده کردن فرامین پروردگار به دست بگیرند، اما هنگامی که امام غایب از نظرها و حاضر در قلب ها، حضرت مهدی (علیه السلام) ظاهر شود امامت را به معنای کامل در اختیار خواهد گرفت، و سراسر کره زمین را زیر پرچم اسلام خواهد برد، **(لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ)**^۱. برنامه آن حضرت تحقق عدالت، آزادی، رفاه، آرامش، امنیّت خواهد بود و در یک جمله، همه چیز در حکومت آن حضرت تحقق خواهد یافت.

امامت تکوینی

آنچه که تا کنون گفته شد امامت تشریحی است، که یک بعد امامت است. امامت بعد دیگری نیز دارد، که هدایت تکوینی است. و منظور از هدایت تکوینی به زبان ساده آن است که امام هر چند در پس پرده غیبت باشد، اما با روح و جان ما در تماس است و آن را پرورش می دهد. اگر مردم به سراغ امام بروند از عنایات و برکات آن حضرت به صورت ناخودآگاه بهره خواهند برد. عقربه های قطب نما را هر کجا بگذاریم به سمت قطب شمال و جنوب جذب می شود. یعنی یک قطب

۱. سوره توبه، آیه ۳۳؛ ترجمه: «تا آن (اسلام) را بر همه آیین ها غالب گرداند».

مغناطیسی در شمال و جنوب وجود دارد که عقربه قطب نما را به خود جذب می‌کند، مشروط بر این که عقربه قطب نما سنخیتی با قطب مغناطیسی داشته باشد، وگرنه جذب نمی‌شود. قطب عالم امکان و قلب مقدس آقا امام زمان(علیه السلام)، نیز نیروی جاذبه ای قوی دارد، که عقربه های قلب های خالص شیعیان را به خود جذب می‌کند. بیایید بین عقربه قلبمان و نیروی جاذبه آن حضرت سنخیتی ایجاد کنیم، تا مجذوب حضرت ولی عصر(علیه السلام) گردیم که در این صورت برکات آن حضرت را حس خواهیم کرد و بر اثر این جذابیت تکوینی، هر روز نورانیت تازه ای احساس می‌کنیم؛ یا مشکلات شخصی یا اجتماعی ما برطرف می‌شود، یا مسائل مبهم با عنایت آن حضرت روشن می‌گردد.

این هدایت تکوینی امام زمان(علیه السلام) حلال بسیاری از مشکلات شیعه در طول تاریخ بوده است. داستان ناصبی های بحرین و توطئه ای که نخست وزیر عنود و لجوج آنها بر ضد شیعه چیده بود، و نقشی که بر آن انار زده بودند، با هدایت آن حضرت نقش بر آب شد.^۱

علمای دین با تمسک به عنایت امام زمان(علیه السلام) و استفاده از هدایت های تکوینی آن حضرت از تنگناهایی که گرفتار آن شده بودند، خود را رها می‌کردند. به عنوان مثال مرحوم علامه بحرالعلوم(رحمه الله) سالیانی در مکه مکرمه زندگی می‌کرد، و بر اثر علم و دانش وافر که داشت سؤالات هر یک از مذاهب اسلامی را مطابق مذهبشان جواب می‌داد. سؤالات شیعیان را بر اساس فقه اهل بیت(علیهم السلام)، و حنفیان را مطابق نظرات ابوحنیفه، و شافعیان را طبق فتوای شافعی، و مالکیان را با استفاده از آرای مالک، و حنبلیان را برگرفته از کتاب های احمد حنبل پاسخ می‌داد. یکی از دوستان علامه چنین نقل می‌کند:

«سید، بسیار دست و دل باز بود. یک روز نزد او رفتم تا از وی کمک بگیرم. گفت: فعلاً دستم خالی است، مهلتی بده تا فرجی حاصل شود. هر روز جهت

۱. منتهی الآمال عربی، ج ۲، ص ۷۷۵؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۷۸، باب ۲۴.

طواف خانه خدا و نماز طواف به مسجدالحرام مشرف می شد، سپس به منزل برمی گشت و به سؤالات مردم پاسخ می داد. روزی پس از بازگشت از مسجدالحرام مشغول استراحت بود، که خبر دادند آقایی دم در حیاط با شما کار دارد. از جا پرید و با سر و پای برهنه به استقبال او رفت، و با احترام وی را به داخل منزل دعوت کرد، و او را بالای اطاق نشانند، و به من فرمود: بیرون اطاق منتظر باش! نمی دانم چه سخنانی میان آن آقا و علامه ردّ و بدل شد. اما هنگامی که آقا تشریف برد و علامه با نهایت احترام وی را بدرقه کرد، مرا صدا زد و گفت: «این حواله را بگیر، و به مسجدالحرام برو، در کنار کوه صفا تاجری هست، حواله را به او بده، و هر چه داد بگیر و اینجا بیاور»؛ حواله را گرفته و به آدرس مذکور مراجعه کردم، و حواله را به آن تاجر دادم. تاجر حواله را گرفت و آن را بوسید و بر روی سر نهاد. سپس گفت: «به تنهایی نمی توانی آنچه حواله شده را ببری، برو کمک بیاور». رفتم و کمک آوردم، تاجر کیسه های سنگینی از درهم و دینار تحویل داد، که به اتفاق آن شخص آنها را به منزل علامه بردم. روز بعد با خود گفتم: بروم ببینم این تاجر که بود؟ اما هنگامی که به آن مکان مراجعه کردم، نه از تاجر خبری بود و نه از آن مغازه اثری! آنجا بود که متوجه شدم این کمک ها و دستگیری های علامه از کجا حواله می شود»^۱.

آری، هدایت های تکوینی امام زمان(علیه السلام) باعث توفیقات فراوان علامه بحرالعلوم(رحمه الله) شده بود.

خوانندگان محترم! اگر مایل هستید عقربه های دل شما مجذوب آن قطب عالم امکان شود، و هدایتهای تکوینی آن حضرت شامل حال شما هم گردد، باید عقربه دلتان را هم سنخ آن حضرت کنید، تا مشمول این شعر شوید:

هر دم عنایت های تو *** نور و هدایت های تو
لطف و کرامت های تو *** می تابد اندر روح و تن

۱. منتهی الآمال عربی، ج ۲، ص ۷۸۸؛ بحار الانوار، ج ۵۳.

مولای من مولای من

۳. تفاوت «نبوت» و «امامت» و «رسالت»

طبق آنچه از اشارات موجود در آیات و تعبیرهای مختلفی که در احادیث وارد شده برمی آید، کسانی که از طرف خدا مأموریت داشتند، دارای مقامات مختلفی بودند:

الف) مقام نبوت، یعنی دریافت وحی از خداوند. بنابراین «نبی» کسی است که وحی بر او نازل می شود و آنچه را با وحی دریافت می دارد، چنانچه مردم از او بخواهند در اختیارشان می گذارد.

ب) مقام رسالت، یعنی مقام ابلاغ وحی و تبلیغ و نشر احکام خداوند و تربیت نفس ها از طریق تعلیم و آگاهی بخشیدن. بنابراین «رسول» کسی است که در حوزه مأموریت خود به تلاش و کوشش برمی خیزد و از هر وسیله ای برای دعوت مردم به سوی خدا و ابلاغ فرمان او استفاده می کند، و برای یک انقلاب فرهنگی و فکری و عقیدتی تلاش می نماید.

ج) مقام امامت، یعنی رهبری و پیشوایی خلق. در واقع «امام» کسی است که با تشکیل حکومت الهی و به دست آوردن قدرت های لازم، سعی می کند احکام خدا را اجرا کند، و اگر قدرت تشکیل حکومت را ندارد تا آنجا که در توان دارد در اجرای احکام می کوشد.

به بیان ساده تر: وظیفه امام اجرای دستورهای الهی است؛ در حالی که وظیفه رسول ابلاغ این دستورهاست.

و به تعبیری دیگر، رسول ارائه طریق می کند، ولی امام، ایصال به مطلوب می نماید (علاوه بر وظایف سنگین دیگری که قبلاً اشاره شد).

ناگفته پیداست که بسیاری از پیامبران مانند پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) تمام مقامات را داشتند، هم دریافت وحی می کردند، هم تبلیغ فرمان های الهی، هم در

تشکیل حکومت و اجرای احکام تلاش می کردند، و هم از طریق باطنی به تربیت نفوس می پرداختند.

کوتاه سخن اینکه امامت، همان مقام رهبری همه جانبه مادی و معنوی، جسمی و روحانی و ظاهری و باطنی است. امام رئیس حکومت، پیشوای اجتماع و رهبر مذهبی و مربی اخلاق و رهبر باطنی و درونی است.

امام از یک سو با نیروی مرموز معنوی خود افراد شایسته را در مسیر تکامل باطنی رهبری می کند، و از سوی دیگر با قدرت علمی خود افراد نادان را تعلیم می دهد، و با نیروی حکومت خویش یا قدرت های اجرایی دیگر، اصول عدالت را اجرا می نماید.

۴. «امامت» یا آخرین سیر تکاملی ابراهیم(علیه السلام)

از آنچه در بیان حقیقت امامت گفتیم، به خوبی استفاده می شود که ممکن است کسی مقام پیامبری و تبلیغ و رسالت را داشته باشد، اما مقام امامت در او نباشد. این مقام، نیازمند شایستگی فراوان در جمیع جهات است، و همان مقامی است که ابراهیم(علیه السلام) پس از آن همه آزمایش ها و شایستگی ها پیدا کرد، و این آخرین حلقه سیر تکاملی ابراهیم(علیه السلام) بود.

آنها که گمان می کنند منظور از امامت، تنها «فرد شایسته و نمونه بودن» است، گویا به این حقیقت توجه ندارند که چنین مطلبی از آغاز نبوت در ابراهیم(علیه السلام) بوده است.

و کسانی که گمان می کنند منظور از امامت یعنی «سرمشق و الگو بودن» برای مردم؛ باید به آنها گفت: این صفت برای ابراهیم(علیه السلام) و همه انبیا از آغاز دعوت نبوت وجود داشت، و به همین دلیل پیامبر باید معصوم باشد؛ زیرا اعمالش الگوست.

بنابراین، امامت مقامی است والا و حتی برتر از مقام نبوت و رسالت و این همان مقامی است که ابراهیم (علیه السلام) پس از آزمایش، شایستگی آن را از طرف خداوند دریافت داشت.

۵. ظالم کیست؟

منظور از «ظلم» در جمله «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»؛ تنها ستم کردن به دیگران نیست، بلکه ظلم (در برابر عدل) در اینجا به معنای وسیع کلمه به کار رفته، و نقطه مقابل عدالت به معنای گذاردن هر چیز در جای خویش است. بنابراین، ظلم آن است که شخص یا کار یا چیزی را در موقعیتی که شایسته آن نیست، قرار دهند.

از آنجا که مقام امامت و رهبری ظاهری و باطنی خلق، مقامی فوق العاده پر مسؤولیت و باعظمت است، یک لحظه گناه و نافرمانی و سوء پیشینه، سبب می شود که لیاقت این مقام سلب گردد.

از این رو در احادیث می خوانیم: امامان اهل بیت (علیهم السلام) برای اثبات انحصار خلافت بلا فصل پیامبر (صلی الله علیه وآله) به علی (علیه السلام)، به آیه مورد بحث استدلال می کردند. اشاره به اینکه دیگران در دوران جاهلیت بت پرست بودند، تنها کسی که یک لحظه در مقابل بت سجده نکرد، علی (علیه السلام) بود. چه ظلمی از این بالاتر که انسان بت پرستی کند.^۱ لقمان به فرزندش گفت: «يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»؛ پسر! چیزی را همتای خدا قرار مده که شرک، ظلم بزرگی است.^۲

در حدیثی که هشام بن سالم از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده آمده است: «... قَدْ كَانَ إِبْرَاهِيمَ (عَلَيْهِ السَّلَام) نَبِيًّا وَكَيْسَ بِإِمَامٍ، حَتَّى قَالَ اللَّهُ: (إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا،

۱. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۱۹۹.

۲. سوره لقمان، آیه ۱۳.

قالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي فَقَالَ اللهُ: (لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ)، مَنْ عَبْدَ صَنَمًا أَوْ وَثَنًا لَا يَكُونُ إِمَامًا؛ ابراهیم پیامبر بود پیش از آنکه امام باشد، تا اینکه خداوند فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم. ابراهیم گفت: از دودمان من (نیز امامانی قرار بده). خداوند فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی رسد، کسی که بتی را پرستیده باشد صلاحیت امام بودن را ندارد.^۱

در حدیث دیگری عبدالله بن مسعود از پیامبر(صلی الله علیه وآله) نقل می کند که خداوند به ابراهیم فرمود:

«لَا أُعْطِيكَ عَهْدًا لِيُظَالِمَ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ. قَالَ: يَا رَبِّ وَمَنْ الظَّالِمُ مِنْ وُلْدِي الْكَذِبِيِّ لَا يَنَالُ عَهْدُكَ؟ قَالَ: مَنْ سَجَدَ لِصَنَمٍ مِنْ دُونِي لَا أَجْعَلُهُ إِمَامًا أَبَدًا وَلَا يَصِحُّ أَنْ يَكُونَ إِمَامًا؛ پیمان امامت را به ستمکاران از دودمان تو نمی بخشم. ابراهیم عرض کرد: ستمکارانی که این پیمان به ایشان نمی رسد، چه کسانی هستند؟ خداوند فرمود: کسی که بر من سجده نکند و بت بپرستد، هرگز او را امام قرار نخواهم داد و صلاحیت ندارد که امام باشد».^۲

۶. امام از سوی خدا تعیین می شود

از آیه مورد بحث استفاده می شود که:

الف) امام (رهبر معصوم همه جانبه مردم) باید از سوی خدا تعیین گردد، زیرا امامت یک نوع عهد و پیمان الهی است و چنین کسی را باید خداوند که او طرف پیمان است، تعیین کند.

ب) افرادی که رنگ ستم به خود گرفته اند و در زندگی آنها نقطه تاریکی از ظلم - اعم از ظلم به خویشان یا ظلم به دیگران - و حتی یک لحظه بت پرستی وجود

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۴، ح ۱؛ بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۵۵؛ و الإختصاص، ص ۲۲.

۲. امالی طوسی، ص ۳۷۸؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۴۸؛ و بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۰۰، ح ۱۲.

داشته است، قابلیت امامت ندارند و به اصطلاح، امام باید در تمام عمر خود معصوم باشد.

آیا کسی جز خدا می تواند از وجود این صفات آگاه گردد؟

و اگر با این معیار بخواهیم جانشین پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را تعیین کنیم، کسی جز امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نمی تواند باشد.

جالب اینکه نویسنده المنار از قول ابوحنیفه نقل می کند که او معتقد بود خلافت فقط شایسته علویان است، به همین دلیل شورش بر ضد حکومت وقت (منصور عباسی) را جایز می دانست، و نیز به همین علت حاضر نشد منصب قضاوت را در حکومت خلفای بنی عباس بپذیرد. نویسنده المنار سپس اضافه می کند: ائمه چهارگانه اهل سنت همه با حکومت های زمان خود مخالف بودند، و آنها را شایسته رهبری مسلمانان نمی دانستند، زیرا افرادی ظالم و ستمگر بودند.^۱

ولی عجیب است که در عصر ما بسیاری از علمای اهل تسنن، حکومت های ظالم و جبار و خودکامه را که ارتباطشان با دشمنان اسلام مسلم و قطعی است، و ظلم و فسادشان بر کسی پوشیده نیست، نه تنها تأیید و تقویت می کنند، بلکه آنها را اولوالامر و واجب الاطاعه می شمرند!

۷. پاسخ به دو پرسش دیگر

الف) از آنچه در تفسیر معنای امامت گفتیم، ممکن است این سؤال مطرح شود که: اگر کار امام «ایصال به مطلوب» و «اجرا کردن برنامه های الهی» است، این معنا در مورد بسیاری از پیامبران حتی خود پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و ائمه طاهرین (علیهم السلام) در مقیاس عمومی تحقق نیافته، بلکه همیشه افراد بسیار آلوده و گمراهی در مقابل آنها وجود داشتند.

۱. تفسیر المنار، ج ۱، ص ۴۵۷.

در پاسخ می‌گوییم: مفهوم این سخن این نیست که امام مردم را به اجبار به حق می‌رساند، بلکه با حفظ اصل اختیار، و داشتن آمادگی و شایستگی می‌توانند از نفوذ ظاهری و باطنی امام، هدایت یابند.

درست همان گونه که می‌گوییم خورشید برای تربیت موجودات زنده آفریده شده است، یا اینکه قرآن می‌فرماید: «کار باران زنده کردن زمین‌های مرده است»^۱. در حقیقت این تأثیر جنبه عمومی دارد، اما در موجوداتی که آماده پذیرش این آثار و مهیای پرورش باشند.

ب) پرسش دیگر اینکه: لازمه تفسیر فوق این است که هر امامی باید نخست نبی و رسول باشد و بعد به مقام امامت برسد، در صورتی که جانشینان معصوم پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) چنین نبودند.

در پاسخ می‌گوییم: لزومی ندارد که قبلاً شخص امام به مقام نبوت و رسالت برسد، بلکه اگر کسی قبل از او باشد که مقام نبوت و رسالت و امامت در او جمع گردد (مانند پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)) جانشین او می‌تواند برنامه امامت وی را تداوم بخشد و این در صورتی است که نیاز به رسالت جدیدی نباشد؛ مانند پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) که خاتم پیغمبران است.

به تعبیری دیگر، اگر مرحله گرفتن وحی الهی و ابلاغ تمام احکام، انجام یافته و تنها مرحله اجرا باقی مانده است، جانشین پیامبر می‌تواند خطّ اجرایی پیامبر (صلی الله علیه وآله) را ادامه دهد و نیازی نیست که خود او نبی یا رسول باشد.

۱. سوره بقره، آیه ۱۶۴.

شخصیت ممتاز ابراهیم (علیه السلام)

فصل سیزدهم:

شخصیت ممتاز ابراهیم (علیه السلام)

نام ابراهیم(علیه السلام) ۶۹ بار در قرآن مجید ذکر شده، و در ۲۵ سوره از آن حضرت سخن به میان آمده است. در آیات قرآن از این پیامبر بزرگ مدح و ستایش فراوان شده و صفات ارزنده وی یادآوری گردیده است:

- او از هر نظر الگو و اسوه بود، و نمونه ای از یک انسان کامل؛

- مقام معرفت او نسبت به خدا؛

- منطق گویای او در برابر بت پرستان؛

- مبارزات سرسختانه و خستگی ناپذیرش در مقابل جبّاران؛

- ایثار و گذشتش در برابر فرمان پروردگار؛

- استقامت بی نظیرش در برابر طوفان حوادث؛

- و آزمایش های سخت او؛

هر یک داستان مفصّلی دارد و هر کدام سرمشقی است برای مسلمانان و رهروان راه «الله».

شخصیت ممتاز این پیامبر الهی را از تعبیر و عناوین دوازده گانه زیر به خوبی می توان دریافت. توجه فرمایید:

* * *

۱. ابراهیم(علیه السلام) یک امت بود

خداوند متعال در آیه شریفه ۱۲۰ سوره نحل، از آن حضرت به عنوان یک امت یاد کرده، و شخصیت او را همچون یک امت می ستاید. می فرماید:

(إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ)؛ ابراهیم (به تنهایی) امتی بود مطیع فرمان خدا؛ خالی از هر گونه انحراف؛ و از مشرکان نبود.

در اینکه چرا نام «امت» بر ابراهیم(علیه السلام) گذارده شده مفسران نکات مختلفی ذکر کرده اند، که چهار نکته آن قابل ملاحظه است:

الف) ابراهیم(علیه السلام) آن قدر شخصیت داشت که به تنهایی یک امت بود، چرا که گاه شعاع شخصیت انسان آن قدر افزایش می یابد که از یک فرد و دو فرد و یک گروه فراتر می رود، و شخصیتش معادل یک امت بزرگ می شود.

ب) ابراهیم(علیه السلام) رهبر، مقتدا و معلّم بزرگ انسانیت بود، و به همین جهت به او «امت» گفته شده است؛ زیرا امت (به معنای اسم مفعولی) به کسی گفته می شود که مردم به او اقتدا کنند و رهبریش را بپذیرند.

البته میان این معنا و معنای اوّل، پیوند معنوی خاصی برقرار است؛ زیرا کسی که پیشوای صدق و راستی برای ملّتی شود، در همه اعمال آنها شریک و سهیم است و گویی خود امتی است.

ج) ابراهیم(علیه السلام) در آن زمان که هیچ خداپرستی در محیطش نبود، و همگی در منجلاّب شرک و بت پرستی غوطهور بودند، تنها موحد و یکتاپرست بود. پس او به تنهایی امتی، و مشرکان محیطش امت دیگر بودند.

د) ابراهیم(علیه السلام) سرچشمه پیدایش امتی بود و به همین سبب نام امت بر او گذارده شد.

و هیچ اشکالی ندارد که این کلمه کوچک، یعنی امت، تمام این معانی بزرگ را در خود جمع کند. آری ابراهیم(علیه السلام) یک امت بود، یک پیشوای بزرگ بود، یک

مرد امت ساز بود، و در آن روز که در محیط اجتماعش کسی دم از توحید نمی زد، او منادی بزرگ توحید بود.^۱

۲. او خلیل الله بود

طبق آنچه که در آیه شریفه ۱۲۵ سوره نساء آمده، خداوند مقام خلیل اللّهی را به حضرت ابراهیم (علیه السلام) عطا کرد؛ می فرماید:

«وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا» (دین و آیین چه کسی بهتر از آن کس که خود را تسلیم خدا کند، و نیکوکار باشد، و از آیین ابراهیم که ایمانی خالص و پاک داشت پیروی کند؟! و خدا ابراهیم را به دوستی انتخاب کرد).

«خلیل» ممکن است از ریشه «خَلَّتْ» (بر وزن حَجَّت) به معنای «دوستی» بوده باشد، و یا از ریشه «خَلَّتْ» (بر وزن ضربت) به معنای «نیاز و احتیاج». در اینکه کدام یک از این دو معنا به مفهوم آیه فوق نزدیک تر است؟ در میان مفسران گفتگوست.

جمعی معتقدند: معنای دوم نزدیک تر به حقیقت آیه می باشد؛ زیرا ابراهیم (علیه السلام) به خوبی احساس می کرد که در همه چیز بدون استثنا نیازمند پروردگار است.

ولی از آنجا که آیه فوق می فرماید: «خداوند این مقام را به ابراهیم (علیه السلام) داد»، استفاده می شود که منظور همان معنای دوستی است؛ زیرا اگر بگوییم: «خداوند ابراهیم (علیه السلام) را به عنوان دوست خود انتخاب کرد»، بسیار مناسب به نظر می رسد تا این که بگوییم: «خداوند ابراهیم را نیازمند خود انتخاب کرد». به علاوه، نیازمندی مخلوقات به خدا، اختصاص به ابراهیم (علیه السلام) ندارد، چنان که در قرآن می خوانیم:

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۳۸۴.

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ).^۱ به خلاف دوستی خداوند که همگی در آن یکسان نیستند.

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «خداوند، اگر ابراهیم (علیه السلام) را به عنوان خلیل (دوست) انتخاب کرد، به خاطر نیاز به دوستی او نبود، بلکه به خاطر این بود که ابراهیم (علیه السلام) بنده مفید پروردگار و کوشا در راه رضای او بود».^۲ و اما این که ابراهیم (علیه السلام) چه امتیازاتی داشت که خداوند این مقام را به او بخشید، در روایات علل مختلفی برای آن ذکر شده، که همه آنها می تواند دلیل این انتخاب بوده باشد. از جمله امام صادق (علیه السلام) در حدیثی می فرماید:

«أَنَا اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا لِأَنَّهُ لَمْ يَرُدَّ أَحَدًا وَلَمْ يَسْتَلْ أَحَدًا قَطُّ غَيْرَ اللَّهِ؛ خداوند از آن جهت ابراهیم (علیه السلام) را به عنوان خلیل خود انتخاب کرد که هرگز تقاضاکننده ای را محروم ن ساخت، و هیچ گاه از کسی جز خدا تقاضا نکرد».^۳ و از بعضی از روایات دیگر استفاده می شود که این مقام بر اثر کثرت سجود، اطعام گرسنگان، نماز در دل شب، و یا به خاطر کوشا بودن در راه اطاعت پروردگار بوده است.^۴

۳. میهمان نوازی ابراهیم (علیه السلام)

حضرت ابراهیم (علیه السلام) فوق العاده میهمان نواز بود. داستان میهمان نوازی آن حضرت از فرشتگان الهی در سوره ذاریات آیات ۲۴ تا ۲۷ آمده، که قبلاً در مورد آن بحث شد. آن حضرت به قدری میهمان نواز بود که او را «ابواضیاف» (پدر میهمانان یا صاحب میهمانان) لقب داده بودند.^۵

۱. سوره فاطر، آیه ۱۵؛ ترجمه: «ای مردم! شما (همگی) نیازمند به خدایید».

۲. مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۰۱؛ تفسیر تبیان، ج ۳، ص ۳۴۲.

۳. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۷۶؛ بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۴، و ج ۹۳، ص ۱۵۰.

۴. بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۴، باب ۱ از ابواب قصص ابراهیم (علیه السلام).

۵. سفینة البحار، ج ۵، واژه ضیف، ص ۲۶۸.

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم:

«ابراهیم (علیه السلام) میهمان دوست بود، و هرگاه میهمان نداشت برای پیدا کردن میهمان از خانه بیرون می رفت، و درهای خانه اش را قفل می کرد، و کلید آن را همراه خود می برد. روزی درها را بست و بیرون رفت. چون بازگشت درها را باز دید، و مردی را در خانه خود مشاهده کرد. به او گفت: ای بنده خدا! به اجازه چه کسی وارد این خانه شدی؟ گفت: به اجازه پروردگرم، و این جمله را سه بار تکرار کرد. ابراهیم (علیه السلام) دانست که او جبرئیل است، و خدای را سپاس گفت. سپس جبرئیل رو به ابراهیم (علیه السلام) کرد و گفت: پروردگارت مرا نزد بنده ای از بندگانش که او را خلیل خود گردانیده، فرستاده است. ابراهیم (علیه السلام) پرسید: آن بنده چه کسی است که تا زنده هستم خدمتش کنم؟ گفت: تو همان خلیل خدا هستی! پرسید: به چه علت؟ گفت: بدان سبب که تا کنون از خدا چیزی نخواستی، و تاکنون چیزی از تو درخواست نشده که در جواب آن «نه» گفته باشی»^۱.

۴. او بسیار راستگو بود

آیه شریفه ۴۱ سوره مریم ویژگی صداقت فوق العاده حضرت ابراهیم (علیه السلام) را چنین توصیف می کند:

(وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا)؛ در این کتاب، ابراهیم را یاد کن، که او پیامبری بسیار راستگو بود).

واژه «صدیق» صیغه مبالغه از صدق و به معنای کسی است که بسیار راستگوست. بعضی گفته اند: به معنای کسی است که هرگز دروغ نمی گوید، و یا بالاتر از آن توانایی بر دروغ گفتن ندارد، چون در تمام عمر عادت به راستگویی کرده است و بعضی آن را به معنای کسی می دانند که عملش تصدیق کننده سخن و اعتقاد

۱. تاریخ انبیا (محلّاتی)، ص ۱۲۱.

اوست. ولی روشن است که همه این معانی تقریباً به یک معنا باز می‌گردد. به هر حال، این صفت به قدری اهمیت دارد که در آیه فوق، حتی قبل از صفت «نبوت» بیان شده، گویی زمینه ساز شایستگی برای پذیرش نبوت است. و از این گذشته، بارزترین صفتی که در پیامبران و حاملان وحی الهی لازم است همین معنا می‌باشد، که آنها فرمان پروردگار را بی‌کم و کاست، به بندگان خدا برسانند.^۱ و لذا تمام پیامبران الهی به «صدق الحدیث؛ گفتار صادقانه» و «اداء الامانه» حتی نسبت به انسان‌های فاجر، مبعوث شده‌اند.^۲

۵. او از نیکان بود

خداوند متعال این ویژگی حضرت ابراهیم (علیه السلام) را در آیات ۴۵ تا ۴۸ سوره ص مطرح کرده است؛ می‌فرماید:

«وَأذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ * إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ * وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ * وَأذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ»؛ و به خاطر بیاورید بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را، صاحبان قدرت و بصیرت. ما آنها را با خلوص ویژه ای خالص گردانیدیم، که همان یادآوری سرای آخرت بود. و آنها نزد ما از برگزیدگان و نیکان بودند! و به خاطر بیاور، اسماعیل و «الیسع» و «ذوالکفل» را که همه از نیکان بودند».

و جالب این که برای شش پیامبر بزرگ مذکور در آیات فوق، شش توصیف مختلف ذکر شده، که هر کدام معنا و مفهوم خاصی دارد:

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۹۰.

۲. سفینه البحار، ج ۵، ص ۶۵.

۱. «عبودیت و بندگی» نخستین توصیفی است که برای آنها ذکر شده، و به راستی همه چیز در آن جمع است. بندگی خدا یعنی وابستگی مطلق به او، یعنی در برابر اراده او از خود اراده نداشتن و در همه حال سر بر فرمان او نهادن.

۲ و ۳. «علم» و «قدرت» ویژگی دوم و سوم است که روی آن انگشت گذاشته شده است. انسان برای پیشبرد هدف هایش نیاز به دو نیرو دارد: نیروی درک و تشخیص، و نیروی کار و عمل؛ و به تعبیر دیگر باید از «علم» و «قدرت» کمک گرفت تا به هدف واصل گشت. بنابراین خداوند این پیامبران را به داشتن «درک و تشخیص و بینش قوی» و «قوت و قدرت کافی» برای انجام کار، توصیف کرده است.

۴. ویژگی چهارم «یاد مرگ» است. آری آنها پیوسته به یاد جهان دیگر بودند، افق دید آنها در زندگی چند روزه این دنیا، و لذات آن محدود نمی شد. آنها در ماورای این زندگی زودگذر، سرای جاویدان با نعمت های بی پایانش را می دیدند، و همواره برای آن تلاش و کوشش می کردند.

دیگران نیز ممکن است گهگاه به یاد سرای آخرت بیفتند، به خصوص هنگامی که یکی از دوستانشان از دنیا می رود، و یا در مراسم تشییع و یادبود عزیزی حاضر می شوند؛ ولی این یاد، خالص نیست؛ بلکه آمیخته به یاد دنیا است. اما مردان خدا توجهی خالص و عمیق و مداوم و مستمر به سرای دیگر دارند، گویی همیشه در برابر چشمانشان حاضر است، و تعبیر به (خالصه) در آیه، اشاره به همین مطلب است.

۵ و ۶. «نیکی» و «برگزیدگی» دو صفت دیگر آن بزرگواران است. ایمان و عمل صالح آنها سبب شده که خداوند آنان را از میان بندگان برگزیند، و به منصب نبوت و پیامبری مفتخر سازد، و نیکوکاری آنها به حدی رسیده که عنوان «اخیار» (نیکان) را به طور مطلق پیدا کرده اند، افکارشان نیک، و اخلاقشان نیک، و اعمال

و برنامه‌ها و سراسر زندگیشان نیک است. و در یک کلام، آنچه خوبان همه دارند، آنها تنها دارند.^۱

۶. بردباری ابراهیم (علیه السلام)

در آیه شریفه ۱۱۴ سوره توبه می‌خوانیم:

«وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ»؛ و استغفار ابراهیم برای پدرش (سرپرستش که در آن زمان، عمویش آزر بود) فقط به خاطر وعده‌ای بود که به او داده بود (تا وی را به سوی ایمان جذب کند)؛ اما هنگامی که برای او روشن شد که وی دشمن خداست، از او بیزاری جست؛ به یقین، ابراهیم دلسوز و بردبار بود!». شرح این آیه، که دلالت بر صبر و بردباری حضرت دارد، قبلاً گذشت.

۷. توکل فوق العاده ابراهیم (علیه السلام)

او توکل بی‌نظیری داشت، تا آنجا که در هیچ کار و حادثه‌ای نظری جز به خدا نداشت. هر چه می‌خواست از او می‌طلبید، و جز در خانه او را نمی‌کوبید. آیات ۷۸ تا ۸۲ سوره شعرا گواه خوبی بر این مدعاست. توجه فرمایید:

«الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ * وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ * وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ * وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ * وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ»؛ (پروردگار عالمیان) همان کسی (است) که مرا آفرید، و پیوسته راهنماییم می‌کند، و کسی که مرا غذا می‌دهد و سیراب می‌نماید، و هنگامی که بیمار شوم مرا شفا می‌دهد، و کسی که مرا می‌میراند و سپس زنده می‌کند، و کسی که امید دارم خطایم را در روز جزا بیاورد).

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۳۲۵ تا ۳۲۹.

داستان پیشنهاد فرشتگان برای نجات او از آتش نمرود، و عدم قبول این پیشنهاد از ناحیه آن حضرت در تواریخ ضبط است، و قبلاً به آن اشاره داشتیم. ولی در عین حال به روایت جالبی در این زمینه توجّه فرمایید:

«روزی حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) به جبرئیل (علیه السلام) فرمود: آیا تو با این قوّت و قدرت، هیچ وقت به زحمت و مشقّت افتاده ای؟ عرض کرد: بله، در سه مورد به زحمت افتادم:

۱. روزی که ابراهیم (علیه السلام) به سمت آتش افکنده شد، خداوند دستور داد او را قبل از رسیدن به آتش بگیرم. و فرمود: به عزّت و جلالم سوگند اگر قبل از رسیدن تو، در آتش بیفتد نامت را از دفتر فرشتگان محو می کنم! من با سرعت به سمت او حرکت کرده، در فاصله میان هوا و آتش او را گرفته، و به ابراهیم گفتم: حاجتی نداری؟ گفت: از خدا آری، اما از تو نه!

۲. هنگامی که ابراهیم (علیه السلام) مأمور ذبح فرزندش اسماعیل (علیه السلام) شد خداوند به من مأموریت داد که اسماعیل را نجات دهم و فرمود: اگر قبل از رسیدن تو، کارد گلوی اسماعیل را ببرد نامت را از دفتر فرشتگان حذف می کنم! من با سرعت تمام به سمت آنها حرکت کرده و کارد را از دست ابراهیم گرفتم، و گوسفندی را به جای اسماعیل به او دادم تا ذبحش کند.

۳. هنگامی که یوسف (علیه السلام) به چاه انداخته شد خداوند مرا مأمور حفظ او کرد، و فرمود: به عزّت و جلالم قسم اگر قبل از رسیدن تو به محلّ مأموریت یوسف به قعر چاه بیفتد نامت را از دیوان ملائکه حذف می کنم! با سرعت از آسمان به زمین نازل شده و قبل از آن که یوسف (علیه السلام) به ته چاه برسد او را گرفته، و بر روی قطعه سنگی که در ته چاه بود نهادم. در این سه مأموریت به زحمت و مشقّت افتادم»^۱.

۸. شجاعت وصف ناشدنی ابراهیم (علیه السلام)

۱. تفسیر برهان، ج ۴، ص ۸۲۶، ح ۷۱۶۲.

او شجاعت بی نظیری داشت، و در برابر سیل خروشان تعصب های بت پرستان یک تنه ایستاد، و کمترین ترس و وحشتی به خود راه نداد. بت های آنها را به باد تمسخر گرفت، و از بتکده آنها تلی از خاک ساخت، و در برابر نمرود و دژخیماناش با شهامت بی نظیری سخن گفت، که شرح آن در مباحث پیشین گذشت.

۹. منطق قوی ابراهیم (علیه السلام)

آن حضرت منطق فوق العاده نیرومندی داشت، در عبارات کوتاه و محکم و مستدل، پاسخ های دندان شکنی به گمراهان می داد، و با همان منطق رسایش، بینی لجوجان را به خاک می مالید.

هرگز به خاطر شدت خشونت آنها، از کوره در نمی رفت؛ بلکه با خونسردی که حاکی از روح بزرگش بود، با آنها روبه رو می شد، و با گفتار و رفتارش سند محکومیتشان را به دستشان می سپرد، که این مطلب نیز در داستان محاجّه ابراهیم (علیه السلام) با نمرود، و عمویش آزر، و قضات دادگاه بابل - هنگامی که می خواستند او را به جرم خداپرستی و بت شکنی محکوم نمایند - به روشنی آمده است، و شرح آن گذشت.

۱۰. آیین ابراهیم!

قرآن مجید در آیه ۷۸ سوره حج یکی از افتخارات مسلمانان را این می شمرد که آنها بر آیین ابراهیم اند، و او بود که نام «مسلمان» را بر شما گذارد. می فرماید:

«وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا...»؛ و در راه خدا آنگونه که سزاوار

اوست جهاد کنید، او شما را برگزید، و در دین (اسلام) کار سنگین و سختی بر

شما قرار نداد؛ از آیین پدرتان ابراهیم پیروی کنید؛ خداوند شما را در کتاب های پیشین و در این کتاب آسمانی «مسلمان» نامید...».

حتی برای تشویق مسلمانان، به انجام پاره ای از دستورات مهم، به آنان گوشزد می کند که شما باید به ابراهیم و یارانش اقتدا کنید.^۱

۱۱. او بنیان گذار حج بود

مراسم حج با آن همه عظمت و شکوهش، به فرمان خدا و به وسیله ابراهیم(علیه السلام) پایه گذاری شد. و به همین جهت نام ابراهیم(علیه السلام) و خاطره او، با تمام مراسم حج آمیخته است. و انسان در هر موقف و برنامه ای از این مراسم بزرگ، به یاد این پیغمبر عظیم الشان می افتد، و پرتو عظمتش را در دل خویش احساس می کند، تا آنجا که مراسم حج بی یاد ابراهیم(علیه السلام) نامفهوم است!

۱۲. همه افراد به شخصیت او افتخار می کردند

شخصیت آن حضرت به حدی بود که هر گروهی کوشش داشت او را از خود بدانند. یهودیان و مسیحیان هر کدام بر پیوند خویش با ابراهیم(علیه السلام) تأکید داشتند، که قرآن در پاسخ آنها این واقعیت را بیان داشت که: «او تنها یک مسلمان و موحد راستین بود، یعنی کسی که در همه چیز تسلیم فرمان خدا بود، جز به او نمی اندیشید، و جز در راه او گام بر نمی داشت».^۲

شرح این مطلب نیز در اوایل کتاب گذشت.

۱. سوره ممتحنه، آیه ۴.

۲. سوره آل عمران، آیه ۶۷.

آخرین برگ زندگانی ابراهیم (علیه السلام)

فصل چهاردهم:

آخرین برگ زندگانی ابراهیم (علیه السلام)

مرگ قانونی است که در مورد ممکنات هیچ استثنایی ندارد، و دامنگیر پیامبران بزرگی چون حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) و حضرت ابراهیم(علیه السلام) نیز می شود. و گرچه ظاهری تلخ و دوست نداشتنی دارد، اما آن هم در حقیقت نعمتی از نعمت های پروردگار است. این ادعا در مباحث آینده روشن خواهد شد. در مورد چگونگی مرگ حضرت ابراهیم(علیه السلام) و سایر جزئیات آن روایات مختلفی وجود دارد، که به سه نمونه آن قناعت می شود. در هر یک از این روایات، علاوه بر فضیلت یا فضایی که در مورد آن حضرت به چشم می خورد، نکات تربیتی مهمی نیز وجود دارد، که با دقت و تأمل قابل استفاده است. به این روایات توجه فرمایید:

الف) دوست، دیدار دوستش را دوست دارد!

طبق روایتی که از حضرت علی(علیه السلام) نقل شده، آن حضرت فرمود: «هنگامی که خداوند متعال اراده کرد جان ابراهیم خلیل(علیه السلام) را بگیرد، ملک الموت را به سوی او روانه کرد. مأمور پروردگار خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد: السلام علیک یا ابراهیم. حضرت در پاسخش فرمود: علیک السلام ای ملک الموت! آیا مرگ من قطعی و اجباری است، یا می توانم بین مردن و ماندن یکی را انتخاب کنم؟ فرشته مرگ گفت: اختیاری است. ابراهیم گفت: آیا

دیده ای دوستی جان دوستش را بگیرد؟! ملک الموت در پاسخ عاجز ماند و به سوی خداوند بازگشت، و عرض کرد: خدایا! شنیدی دوستت ابراهیم چه گفت. چه جوابش دهم؟ فرمود: ای فرشته مرگ! به سمت ابراهیم بازگرد و به او بگو: آیا تا کنون دیده ای دوستی از دیدار دوستش کراهت داشته باشد؟ هر دوستی علاقمند به ملاقات دوستش می باشد!^۱

ب) بهترین مقدار عمر انسان!

امام صادق(علیه السلام) فرمود: «ساره از همسرش خواست تا دعا کند خداوند فرزندی به آنها بدهد. حضرت ابراهیم(علیه السلام) دعا کرد و خداوند اجابت نمود. سی سال پس از دعای ابراهیم(علیه السلام) خداوند به آنها فرزندی عنایت کرد. ساره به شوهرش گفت: سنّت زیاد و اجلت نزدیک شده، از خداوند بخواه مرگت را به تأخیر بیندازد، و عمرت را طولانی گرداند. تا در کنارت زندگی نموده، و چشممان به دیدار تو روشن گردد. ابراهیم(علیه السلام) این مطلب را از خداوند تقاضا کرد. خداوند وحی کرد: هر مقدار عمر می خواهی طلب کن، که به تو خواهم داد. حضرت این خبر را به اطلاع همسرش رساند. ساره گفت: از خداوند بخواه تو را از دنیا نبرد، مگر زمانی که تو خود تقاضای مرگ کنی. ابراهیم(علیه السلام) دعا کرد و خداوند اجابت فرمود. ابراهیم(علیه السلام) این مطلب را به همسرش خبر داد. ساره گفت: شکر خداوند را در مورد این نعمت بجای آور، بدین منظور غذایی تهیه کن و فقرا و نیازمندان را اطعام نما. حضرت ابراهیم(علیه السلام) به شکرانه این نعمت مردم را دعوت کرد. در میان میهمانان پیرمرد نابینای ضعیفی بود که همراه راهنمایش بر سر سفره نشسته بود. نابینا دستش را دراز کرد و لقمه ای برداشت تا آن را بخورد. اما از فرط ضعف و ناتوانی لقمه را به سمت چپ و راست دهان و در نهایت به سمت پیشانی اش برد و موفق نشد داخل دهانش بگذارد. همراهش

۱. بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۷۸، ح ۷.

دست او را گرفت و لقمه را به سمت دهانش برد. سپس لقمه دیگری برداشت و آن را به چشمش زد! ابراهیم(علیه السلام) که چگونگی غذا خوردن آن پیرمرد نابینا را مشاهده می کرد، از همراه او علّت را پرسید. عرض کرد: آنچه می بینی همه از ضعف و پیری و ناتوانی اوست! ابراهیم(علیه السلام) با خود گفت: آیا من هم در سنّ پیری همچون او خواهم شد؟ پس از دیدن این صحنه رقت بار، دست به دعا برداشت و گفت: «اللَّهُمَّ تَوَفَّنِي فِي الْاَجَلِ الَّذِي كَتَبْتَ لِي، فَلَا حَاجَةَ لِي فِي الزِّيَادَةِ فِي الْعُمُرِ بَعْدَ الَّذِي رَأَيْتُ؛^۱ بارخدایا! جانم را در همان زمان که تو مقدّر کرده ای بگیر، که پس از دیدن این صحنه علاقه ای به عمر اضافه ندارم!».

ج) سیمای متفاوت فرشته مرگ

ابوبصیر از امام باقر(علیه السلام) یا امام صادق(علیه السلام) چنین نقل کرده است: «هنگامی که ابراهیم(علیه السلام) مناسک حج را انجام داد و به شام بازگشت از دنیا رفت. و داستان رحلت آن حضرت به این شرح بود: فرشته مرگ آمد تا جان ابراهیم(علیه السلام) را بگیرد. ابراهیم(علیه السلام) گویا از مرگ کراهت داشت (البته نه به خاطر علاقه به دنیا، بلکه به خاطر عبادت و اطاعت بیشتر) ملک الموت به خداوند عرض کرد: ابراهیم از مرگ ناخشنود است. خداوند فرمود: ابراهیم را رها کن، زیرا او دوست دارد مرا پرستش کند (و طول عمر را برای همین منظور می خواهد) روزی حضرت ابراهیم پیرمرد بزرگسالی را مشاهده کرد که از یک سو غذا می خورد و از سوی دیگر آنچه را خورده از وی خارج می شود! با دیدن این صحنه از زندگی دنیا متنفر و به مرگ علاقمند شد. به خانه اش بازگشت. موجود بسیار زیبایی، که تا آن روز به زیبایی او ندیده بود، در درون خانه مشاهده کرد. پرسید: تو کیستی؟ گفت: من مأمور مرگ و گرفتن جان انسان ها هستم.

۱. بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۷۹، ح ۹.

ابراهیم گفت: سبحان الله چه کسی از دیدار و زیارت تو کراهت دارد، در حالی که این قدر زیبایی؟ ملک الموت گفت: ای خلیل الرحمن! هرگاه خداوند متعال نسبت به بنده ای اراده خیر کند، مرا به صورتی زیبا به سوی او می فرستد و اگر نسبت به آن بنده اراده شرّ کند، مرا به صورتی دیگر به سوی او خواهد فرستاد. سپس ملک الموت جان ابراهیم (علیه السلام) را در شام گرفت.^۱

مدّت عمر آن حضرت را مختلف نوشته اند. در حدیثی آن را ۱۲۰ سال، و در روایتی ۱۷۵ سال، و در نقلی ۲۰۰ سال نوشته اند.^۲ و محلّ دفن آن حضرت، در سرزمین فلسطین در «حبرون» است، جایی که اکنون به شهر ابراهیم خلیل معروف است.^۳

پایان

۱. بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۷۹، ح ۸.

۲. تاریخ انبیا (محلّاتی)، ص ۱۶۴.

۳. همان مدرک، ص ۱۶۵.